١

تاریخ تولد این بنده ابوالحسن امیر فیضی پنجم ذیحجه ۱۲۹۴ هجری
مطابق نوزدهم قوس ۱۲۵۵ شمسی مطابق ۱۸۷۷ مسیحی
روز سه شنبه بود.

در موقع نوشتن تاریخ تولد برادرش با رفیق در الحال
حوت ۲ حوت ۱۳۰۳ نوشته شد.

تاریخ تولد این بنده محمد ابراهیم دهم ذیقعده ۱۲۹۲ هجری
مطابق ۱۲۵۴ شمسی و ۱۸۷۵ مسیحی برابر
و در این مجموعه حضرت استاد ... نوشته شد
[illegible]

۹۸۵۹
۸۸۹۳۶

بزرگی بدون تهیهٔ اسباب میسر [illegible]

حافظ: تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی

[illegible]

حافظ: دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من بجز از کشته ندروی . [illegible]

کار بخدا [illegible] کردن

حافظ: کار خود گر به خدا بازگذاری حافظ ای بسا عیش که با بخت خداداده کنی

عزت نفس

حافظ درویشم و گدا و برابر نمی‌کنم پشمین کلاه خویش به صد تاج خسروی

با عارف که عرب نه اند رفت | بنی آدم کرم الانسان | زنان بیان غم ربه | بخبرات

که بدو در ترقی و شکن رفات | ~~که~~ بادم کرد و شکن

سیلی نقد به از حلوای نسیه است

بیازو بیابانم تو از آب ده
برو [illegible] تو از آن بخواه

کی [illegible] رسیدان [illegible]
که در بند است [illegible] بو .

[illegible]
نجوار [illegible] چون [illegible]
[illegible] چون [illegible]

صحیح [illegible]

خدا گر ببندد ز حکمت دری
گشاید بفضل و کرم دیگری

[illegible]
ز [illegible] آریان [illegible]
[illegible]

چو در لشکر دشمن افتد خلاف
تو بگذار شمشیر خود در غلاف
چو گرگان پسندند بر هم گزند
برآساید اندر میان گوسفند

[illegible]
اگر [illegible] که [illegible]
بران [illegible]

سعدی
توان بر تو از جور مردم گریخت
ولی چون تو جورم کنی جای چیست

در آبی که پیدا نگردد کنار
غرور شناور نیاید بکار
سعدی

کلید در دوزخ است آن نماز
که در چشم مردم گذاری دراز
سعدی

فردوسی
میازار موری که دانه کش است
که جان دارد و جان شیرین خوش است

۵

کتب عربیه

- تفسیر رازی — دوره — ۸ جلد
- کتاب سیبویه — ۱ جلد
- مستطرف — ۱ جلد
- مصباح کفعمی — ۱ جلد
- جزری کبیر — ۱ جلد
- مجموعه سید رضی — ۱ جلد
- مطولات — ۱ جلد
- ابن البیطار — ۱ جلد
- تاریخ مکه — ۱ جلد
- صرف میر [illegible] — ۱ جلد

- بحار الانوار — دوره — ۲۶ جلد
- روضات الجنات — ۱ جلد
- [illegible] — ۱ جلد
- مجمع البحرین — ۱ جلد
- نهج البلاغه — ۱ جلد
- ارشاد مفید — ۱ جلد
- [illegible] — ۱ جلد
- کشکول بهائی — ۱ جلد
- المنجد — ۱ جلد

- مجلدات بحار — ۱ جلد
- تاریخ بخارا — ۱ جلد
- قاموس — ۱ جلد
- شرح الزیاره — ۱ جلد
- [illegible] — ۱ جلد
- سیوطی — ۱ جلد
- شرح لمعه — ۱ جلد
- مجمع المقدمات — ۱ جلد
- مجمل [illegible] — ۱ جلد

- [illegible] — ۱ جلد
- صحیفه السجادیه — ۱ جلد
- [illegible] — ۱ جلد
- شرح [illegible] — ۱ جلد
- اجازه — ۱ جلد
- [illegible] جوامع الکلم — ۱ جلد
- مجموعه آثار — ۱ جلد
- شرح [illegible] — ۱ جلد
- نصاب — ۱ جلد

کتب فارسی

- تفسیر [illegible] — دوره — ۳ جلد
- خلفای ناسخ — ۱ جلد
- نجم ثاقب — ۱ جلد
- پیر کنت — ۱ جلد
- فلسفه [illegible] — ۱ جلد
- شرح نهج البلاغه — ۱ جلد
- سال [illegible] نامه [illegible] — ۱ جلد
- مثنوی — ۱ جلد
- پند نامه [illegible] — ۱ جلد
- انیس اللغات — ۱ جلد
- تاریخ عجم — ۱ جلد
- حقیقة الامر — ۱ جلد

- [illegible] ناسخ — ۱ جلد
- امام حسین ناسخ — ۱ جلد
- هدایة [illegible] — ۱ جلد
- [illegible] — ۱ جلد
- خمسه نظامی — ۱ جلد
- فاطمه ناسخ — ۱ جلد
- [illegible] القلوب — ۱ جلد
- [illegible] — ۱ جلد
- سروش — ۱ جلد
- طاقدیس — ۱ جلد
- [illegible] — ۱ جلد
- [illegible] — ۱ جلد

- عیسی ناسخ — ۱ جلد
- زینب ناسخ — ۱ جلد
- حیات القلوب — ۱ جلد
- حمله حیدری — ۱ جلد
- فریدون [illegible] — ۱ جلد
- جواهر [illegible] — ۱ جلد
- فردوسی طوس — ۲ جلد
- [illegible] — ۱ جلد
- [illegible] — ۱ جلد
- [illegible] — ۱ جلد
- قانون [illegible] — ۱ جلد
- [illegible] — ۱ جلد

- [illegible] ناسخ — ۱ جلد
- [illegible] — ۱ جلد
- کنت — ۱ جلد
- [illegible] — ۱ جلد
- اول [illegible] القلوب — ۱ جلد
- [illegible] — ۱ جلد
- [illegible] — ۱ جلد
- [illegible] — ۱ جلد
- [illegible] — ۱ جلد
- [illegible] — ۱ جلد
- [illegible] — ۱ جلد
- [illegible] — ۱ جلد

[illegible]

[illegible]

مجسطی : نام کتابی است ... [illegible]

خاقانی : ... [illegible] ... ۲۰۲ مجمع الفصحا

(۱) در ابخازیان ... [illegible] ... حریم رویان ... [illegible] ... در سال ۵۱۵ ... [illegible] ... در سال ۲۱ ... از طرف سلطان جلال الدین خوارزمشاه ... [illegible]

(۲) ... [illegible] ... حضرت عیسی ... [illegible] ... Bétanie بوده است.

(۳) ... [illegible]

... [illegible] ... کرده است.

بقیه در صفحه ۳ ... [illegible]

بقیهٔ کتب فارسی

مجالس حسینیه ۱ جلد	کنز المعانی ۱ جلد	کشف ... ۱ جلد	ادب الملوک ۱ جلد	
وقایع ... ۱ جلد	... ۱ جلد	... ۱ جلد	... ۱ جلد	مجالس ... ۱ جلد
... ۱ جلد	قصص و ... بیست ۱ جلد	... ۱ جلد	...	... ۱ جلد
... ۱ جلد				

بقیهٔ کتب عربیه

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بی‌قیاس صانعی را که تأسیس بدائع مصنوعات و نظم سلسلهٔ موجودات بی دلیل و شریک عقد و بند ز معرفت که روف هدایتست عارفان را [illegible] . و درود نامحدود بر قافیه‌سنج القصیدهٔ رسالت که به روی او وسیلهٔ وصل نعم نعیم و خروج از مهلکهٔ الم جحیم است و بر آل بیت او که ولا و محبت ایشان مزید ایمانست . و اصحاب و اتباع او که متابعت ایشان نقش نایرهٔ ایشان ردیف مطیعانست . **اما بعد** این رساله‌ایست در علم **قوافی** بر وفق شعرای عجم منتخب از مقطع کتاب تکمیل الصناعة که آن کتاب را این فقیر حقیر [illegible] [illegible] ابد الدهر [illegible] و این رساله مشتمل است بر نه حرف بعد دو حروف قافیه حرف اول در تعریف قافیه حرف دوم در تعداد حروف قافیه و بیان حرف روی و حروفی که پیش از او است حرف سیم در بیان حروفی که بعد از روی است حرف چهارم در بیان حرکات قافیه حرف پنجم در بیان انواع روی است و اوصاف آن و القاب قافیه باعتبار این اوصاف حرف ششم در بیان انواع قافیه باعتبار تقطیع حرف هفتم در بیان حروف ملقبهٔ قافیه حرف هشتم در بیان عیوب غیر ملقبهٔ قافیه حرف نهم در بیان تحقیق ردیف

حرف اول در تعریف قافیه بدانکه قافیه عبارتست از مجموع آنچه تکرار یابد در الفاظ مختلفه بحسب لفظ و معنی یا بحسب لفظ یا بحسب معنی به شرط که آن الفاظ واقع شده باشد در اواخر مصراعها

یا بیتها یا در چیزی که به منزلهٔ آنها باشد بشرط آنکه آن مجموع از حروف و حرکات باشد که بعد از این مذکور خواهند شد ... و آنکه نفس آن الفاظ را قوافی می‌گویند بطریق مجاز است بنا بر قول جمهور و می‌باید دانست که ذکر این قید که آن الفاظ واقع شده باشند در اواخر مصراعها جهت آنست که شامل باشد قوافی مزدوجات و مطلعها را و ذکر این قید که یا در چیزی که به منزلهٔ آنها باشد جهت آنست که شامل باشد قوافی را که بعد از آنها ردیف مذکور است خصوصاً قوافی مثل این رباعی استاد را ای دوست که دل ز بنده بر داشتهٔ نیکست که دل ز بنده بر داشتهٔ هم چه شنیدی که غنچه زرشت در پوست که دل ز بنده بر داشتهٔ و شرط مذکور جهت احتراز است از حروف و حرکات که اطلاق صنعت لزوم ما لا یلزم شاعر تکرار آنرا در اواخر ابیات التزام میکند مانند دال و ... در این بیت یا رب که هم از سر تا قدم است دایم دل من از آن صنم شده است زینده ... عصیان من ... چون من عدم است و قافیه در لغت از پی رونده است و چون پیشتر آنست که قافیه در پی باقی الفاظ بیت یا در پی اکثر آنها واقع میشود گویا که از پی آنها میرود پس او را از این جهت قافیه نامیده‌اند

حرف دوم در تعداد حروف قافیه و بیان حرف روی و حروفی که پیش از او است

بدانکه مجموع حروف قافیه بر قول مشهور نه است چنانکه گفته‌اند قافیه در اصل یک حرف است و هشت آن تبع چار پیش و چار پس این نقطه آنها دایره حرف تأسیس و دخیل و ردف و قید آنگاه روی بعد از آن وصل و خروج است و مزید و نایره و حروف متقدم بر روی آنست که در این بیت پیش از او مذکور شده و صاحب معیار الاشعار بعض از این حروف را حروف قافیه ندانسته و گفته حروف قافیه در فارسی هشت است . ردف . روی مجرد روی مضاعف . وصل خروج روی عبارتست از آخر حرف اصلی از قافیه یعنی از لفظی که آنرا در عرف قافیه می‌گویند یا به منزلهٔ آن حرف باشد فی الواقع یا آخر حرف اصلی و به تکلف به منزلهٔ آن حرف ساخته شده مثال قسم اول حرف دال در قافیهٔ این بیت بنده . چو شد دامن عشق من مردم گذاری و فریادم چو پروانه گرفتاران ندارد سر و آزادم مراد با کلمه به منزلهٔ آن حرف باشد فی الواقع حرفیست زاید ... لفظ که مشهور از ترکیب نباشد و بشرط استقلال با کلمه از نفس آن کلمه نباشد مثل الف و نا

وهجا ورای مزدور وبجز و والرشل این حرفها روی شارند و چند بیت و آن بیتها را فروید
بدیل آرند عیب نیست چنانکه حکیم انوری کرده و در این قطعه گفتی چو دانه لین کوز چینه دانه رنگ
بلند ترمی آزار و دم دانا رلت نه هیچ عقل بر انگال دورا و واقف زهیچ دیده با بر آن زم او جنانات
اما آن که اول آنست که زیاده از کبار روی شد باشد قارس زنه بازی نیز دیگر نیگیر بیارند
ورا و [illegible] آنرا تطلف [illegible] آن حرف شاید حرفی است از وسط کلمه [illegible] و آنرا تطلف
حرف آخرین سازد یا حرفی زاید شود را اگر [illegible] آنرا تطلف از نفس کلمه کرداند و حرف آخرین اصلی سازد
اما قسم اول مانند حرف راه در قافیه مصراع اول این بیت بنده دلم نه خون [illegible] دیده ترم.
جواهرهای جوارا با وصل خویش کن ربم و اما قسم دوم مانند میم در قافیه مصراع دوم این بیت بنده
بار قیبان پیش پیوسته بحرم زغم بیرم زین شهر تا کی چشم را بر هم نهم و مثل این قافیه دوم را گیار زمان
آورده بضرورت شاعر قافیه و اگر بغیر ضرورت آرند البته عیبی دارد اما اگر زیاده بر بسیار آرند
عیب بسیار است مگر آنکه در میان ابیات چندان فاصله باشد که هیچ تکرار ظاهر نگردد. و بدانکه
تکرار روی در قوافی واجبست یعنی می باید که در همه قوافی روی یک حرف باشد و تغییر نیابد و
صاحب معیار الاشعار روی را به دو قسم کرده روی مفرد روی مضاعف روی مفرد است
که بیان کرده شد و روی مضاعف در بحث ردف [illegible] خواهد شد ان شاء الله تعالی
و گفته اند که روی را از [illegible] گرفته اند و روا در لغت رسن است که بدان بارها بر شتر بندند و چون بنای
بر قوافی است و بنای قوافی بر این حرف که یا بدین حرف ابیات بر هم بسته میشود پس او را بر روا
تشبیه کرده اند و برای او نامی از آن اشتقاق کرده اند و میتوان گفت که روی در لغت بمعنی بر هم تابنده
آمده و چنانکه بر هم تابنده [illegible] مثلا اجزای [illegible] را با یکدیگر جمع میکنند پس او را بر سبیل تشبیه بدان معنی
روی نام کرده اند تأسیس عبارتست از الفی که یک حرف متحرک در واسطه شد میان او و روی چنانکه در این
بیت بنده ندارم دور از این خورشید خاور بجز تخیل جمالش یار و یاور. و اکثر شعرا رعایت
تکرار آنرا در قوافی واجب میدانند بلکه مخصص می شمارند و مثل دل را با حاصل قافیه می سازند و تأسیس
در لغت بنیاد نهادن است و چون بنیاد حروف قافیه از این حرف است و هر حرف که پیش از او است
از جمله حروف قافیه نیست او را تأسیس نام نهاده اند و هر قافیه که مشتمل است بر تأسیس آنرا مؤسسه گویند

وجه ظاهر است دخیل عبارتست از آن حرف متحرک که واسطه باشد میان تأسیس و روی مانند واو
در لفظ خاور و یاور در بیت مذکور و پیش جمهور شعرا رعایت تکرار او بخصوصه در قوافی لازم نیست
و مثل حاصل را با واصل قافیه می سازند اما اگر رعایت کنند مستحسن است و دخیل در لغت بیگانه
در آمیخته است و این حرف را بدان جهت دخیل نام کرده اند که بیگانه [illegible] تأسیس و روی در آمده
که اول و آخر حروف اصلی قافیه اند و طایفه که رعایت تکرار [illegible] تأسیس را در قوافی مانند روی
واجب میدانند و رعایت تکرار دخیل را واجب نمیدانند دخیل را حائل نام نهاده اند بجهت آنکه حایل است
میان دو حرف که رعایت تکرار در قوافی واجبست و رعایت تکرار او واجب نیست ردف
بر قول مشهور عبارتست از الف و واو ساکن ماقبل مضموم و یای ساکن ماقبل مکسور که پیش از روی
واقع شده باشند بی واسطه حرکتی و این بدو نوع واقع میشود نوع اول آنکه هیچ حرف واسطه نباشد چنانکه
در این ابیات بنده داور دوران و امان زمان خسرو فرمان ده کشورستان [illegible]
زار دل پرخون کنم در دل آن شوخ نا یدرحم آیا چه کنم چون بلبل گشت چمن آن نازنین آید برون
هر طاووس ریاحین از زمین آید برون نوع دوم آنکه حرف ساکنی واسطه شده باشد مثل یافت و بافت
و دوخت و سوخت و ریخت و آویخت و این هنگام که حرف ساکنی واسطه شده باشد الف و واو
و یای مذکور را ردف اصلی میگویند و آن ساکن را ردف زاید و در قوافی رعایت تکرار ردف
مطلقاً واجبست و بدانکه هر قافیه که مشتمل باشد بر ردف آنرا مردف میگویند [illegible]
همین یک ردف دارد که آن الف و واو و یای مذکور است آنرا مردف بردف مفرد میگویند
و اگر دو ردف دارد یعنی مشتمل است بر ردف اصلی و ردف زاید آنرا مردف بردف
مرکب میگویند و ردف زاید بحکم استقرا [illegible] است ردف زایدش [illegible]
خا و را و سین و شین و فا و نون و این حروف جمع اند در این ترکیب [illegible] مانند تاخت و [illegible]
و کریخت و فارس و مرد و کاشت و دوخت و [illegible] و داشت و گوشت و یافت و رفت
و فریفت و مانند بیان معروف و مجهول بدانکه هر یک از واو و یاء ردف معروف می باشد

ومجهول می باشد معروف آنست که ضمهٔ ماقبل واو و کسرهٔ ماقبل یارا اشباع کرده باشند مانند دود و دید
ومجهول آنست که اشباع نکرده باشند مانند رود و بید و باتفاق جمع میان یای معروف ومجهول مانند
شیر و شیر روا نیست بجهت آنکه یای مجهول بدان مانَد که در اصل الف بوده باشد و به اسقاط اماله یا شده
ولهذا یای مجهول را با کلمات ... که اماله آن در زبان فارسی شهود باشد قافیه میتوان ساخت
چنانکه حکیم انوری ساخته   ناوه روی از من رخ در حجیب ارد   نی دیده خواب دارد نه دل شکیب دارد
وجمع میان واو معروف ومجهول مانند زور و شور اگرچه شعرای متقدمین جایز داشته اند اما بعضی گفته اند
که احسن بلکه اوجب آنست که معروف ومجهول را در یک شعر جمع نکنند و مبالغه در حرکت ماقبل الف ردف
نیز تغییری نیست و اگر اعتبار نکرده اند چنانکه در بخوان و بدان که فتحهٔ ماقبل الف در کلمهٔ اول بوی اشمام دارد
و در کلمهٔ آخر ندارد اما اگر رعایت کنند که در قوافی آن تغییر نیابد هر آینه مستحسن خواهد بود و صاحب معیار الاشعار
حروف زایده را چون با روی جمع شود داخل روی داشته و گفته که بعرف شعرای عجم تحمه روی مضاعف
نامست   و ردف در لغت چیزی را گویند که در پی چیزی دیگر باشد و چون نظر در حروف قافیه اولا بر
روی است بر او اصل است نسبت بباقی حروف قافیه پس ردف از جهت ماقبل روی است در تلفظ
در ملاحظه در پی او باشد پس اورا بدین ملاحظه ردف نام کرده اند **قید** حرفیست ساکن غیر ردف
پیش از روی باشد بی واسطه چنانکه درین بیت بنده   پروردهٔ زمین شهر از بود و با صد هزار درد
زاده ره خونابه دل بار و همدم آه سرد   و گفته اند این حرف در لفظ فارسی از ده بیشتر یافت نشده و
در لفظ عرب بسیار است   و ده بلفظ عجم حرف قید مضبوط اگرچه باشند کثیر بوده و ... شین
و غین و فا و نون و ها یا دیگر و این اشله ... درین بیت بنده که به تکلف فراهم آورده جمع گشت
ابر و تخت و درد و بزم و دشت و کشت   نغز و لفظ و بند و گل چیزی نیست است اما ایشان از
مثل پلک و پوش غافل شده اند و رعایت تکرار حرف قید در قوافی خواه الفاظ فارسی باشد و خواه
عربی با واجب ... و اختلاف آن جایز نیست مگر بضرورت مثلا قافیه و این هنگام مناسب آنست
در قرب مخرج رعایت کنند تا قبح آن کمتر نماید چنانکه شیخ مصلح الدین سعدی کرده چو مقصود جهان ... و چو بر
همه روستا بینه شیراز شهر   و چنانکه فردوسی کرده بنام خداوند تنزیل و وحی خداوند امر و خداوند نهی
و صاحب معیار الاشعار قید را داخل ردف داشته و ردف را بعرف شعرای عجم عبارت داشته همه

از حروف ساکن که پس از روی باشد بی واسطه خواه به واسطه [illegible] و قید در لغت بند است و چون
تعریف حرف مذکور روا نیست در رعایت آن در قوافی لازم است مگر بوقت ضرورت [illegible]
[illegible] قافیه را پس [illegible] تشبیه قید نام کرده اند حرف [illegible] در بیان حروفی که بعد از
روی است و آن چهار است وصل و خروج و مزید و نایره — وصل عبارتست از حرفی
که بروی پیوندد خواه [illegible] مانند حرف میم در این بیت رفت آن شوخ [illegible] هجران کلام
[illegible] از خلق [illegible] پنهان دارم و خواه [illegible] مانند ها در این بیت بنده
[illegible] چون لاله [illegible] خون دل [illegible] و حروف وصل [illegible]
[illegible] وصل فارسی [illegible] الف و دال و کاف و [illegible] و یاء [illegible]
حرف تصغیر و رابطه است [illegible] در این ترکیب مذکور است [illegible]
[illegible] در رعایت تکرار وصل در قوافی واجبست [illegible]
[illegible] روی آنست که [illegible] حرف [illegible]
[illegible] آن کلمه ردیف خواهد بود و آن حرف وصل [illegible] چنانکه در این بیت [illegible]
[illegible] درویش [illegible] و آنچه صاحب معیار الاشعار [illegible] تحقیق حرف خروج
گفته که حرف وصل چون متحرک شود [illegible] ردیف [illegible]
لازم می آید [illegible] ردیف باشند در این بیت [illegible]
[illegible] و این خلاف [illegible] وقتی که کلمه [illegible] ردیف [illegible]
وصل در لغت پیوستن است و چون این حرف بروی پیوسته او را وصل نام کرده اند خروج حرفیست
که بوصل پیوندد و مانند میم در این بیت بنده [illegible]
تکرار خروج در قوافی واجبست و صاحب معیار الاشعار گفته که [illegible] در قواعد عروض و قوافی
فارسی مانند خلیل ابن احمد است [illegible] در اشعار [illegible] حروف قوافی فارسی خروج را [illegible]
او گفته که [illegible] هرچه بعد از روی و وصل آید جمله را [illegible] ردیف [illegible] و این سخن خلاف

متعارف و مشهور است و مشهور آنست که هرچه بعد از روی مذکور شود [illegible] کلمه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] است ردیف نیست و خروج در لغت بیرون آمدن است [illegible] که این حرف از [illegible]
خروج خوانند [illegible] از حرف وصل [illegible] خروج [illegible]
که چون این حرف در قوافی اشعار [illegible] که در کناره قافیه واقع میشود پس گویا از میان حروف
بیرون آمده و کناره گرفته پس می شاید که او را بدین مناسبت خروج نام کرده باشند مزید حرفیست
که بخروج پیوندد و مانند حرف شین در [illegible] این دل که بزلف دلبری [illegible]
[illegible] چون [illegible] بدست [illegible] در رعایت تکرار مزید در قوافی واجبست
و بعضی مزید را زاید نام نهاده اند و مزید در لغت افزون کرده شده است و این حرف را از آن جهت مزید
نام کرده اند که افزون کرده شده بر خروج [illegible] حروف قافیه [illegible] نایره عبارت
از حرفیست که بمزید پیوندد و خواه مزید باشد مانند [illegible] در این بیت بنده دل [illegible]
[illegible] ای جان [illegible] مانند [illegible] در این بیت بنده این دل [illegible]
ای جان [illegible] در رعایت تکرار نایره مطلقا در قوافی واجبست و نایره را [illegible]
و نایره در لغت [illegible] است و چون این حرف [illegible] حروف قافیه است [illegible] حروف [illegible]
[illegible] حرف چهارم در بیان حرکات قافیه و آن شش است [illegible]
[illegible] توجیه است و مجری و نفاذ [illegible] و اوایل این حرکات بترتیب جمع اند در این [illegible]
رس حرکت ماقبل تاسیس است و آن [illegible] باشد چنانکه در این رباعی بنده [illegible]
[illegible] زایل [illegible] خورشید رخ تو [illegible] حایل [illegible]
در قوافی تکرار [illegible] رس نیز تکرار [illegible] که تاسیس را از حروف قافیه ندانسته
رس را نیز از حرکات قافیه ندانسته و رس در لغت بمعنی ابتدا کردن آمده و چون ابتدای حرکات
قافیه بلکه ابتدای قافیه ازین حرکت است او را رس نام کرده اند

اشباع مشهور آنست که عبارتست از حرکت دخیل مطلق و آن اگر کسره است مانند حرکت
یاء در رباعی مذکور و گاهی فتحه باشد چنانکه در یاور و داور و گاهی ضمه باشد چنانکه در
تجاهل و تطاول [illegible] و آنست که تخصیص کنند و گویند که اشباع عبارتست از حرکت دخیل
در قوافی مشتمله بر حروف وصل مانند مایل و نایل و وجه آن بعد از این در تحقیق توجیه مذکور
خواهد شد و اختلاف حرکت دخیل در قوافی که مشتمل نیستند بر حروف وصل جایز نیست
در قوافی که مشتمله بر حروف وصل نیستند جایز کرده اند چنانکه شیخ مصلح الدین سعدی در این [illegible] گفته
ای [illegible] وقت چو وقت فرا رسد [illegible] نیز با گدای محنت برابری [illegible]
زور [illegible] تا نفس اگر برآید دانم که [illegible] و پیش این فقیر آنست که این را
از قبیل عیوب قافیه باید داشت و اشباع در لغت سیر کردن است و چون دخیل
از جهت قرب بروی با ردف و قید برابر است و بودن آنها در جای خود لازم است یعنی تغییر
آنها جایز نیست و بودن دخیل در جای خود لازم نیست و تغییر او جایز است پس گویا حرکت
او را سیر گردانیده و مشتق ساخته که اگر میخواهد در جای خود میباشد و اگر میخواهد [illegible]
این حرکت را باین جهت اشباع نام کرده اند حذو حرکت ماقبل ردف و قید است
مانند حرکت ماقبل الف در این بیت شعر چشمه سازم روان از چشم هر زمان تا تو [illegible]
بر کنار چشمه گیری [illegible] و مانند حرکت ماقبل [illegible] در این رباعی [illegible] از [illegible] شد از [illegible]
[illegible] فرشد [illegible] پهلو بر [illegible] [illegible] در این [illegible]
و رعایت تکرار حذو در قوافی واجبست مگر وقتی که روی متحرک شود و سبب حرف وصل و این
نظام نزد بیشتر شعرا اختلاف حذو که حرکت ماقبل قید است جایز است چنانکه مولانا [illegible]
[illegible] دلم [illegible] آهسته شد از دو دلم راه نفس بسته شد در دیده از آن آب [illegible]
تا [illegible] قامت آن شسته شد و باید دانست که این اختلاف نیز [illegible]
صحیح نیست بلکه وقتی جایز است که [illegible] و [illegible] حروف که اگر [illegible] شود آنهم جایز
نیست مثالش دلا از سیر فرای [illegible] دیر پری

و حکم اختلاف حذو بطریق معروف و مجهول در بحث ردف مذکور شده و جهت تکرار نیست
و حذو در لغت [illegible] بمعنی در برابر چیزی ایستادن آمده و بمعنی چیزی با چیزی برابر کردن آمده و چون
حرکت ماقبل ردف برابر حرکت ماقبل تاسیس بود در لزوم آنرا حذو نام کردند و همچنین چون حرکت
ماقبل قید در اکثر مواضع برابر حرکت ماقبل تاسیس بود در لزوم از آن حذو نام کردند توجیه گفته اند
عبارتست از حرکت ماقبل روی ساکن مانند فتحه ماقبل نون در این بیت [illegible] تا [illegible]
[illegible] که آن [illegible] در [illegible] و ظاهر است در این تعریف
صادق نمی آید بر کسره یا در شعر و [illegible] و تعریف اشباع [illegible] چنانکه مشهور است بر او
صادق است پس یکی از این دو تعریف [illegible] دارد اما اگر اشباع را تخصیص کنند و عبارت
داند از حرکت ماقبل روی ساکن و در آن حرکت اشباع نباشد مانند فتحه ماقبل لام در [illegible]
و کسره ماقبل با در [illegible] و فتحه ماقبل الف در [illegible] تعریف صحیح میشود و [illegible]
این تخصیص است در کتاب حدایق العجم شمس قیس در آخر بیان اشباع آورده و حرکت دخیل
در قوافی [illegible] اشباع خوانند و در قوافی [illegible] توجیه گویند در رعایت تکرار توجیه در [illegible]
واجب و اختلاف آن بهیچ وجه جایز نیست و آنکه گفته اند در توجیه حرکت ماقبل روی
ساکن است [illegible] که مختلف گردد [illegible] روی متحرک شود بسبب حرف [illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] (ای [illegible] لذت [illegible] [illegible] نیست
[illegible] دیر [illegible] با آن [illegible] میآید [illegible]
توجیه حرکت ماقبل روی ساکن است پس هرگاه روی متحرک شود این حرکت توجیه

نه آنکه ترجیع بیت مختلف کرده‌اید و مقوی این اشتباه آنکه در بسیاری از اشعار کتاب المعجم شمس قیس

صریحاً مذکور است که هرگاه روی متحرک شود آن حرکت را ترجیع نامند ۷ و ترجیع در لغت رو فرا کردن است

و چون این حرکت روی ساکن را فرا میگرداند بجانب ما قبل و در تلفظ تابع از پیش او در آمد

نام نهاده‌اند مجری

جشنه

قوس قزح

صبحدم با مدادان بر هوا قوس قزح بر شمال دامن کشید چادری با خوش رنگ ز چشمه دانی در بهی

ماه ما هر شب پر بسته هوا چون کمان قوس قزح را از چنبر او امروز خضر ... که هر ... بر هر ... و در دامن هر یک ... رنگی

رنگ بهار روز باران از قزح ... اکنون رنگ رنگ ... قوس قزح اثر چون ... هر یک ... دیگر ...

[illegible]

فرسلاه خطا زقرگوبندی
جسم سیف و نش ساز دلم

رباعی: آندم که ز هر دو کون آثار نبود   بر لوح وجود نقش اغیار نبود   معشوقه و ما بهم همی‌بودیم   در گوشهٔ خلوتی که دیار نبود

فارسی

	از صفحه...	تا صفحه...
ادبیات		
تاریخ		
جغرافی		
ریاضیات		
طبیعیات		
سیاسیات		
متفرقه		

ترکی

ادبیات		
تاریخ		
جغرافی		
ریاضیات		
طبیعیات		
سیاسیات		
متفرقه		

عربی

	از صفحه...	تا صفحه...
ادبیات		
تاریخ		
جغرافی		
ریاضیات		
طبیعیات		
سیاسیات		
متفرقه		

فرانسه - انگلیسی - روسی - آلمانی

ادبیات		
تاریخ		
جغرافی		
ریاضیات		
طبیعیات		
سیاسیات		
متفرقه		

اسامی کتب	نمره ردیف
جلد دوم [illegible]	۲۱
حافظ	۲۲
[illegible] فارسی	۲۳
[illegible]	۲۴
فرصت شیرازی	۲۵
نثر	۲۶
منتخب الفصحا (۱)	۲۷
[illegible]	۲۸
تاریخ [illegible]	۲۹
نشاط	۳۰
دیوان صبح	۳۱
عاشق	۳۲
فرخی	۳۳
رودکی	۳۴
آتشکده [illegible]	۳۵
[illegible] حاجی [illegible]	۳۶
تاریخ ادبیات ذکاء الملک	۳۷
دیوان محتشم	۳۸
منوچهری	۳۹
دیوان ذکاء الملک	۴۰
سلمان ساوجی	۴۱
[illegible]	۴۲

ملاحظات	تاریخ خرید		قیمت خرید		اسامی کتب	نمره ردیف
	سال	ماه	قران	صدم		
					شاهنامه فردوسی	۱
					مجمع الفصحا	۲
					حدیقه حکیم	۳
					حکیم قطران	۴
					دیوان صفای یزدی	۵
					سعدی	۶
					[illegible]	۷
					سیر التحقیق	۸
					[illegible]	۹
					جلد دوم [illegible]	۱۰
					حدیقة الحقیقة	۱۱
					[illegible]	۱۲
					فرهاد و شیرین وحشی	۱۳
					سالارنامه	۱۴
					[illegible]	۱۵
					دیوان خاقانی	۱۶
					مسعود سعد سلمان	۱۷
					خمسه نظامی	۱۸
					[illegible]	۱۹
					رازی	۲۰

٤٣ رزجی
٤٤ عرفی
٤٥ جمع موحته
٤٦ سیاست نامه
٤٧ عنصری
٤٨ سنائی
٤٩ حمله حیدری
٥٠ مثنوی
٥١ ناصر خسرو علوی
٥٢ قاآنی
٥٣ نزهه بر حظ
٥٤ کلیات جامی
٥٥ دیوان خطی
٥٦ سبحة الابرار
٥٧ بیدل
٥٨ امیر ع دلداح
٥٩ دستور میرزا عبد العظیم
٦٠ دره نجفی
٦١ دولتشاهی
٦٢ مرآت الخیال

٦٣ قطوف الربیع
٦٤ جام جم هندوستانی
٦٥ (ع) دستور کاتب
٦٦ نامه سک لاکشفی
٦٧ یوسف زلیخای فردوسی
٦٨ لسان العجم
٦٩ لسان العجم
٧٠ ناسخ التواریخ جلد ۱
٧١ جلد تحسیر
٧٢ جلد بحرین
٧٣ جلد صلف
٧٤ جلد فاطمه
٧٥ جلد ا مجتبی
٧٦ جلد زهیر
٧٧ تاریخ گزیده ...
٧٨ تاریخ ترکستان
٧٩ نامه خسروانی
٨٠ تاریخ ...
٨١ الفبای جلد ...
٨٢ امیر ارسلان
٨٣ امینه کنکوری
٨٤ تاریخ دکتر ...
٨٥ الفبا
٨٦ اهل تاریخ

٨٧	تاریخ ژاپون
٨٨	تاریخ ذهبی
٨٩	تذکرهٔ [illegible]
٩٠	کتاب زرد عجم
٩١	[illegible] ن
٩٢	روضة الصفویه
٩٣	روضة الصفا (۱-۵)
٩٤	روضة الصفا (۱۰-۵)
٩٥	گنج دانش
٩٦	گنج شایگان
٩٧	نقشهٔ ایران
٩٨	جغرافیای [illegible]
٩٩	جغرافی [illegible]
٤٠٠	جغرافیای [illegible]
١٠١	رصد [illegible] مع جغرافی
١٠٢	جبر [illegible]
١٠٣	[illegible] للدوله
١٠٤	میزان الحساب
١٠٥	درس [illegible] حرب
١٠٦	[illegible] الملک ١
١٠٧	علم [illegible]
١٠٨	شمسی (۲)
١٠٩	[illegible]
١١٠	حقوق اساسی
١١١	مطلع الشمس ۱
١١٢	۲
١١٣	۳
١١٤	مجمع الجواهر
١١٥	[illegible] التجاره
١١٦	[illegible] کلمه
١١٧	حقوق اساسی [illegible]
١١٨	گلستان
١١٩	کتاب احمد
١٢٠	کیمیای سعادت
١٢١	تاریخ [illegible]
١٢٢	منشآت قائم مقام
١٢٣	منشآت امیر نظام
١٢٤	مقامات حمیدی
١٢٥	دره
١٢٦	وصاف
١٢٧	ترصیع [illegible]
١٢٨	تاریخ [illegible]
١٢٩	[illegible] (۶ عدد)
١٣٠	فروغ [illegible]
١٣١	تحفهٔ [illegible]

۱۳۲	تاریخ وصاف کل
۱۳۳	زبنتک
۱۳۴	درودکس الدکش
۱۳۵	دبستان المذاهب
۱۳۶	ریاض المحبین
۱۳۷	انشاء میرزا مهدی
۱۳۸	بیت طاوس
۱۳۹	مرشحت
۱۴۰	جهد حدیث
۱۴۱	ریاض المعنین
۱۴۲	سد نا ربارکی
۱۴۳	نگرس
۱۴۴	وصفنات
۱۴۵	سالک المحققین
۱۴۶	انس الود
۱۴۷	وسائل معظمی
۱۴۸	سراج التهجد
۱۴۹	ارشاد العوام
۱۵۰	حیات القلوب ۱
۱۵۱	۲
۱۵۲	هدایة الموحدین
۱۵۳	مجالس المؤمنین

۱۵۴	سخنه ترق
۱۵۵	تفسیر مد فتح آله
۱۵۶	سراج النجم
۱۵۷	فرهنگ ناقری
۱۵۸	ترکان قاچ
۱۵۹	فرهنگ سروری
۱۶۰	دستور زبان عرب
۱۶۱	۲
۱۶۲	جواهر الدقائق
۱۶۳	حدیدم سال الحق
۱۶۴	دن و سرگل
۱۶۵	دیوان درویش
۱۶۶	کنز العبود
۱۶۷	مجالس الحسنیه
۱۶۸	فرائد الادب
۱۶۹	شرح حدیث طوری
۱۷۰	سرقة البدایع
۱۷۱	۲
۱۷۲	حدائق الربانی
۱۷۳	حقیقة الدرر
۱۷۴	سیاح ایرانی
۱۷۵	جغرافیای عبدالرزاق
۱۷۶	مجالس لطائف

١٧٧	ورثه جهار رسم
١٧٨	مدری نارکو
١٧٩	ترتیب تکاری
١٨٠	تمک
١٨١	پیرس مصری
١٨٢	کمت بت کلکتو
١٨٣	یک [illegible] حجة اله
١٨٤	اصول علم دین
١٨٥	اشتقاق نامه
١٨٦	صرف میر جواهر
١٨٧	خقان بهادر
١٨٨	روزنامه تبریز
١٨٩	نخبه الفضاء جلد اول
١٩٠	جلد اول
١٩١	حقوق الامم
١٩٢	عروض خواجه نصیر
١٩٣	هندسه [illegible]
١٩٤	لغت بابی
١٩٥	نوادر البلاد
١٩٦	[illegible] علماء
١٩٧	دیوان وحشی
١٩٨	یوسف زلیخای جامی
١٩٩	رساله

ترکی

٢٠١	تمییز کشف الحقایق
٢٠٢	٢
٢٠٣	٣
٢٠٤	تاریخ عمومی جدید
٢٠٥	٢
٢٠٦	٣
٢٠٧	٤
٢٠٨	٥
٢٠٩	٦
٢١٠	تاریخ عمومی مرادیه
٢١١	٢
٢١٢	٣
٢١٣	٤
٢١٤	٥
٢١٥	٦
٢١٦	تاریخ مدنیت
٢١٧	٢
٢١٨	٣
٢١٩	قاموس الاعلام
٢٢٠	٢
٢٢١	٣
٢٢٢	٤
٢٢٣	٥
٢٢٤	٦

٢٢٥	نزاع علم و دین
٢٢٦	٢
٢٢٧	٣
٢٢٨	رباب شکسته
٢٢٩	فتوحات ادبیه
٢٣٠	مکتب ادب
٢٣١	عصر حاضر تاریخی
٢٣٢	تاریخ سیاسی
٢٣٣	دفتر [illegible]
٢٣٤	خاطرات سفر
٢٣٥	[illegible]
٢٣٦	وقایع ناپلیون
٢٣٧	[illegible]
٢٣٨	[illegible] کتاب
٢٣٩	[illegible]
٢٤٠	معلومات تجاریه
٢٤١	[illegible]
٢٤٢	٢
٢٤٣	[illegible]
٢٤٤	٢
٢٤٥	[illegible]
٢٤٦	[illegible]
٢٤٧	[illegible]
٢٤٨	[illegible] الاطفال
٢٤٩	[illegible]
٢٥٠	[illegible]

عربی

۲۵۱	دیوان اسیر
۲۵۲	لامیة العجم
۲۵۳	سبعه معلقه
۲۵۴	دواوین خمسه
۲۵۵	مخزن عنبری
۲۵۶	مقامات حریری
۲۵۷	دیوان متنبی
۲۵۸	ابن فارض ک
۲۵۹	مقامات بدیع الزمان
۲۶۰	دیوان ابی العتاهیه
۲۶۱	انشاء کے
۲۶۲	مطول
۲۶۳	شرح مطول
۲۶۴	نوادر الربیع
۲۶۵	شرح مزار یعقبیه
۲۶۶	خزانة الادب
۲۶۷	قره داود
۲۶۸	منطق
۲۶۹	زبدة الصحائف
۲۷۰	اغانی (۲ جلده)
۲۸۰	مجمع الادب
۲۸۱	۲
۲۸۲	۳
۲۸۳	۴
۲۸۴	۵
۲۸۵	۶

٢٨٦ علم الأدب
٢٨٧ ٢
٢٨٩ ٣
٢٩٠ ٤
٢٩١ ٣ مدارج القرآن
٢٩٢ ٥
٢٩٣ ٤
٢٩٤ شرح رضي
٢٩٥ مغني
٢٩٦ شرح ابن عقيل
٢٩٧ شرح للدمشه
٢٩٨
٢٩٩ سيوطي
٣٠٠ صحاح
٣٠١
٣٠٢ حذفت مدرسيه
٣٠٣ ٢
٣٠٤ صرف مير تصريف
٣٠٥ دروس نحويه
٣٠٦ (١ - ٣)
٣٠٧ للفقه مطول ٤
٣٠٨ الفتوحات
٣٠٩ حديقة الكلام
٣١٠ تاريخ مكة
٣١١ تاريخ ابي الفدا
٣١٢ ابن خلكان
٣١٣ ٢

٣١٤ مطارح الانظار
٣١٥ اصول تدريس ٢
٣١٦ اصول جبر
٣١٧ الصنائع والفنون
٣١٨ عواقب الزواج
٣١٩ ٢
٣٢٠ الهيئة والاسلام
٣٢١ وطنيه
٣٢٢ تحقيق المفتاح
٣٢٣ [illegible]
٣٢٤ الرقة في الرق
٣٢٥ اصول فيزيولوجي
٣٢٦ شرح قاموس
٣٢٧ زوائد الموارد
٣٢٨ ٢
٣٢٩ ٣
٣٣٠ المنجد
٣٣١ مجمع الامثال
٣٣٢ كتاب سيبويه
٣٣٣ حل رموز جوامع الكلم
٣٣٤ ٧ سور
٣٣٥ شرح الزبده
٣٣٦ مستطرف

٣٣٧	ينابيع المودة
٣٣٨	مواقف جواهر
٣٣٩	مجموعة الرسائل
٣٤٠	مجموعة سيد السلامي
٣٤١	صواعق محرقة
٣٤٢	الدين لطائف
٣٤٣	شرح مطلقه
٣٤٤	شرح خزاين
٣٤٥	كشكول
٣٤٦	مكذوبات
٣٤٧	شرح نهج البلاغه
٣٤٨	شرح ابن ابي الحديد
٣٤٩	٢
٣٥٠	صحيفه الدبرار
٣٥١	اصول كافي
٣٥٢	شرح الحضره العقيقه
٣٥٣	مجمع البحرين
٣٥٤	شرايع
٣٥٥	سر العشق
٣٥٦	سيف صقيل
٣٥٧	شرح الكتب احمري

٣٥٨	ادب الملوك
٣٥٩	تبصره
٣٦٠	كشف بريده
٣٦١	مفتاح الكنوز
٣٦٢	الفصاح الشباه
٣٦٣	ارشاد مفيد
٣٦٤	قرة العين
٣٦٥	درة الغواص
٣٦٦	عنوان الشرف
٣٦٧	حديقة العارفين
٣٦٨	تفسير فخر رازي
٣٦٩	٢
٣٧٠	٣
٣٧١	٤
٣٧٢	٥
٣٧٣	٦
٣٧٤	٧
٣٧٥	٨
٣٧٦	تاج العروس
٣٧٧	٢
٣٧٨	٣
٣٧٩	٤
٣٨٠	٥
٣٨١	٦
٣٨٢	٧
٣٨٣	٨
٣٨٤	٩
٣٨٥	١٠

٣٨٦	دال
٣٨٧	٢
٣٨٨	٣
٣٨٩	مخفیه بادیه
٣٩٠	٢

٣٩١	نیمی
٣٩٢	فاری شوارزی
٣٩٣	قاری ترکا
٣٩٤	جواله
٣٩٥	٢
٣٩٦	ارژ
٣٩٧	٢
٣٩٨	اقرو
٣٩٩	٢
٤٠٠	ترودپرشی
٤٠١	٢
٤٠٢	٣
٤٠٣	٤
٤٠٤	٥
٤٠٥	٦
٤٠٦	کوری الفازه
٤٠٧	قرامر
٤٠٨	٢
٤٠٩	بارکو
٤١٠	قرامر
٤١١	لدیوی
٤١٢	تردلکر
٤١٣	قرامر
٤١٤	کلمرفوانه
٤١٥	٢
٤١٦	تنکال
٤١٧	کلبریک
٤١٨	لانماصی

۴۱۹	لکزبرال
۴۲۰	تروادم
۴۲۱	لکزکران
۴۲۲	اقرنیس
۴۲۳	اژرابراماز
۴۲۴	لدریک
۴۲۵	قرامر
۴۲۶	روداقیرل
۴۲۷	قرامر
۴۲۸	لسل درنوز
۴۲۹	اشرودرنزال
۴۳۰	اشرودرکرک
۴۳۱	لکزبرال
۴۳۲	شارل ۱۲
۴۳۳	قرامر
۴۳۴	فریک
۴۳۵	کتاب الکتیس
۴۳۶	۲
۴۳۷	۳
۴۳۸	۴
۴۳۹	ردیس
۴۴۰	۲
۴۴۱	لدروس
۴۴۲	۲
۴۴۳	ابانی
۴۴۴	۲

۴۴۵	بردقرنت

کتبخانه امانت ویرلنلر

			جلد	
١	میرزا حسن بیگ	کتاب [illegible]	١	اقا میرزا جواد خان ناطق
				٧ رمضان ١٣٤١
٢	میرزا [illegible] زاده	مجلد دوم مجمع الفصحاء	١	تذکرات لنین ١ جلد
		تاریخ ادبیات دکتر [illegible]	١	لغت الکاف ١ جلد
		[illegible]	١	تاریخ [illegible] ١ جلد
		[illegible]	١	[illegible] ١ جلد
		تاریخ عمومی [illegible]	٦	دیوان [illegible] ١ جلد
		[illegible]	١	[illegible] ١ جلد
		تاریخ [illegible]	١	
		آثار العجم	١	
		قانون [illegible]	١	
		قانون وزارت داخله	١	
		[illegible]	١	
		[illegible]	١	
		[illegible]	١	
	میرزا [illegible]	[illegible]	١	
		المرآة [illegible]	١	
٣	میرزا عارف	کتاب ادبیه ترکی	١	
		[illegible]	١	
		[illegible]	١	
		تربیه نسوان ترکی	١	
		[illegible]	١	
		دروس [illegible]	٢	
		[illegible]	٥	
		[illegible]	١	
٤	میرزا [illegible]	[illegible]	١	

کتبخانه امانت ویرلنلر ١٣٤١

			جلد	
٣	آقای مدیر معارف	سفینه الحیات	١ جلد	آقای [illegible]
		علم النفس	١	٢٨ محرم ١٣٤٠
		کتاب ادبیه ترکی	١	کتب [illegible] ١ جلد · تاریخ [illegible] ١ جلد · [illegible] ١ جلد
		تاریخ ترکی	١	سیاحت‌نامه [illegible]
		المرآة الجدیده	١	
		تربیه نسوان ترکی	١	
		دروس [illegible]	٢	آقای [illegible] ٢٨ محرم
		فزیک	٥	[illegible]
		[illegible]	٢	٢ جلد
		علم [illegible]	٤	
		[illegible]	١	
				آقای سید الذاکرین ٤ صفر ١٣٤١
				[illegible] ٢ جلد · [illegible] ١ جلد · [illegible] ٢ جلد
				اقای حکمت مدیر مدرسه حکمت ٢٥ صفر ١٣٤١
٤	آقای [illegible] زاده	تاریخ تمدن	٣ جلد	[illegible] ٢ جلد
		[illegible]	١ جلد	
				آقای [illegible] ٩ ربیع الاول
٥	آقا میرزا [illegible]	[illegible]	١ جلد	[illegible] ١
		[illegible]	١ جلد	
٦	آقای میرزا [illegible]	[illegible]	١ جلد	آقای میرزا [illegible] ٢٤ ربیع الاول
		[illegible]	١ جلد	
٧	آقای میرزا [illegible]	[illegible]	٤ جلد	[illegible] ١
٨	آقای [illegible]	[illegible]	١ جلد	[illegible] · تاریخ [illegible] ١

[illegible]

احمد
سه حافظ ۱ جلد

۱ جلد

۲ جلد

۱ جلد

۱ جلد

۳ جلد

۱ جلد

۱ جلد

۱۳۰۷

۱ جلد

۱ جلد

۲ جلد

۱ جلد

۱ جلد

۱ جلد

حاج محمد [illegible]
به [illegible]
۱ جلد

۱۳۰۹
آقای [illegible] ۳۰ [illegible] ماه
[illegible]
۱ جلد

۱۳۱۰
آقای دکتر بدر ۳۰ [illegible] ماه
احتیاجات بدنی
۱ جلد

آقای قزوینی
[illegible] قزوینی
۱

آقای رهبران [illegible]
[illegible]
۱

آقای رهبران [illegible]
شرح [illegible]
۱ جلد

آقای شیخ زاده [illegible]
[illegible]
۱ جلد

آقای دکتر [illegible]
دیوان [illegible]

قُل دَنگ چوب کنده که آب در کوچه کشیده‌اند که در باز کرد

گُلغز بروزن دختر نمد نرم که تفنگ پاک کنند

دَامنه‌جن ریزه‌چینی که بر سر دانه‌های گندم و جو است که در خوشه بود و آنچنگال بزرتین سخت است

اُرّان فعلاً همان قراباغ را اکثر می‌گویند و در سابق بهم آن الی معروف بود . صفحه ۷

بَردَعه در شرق گنجه کنونی واقع بوده و شهر بزرگی بوده است در عصر ارّان بزرگترین شهر آنجا می‌گفتند :

هرمزی لقب بود له آغاز کار صفحه ۷

اِتِل همان رودخانه ولگا است .. صفحه ۷ .

سَقسین شهر بزرگی بوده این خاک خوارزم و بلغار و دارالملک سلمان بوده ، صفحه ۱۰

مَلازکَرد در سنجاق موش (سنجاق عبارت است از دوایر منقسمه یک ایالت یا ولایت) ولایت بتلیس قضائی است (قضا عبارت است از دوایر منقسمه یک سنجاق.) واقع در منتهای شمال شرقی سنجاق موش شمالاً با ولایت ارضروم شرقاً با ولایت وان جنوباً با سنجاق بتلیس غرباً با قضای بولانق محدود است مرکزش قریه قلعه است .

آلشکرد در سنجاق بایزید ولایت ارضروم یک قضائی است

مضارع اخرب مکفوف

خدای [illegible] آن کن [illegible] چو [illegible]

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

هزج مسدس اخرب مقبوض

[illegible] از دولت [illegible]

مفعول مفاعلن مفاعیلن

[illegible] اخرب مکفوف [illegible]

کو آصف جم کو بیا بینی [illegible] تخت سلیمان [illegible]

اتابک شیرگیر: در تاریخ گزیده می‌نویسد. سلطان محمد سلجوقی چون به ملک رسید است به قلع و قمع ملاحده کمر بست و لشکر برای محاصره قلعه الموت و دیگر قلاع [illegible] سال آن قلعه محاصره بود [illegible] الامر اتابک شیرگیر را امیر کرد و داد کار جنگ و محاصره به انجام رسید و [illegible] نزدیک بود که سلطان [illegible] [illegible] همین قدر معلوم شود که اتابک [illegible] سلطان محمد سلجوقی و از امرای او بوده [illegible] تاریخ [illegible] [illegible] معلوم [illegible]

آتسز: بفتح همزه و سکون تاء و کسر سین [illegible] ترکی [illegible] اسم [illegible] آت [illegible] و سیز [illegible] در جلد اول [illegible] که مردی که او را [illegible] [illegible] [illegible] (ص ٥٥ در تحت الشین). حواشی چهار مقاله نظامی صفحه ۱۱۴

ملک مؤید آی‌ابه [illegible] در سال ٥٦٩ [illegible] سلطان تکش خوارزمشاه [illegible] (با [illegible] [illegible]) (جهانگشای جوینی ج ٢ صفحه ١٩).

طغانشاه بن ای‌ابه در سال ٥٨١ [illegible] ١٢ محرم وفات کرد جهانگشای ج ٢ ص ٢٢

طغانشاه بن الب ارسلان معروف به ابو الفوارس [illegible] حکومت خراسان را [illegible] [illegible] هرات بوده [illegible] از [illegible] است. چهار مقاله ١٧٠

متنبی

ابوالطیب احمد بن الحسین الجعفی کندی در تاریخ ۳۰۳ هجری در کوفه (محله کنده) متولد شده، پدرش سقا بود.
از ابتدای جوانی به تحصیل علم و ادب گرویده، برای کسب ملکه و مهارت در اشعار و افصحیت عرب
مدتی در میان قبیله بنی کلب و سایر قبایل گردش کرده. و گویند در آن صفحات کلام الهی را تقلید کرده
و بعضی [illegible] دعوی نبوت برخاسته و از جمله مریدهایی هم از برای خویش پیدا میکند.
از طرف حکومت گرفتار شده و تائب میگردد. بعد از همین اسم متنبی به لقب برای او شهرت یافت.
بعد به طرف شامات رفته مظهر توجهات سیف الدوله علی بن عبدالله حمدانی واقع شده (آل حمدان
تقریباً شصت سال در اطراف شامات حکومت نمودند و سبب عمده اشتهار و قدرت ایشان سیف الدوله بوده است.)
و مدت نه سال در مدح او سروده است. بعد با این قافیه که در تقرب سیف الدوله نتوانسته کار پیدا کند
از آنجا به مصر رفته از طرف (کافور اخشیدی) (۱) حسن قبول یافته بعد به بغداد و فارس رفته
از سعدای آل بویه درک خدمت عضدالدوله را نموده و مداحی او را کرده است. دوباره به بغداد رفته
و از آنجا در حین مسافرت به کوفه فاتک بن جهل الاسدی با عشیره خود جلو او را گرفته و جنگی می‌نماید
نتیجه [illegible] چون نخست [illegible] تفاوت او را [illegible] بگوید که [illegible] این بیت مال شماست.
فالخیل واللیل والبیداء تعرفنی والحرب والضرب والقرطاس والقلم. این را شنیده ~~[illegible]~~ غیرت
متنبی را تحریک نموده جلو رفته [illegible] کشته و مقتول افتاد. تاریخ قتلش ۳۵۴ هجری است.

(۱) حبشی غلام اخشیدیان بوده که در مصر حکمرانی میکردند [illegible] اخشید [illegible] رسید [illegible]
بعد [illegible] او را [illegible] بود [illegible] ۲۲ [illegible] خود امور حکومت را به دست خود گرفت.

ثابت بن قرّه

ثابت بن قرّه (۱) بن مروان بن ثابت بن کرایا بن ابراهیم بن کرایا بن [illegible] حرانی [illegible]
و اهل [illegible] عرب بوده و مذهب صابئی را پیروی میکرده. در تاریخ ۲۲۱ در حران تولد شده و در ۲۸۸
روز پنجشنبه ۲۶ صفر [illegible] (۲) در بغداد وفات [illegible]. او در اول حال در حران به صرافی اشتغال داشت
محمد بن موسی [illegible] ثابت بن قره در بغداد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کتاب [illegible] حنین بن اسحق [illegible]
و ثابت بن سنان [illegible] ثابت بن قره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
~~[illegible]~~
[illegible]
~~[illegible]~~ ابواسحق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فی الکلام [illegible]

(۱) [illegible] (۲) [illegible]
[illegible]

ادبیات

چون هر چیز اندیشه و احساس و ... که شعر است پس ادبیات هم شعر است

آیا این تعریف جامع و مانع است یا [illegible]

البته تعریف اصلی ادبیات قدیم ... ادبیات اصلی ... فارسی ... شعر است.

ادبیات ... ادبیات ... (مکتب ...)

... .

تاریخ ادبیات ... تاریخ ادبیات ... . تاریخ ادبیات ...

... ادبیات ... .

رابطه ادبیات با علم و ... و غیره

محیط ... ادبیات دارد ... ادبیات ... که در ادبیات ... شده ...

... ۳ ... و غیره ۴ ... ن

۵ ... در ادبیات ... دارد.

فرق ادبیات و لغت ... .

قضاوت عمومی در ادبیات ... دارد

(...)

شعر در ایران

قطعه شعر ... در ایران ... در ... و ... از ... به ...

... در ایران ... ادبیات ... (...)

لغت

اول ~~...~~ عصر ... ایران که ... زبان ایرانی ... است ...

۲ ~~زبان ... ...~~ ... یا ... (آرامی) که از ... عرب

... ۵۵۰ ... هخامنشی ...

... زبان ایرانی ... اوستا ...

... زبان ... زبان ... .

۳ ... هخامنشی ... قرن ...

زبان ... قرائت ... .

... زبان ... از ... است ... زبان ...

... دارای ... است.

علوم

ایرانیان ... علوم ... ایران ...

خط

... خط ... زبان ایرانی ...

... .

قرائت ادبی

... هخامنشی ... و ادبیات ... در

... ایران ...

... ادبیات ... ایران ...

... . ایران ... کرد ...

... به ... ترجمه ... .

شعر

شعر عبارت است از آنکه شاعر افکار و خیالات خود را بر طبق نظم و ترتیب تمام و دلپذیر وقت کند که با ارکان شاعر سخن
وارد شود و در ترتیب هر قسمت کلمات معنی [illegible] کلماتی که [illegible] کلمات عاشقانه ایراد کند [illegible]
کلمات [illegible] و استعمال آن [illegible] است . و هر کس [illegible] باندازه فهم و درک خود آنها را کند [illegible]
خود و [illegible] است [illegible] برادر [illegible] در [illegible] عبارات [illegible] رسد [illegible]
[illegible] و اگر معنای فهم [illegible] ایراد [illegible] شعر خوب [illegible] است که
[illegible] را از [illegible] بیرون [illegible] ایراد یک صنعت [illegible] را [illegible]
[illegible] که خواننده و شنونده را [illegible] دارد [illegible] که [illegible] دیگری از آن [illegible]
[illegible] اگر دارای هر گونه [illegible] الفاظ و صنایع بدیعی [illegible] باشد
[illegible] و خیالات که [illegible] باشد با رونق [illegible] از [illegible]
[illegible] ساده [illegible] افکار [illegible] باشد زیرا [illegible] از [illegible] دارای [illegible]
[illegible] و صنعت در شعر با آنکه دارای [illegible]
[illegible] است که [illegible] باشد عبارت [illegible] صنعت [illegible]
برای [illegible] از [illegible] است . و اگر [illegible] ایراد یک صنعت [illegible] عبارت
[illegible] شعری [illegible] و در شعر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] است [illegible] اگر [illegible]
[illegible] است اگر [illegible] مطلوب است [illegible] شاعر
[illegible] دارای [illegible] است که [illegible]
[illegible] که [illegible] است [illegible] فکر دیگران را [illegible]
[illegible] که شاعر [illegible] دیگران [illegible] برای [illegible]
[illegible] شاعر [illegible] است
[illegible]

شعر آن است که [illegible] احوال [illegible] گفته شود [illegible] باشد [illegible] روایت و حکایت
[illegible] شعر را [illegible]
[illegible] است که [illegible] کلمات [illegible] را [illegible] (گفته)
[illegible] و در روایت و حکایت [illegible] را [illegible]
[illegible]
[illegible] دارد و از شعرای [illegible] عارف [illegible] بوده .

و از [illegible] اشعار [illegible] است [illegible] آن [illegible] طور
[illegible] ضروری است . [illegible] یا [illegible] دارای
[illegible] است [illegible] که [illegible]
[illegible] آن [illegible]

و یکی [illegible] شعر را [illegible] باشد .

اصمعی گفته است زهیر و النابغة من عبيد الشعر . و یکی از ادبای عرب گوید :

قل من الشعر ما يخدمك ولا تقل منه ما تخدمه . مقصود این است

که ایراد صنایع بدیعیه [illegible] نرود . و این [illegible] که هیچ وقت نباید

با الفاظ و صنعت [illegible] این است که شعر [illegible] دارد [illegible]

[illegible] شعر [illegible] لم لا تقول من الشعر ما يفهم فقال له لم لا تفهم من الشعر

ما يقال .

دورهٔ قدیم دوم

(دوره عصر ساسانی — ۲۲۶ — ۶۵۰ م)

دولت مهم بالاخره پادشاهان ساسانی حق است که بعد از انقراض ایران در حدود پانصد سال دست بدست گشتن ایران بدست اردشیر بابکان تشکیل یافت و چهار قرن در کمال قدرت زندگانی کرد. تا در سال ۶۵۰ میلادی و ۳۱ هجری بدست عمله اعراب منقرض گردید.

پادشاهان این سلسله هر چه توانستند در احیای آداب و تمدن و مذهب قدیم ایران دریغ نکرده و علوم و تمدن یونانیها و هندیها را به اطلاع خود رساندند و ترجمه کتب بایران نقل کردند.

حالت روحیه: حالت روحیه ایرانیان دوره ساسانیان با ایرانیان زمان هخامنشی تفاوت داشت ایرانیان پس از اسکندر در نتیجه تسلط ای ثابت ادبیات را از دست داده و تا اندازه‌ای بحالت تقلید افتاده بودند که تقلید الفلسفه شده اگرچه فقط از نظر شکوه و حکومت عصر ساسانی جدید در دربار شیرین پادشاهان ساسانی ایران را دوباره به اوج ترقی رسانیدند ولی باز بدان درجه اول نمی رسید.

انحطاط ادبی

پس از طلوع اردشیر گرچه بسیاری از تمدن هخامنشی در ایران باقیمانده بود خط میخی و نقاریهای سنگ در زمان قدرت اسکندر نفوذ خود را از دست داده بود نقاریها و خطوط و نقوش دوره هخامنشی که از زیبائی خاصی نقش و صنایع ایرانی برخوردار آمده خاصه صورت شیر گاوهای دیوار عمارت در ایرانی که در صنعت [illegible] امروزه تا [illegible] دوره ساسانیان ندارد.

ایرانیان پس از حمله اسکندر رسم الخط فقرا دیگر خط پهلوی ... اردشیر و فرزندان او مجبور شدند که رسم الخط خود را از رسم الخط آرامی استیکی اصلاح نمایند.

خط پهلوی که خط رسمی زمان ساسانیان بود ابتدا شباهت بخط دوره هخامنشی داشت ولکن رفته رفته خط پهلوی محسوب میشد ایشان حفظ است که ثانیاً ... استیکی نوشته و نامه‌ای پیدا شده.

آئین زردشت

قرار این دین پیروی کیش‌های دیرینه قدرت دوباره رنگ آلکلا فرق اندازه شده و شیر تکمیل بود اردشیر تنسر از پسر پیروی الفلسفه جمع آوری اوستا فرمان داد.

اگرچه بین پادشاهان ساسانی تعصب مذهبی موجود باشد ولی با زرتشتی دینی بود که برای مانی و مزدک میدان نمیداد.

ترجمه علوم

شاپور اول پسر اردشیر پس از حمله به کشور روم و اسیر کردن امپراطور و ... امر داد به در کلیه کتب ... آورده و ترجمه شاپور ... کرده و از فضلای آنها به یونان فرستاده کتب فلسفه یونان را بایران آورده و ترجمه کردند.

بیشتر ترجمه علوم در زمان انوشیروان بوده که خود پیرو علم بود. امپراطور روم ژوستی نین Justinien مدرسه فلسفی آتن را بسته و دستهای از آنها را با سعادت در شرک از امپراطوری روم طرد کرد و آن فلاسفه بیست و نه نفر بودند که سردسته آنها سیمپلیسیوس Simplicius و داماسیوس Damscieus نام داشتند بدربار ایران آمدند انوشیروان آنان را با اکرام پذیرفته و تشویق نمود و آنها را ترجمه کردن کتابهای علمی از قبیل طبی و منطقی یونانی بفارسی پهلوی.

از انوشیروان غیر از اینها عده دیگر طبیبی پزشکان دیگر را بایران جلب کرده مدرسه طبی جندی شاپور تأسیس نمود و برزویه به هندوستان فرستاده که موفق بآوردن کلیله و دمنه شد.

در نتیجه: سیزده ات عصر ساسانی را بطور ذیل شرح میدهیم

۱ — (خط). ۲ — (لغت) ۳ — موسیقی. — ۴ شعر. — ۵ خطابه
۶ — علوم. — هفتم حکمت. ۸ — امثال و [illegible]

این است فرمان من شاپور پرستنده مزدا، ملکوتی مقام،
پادشاه پادشاهان ایران و غیر ایران، که نسب [illegible]
میرساند. پسر آرتاخشاتر (اردشیر) مزداپرست، لاهوتی
جاه، پادشاه پادشاهان ایران، [illegible] نسب، نبیره
بابک شاه ملکوتی جاه. . الی آخر.

خط پهلوی از اوایل دوره ساسانی شروع برواج کرده و تا قرون بعد از اسلام جاری بوده است.
بعضی مسکوکات که از خلفای اوائل اسلام مانده این مطلب را تأیید میکند از جمله سکه ایست که در دینور ضرب شده
در سال ۶۱ هجری عبارت [illegible] عبدالله بن زبیر امیرالمؤمنین با خط پهلوی روی آن نقش شده است. و دفاتر
دیوان دولت اسلام در عراق تا عصر عبدالملک بپهلوی نوشته میشد.
اول کسیکه در میان اروپائیان قدم بجلو نهاده و ترجمه کردن خط پهلوی شد مسیو سیلوستر دوساسی S. de Sacy
فرانسوی بود. بعد از این محققین دیگر مثل «اوزلی» «Ousely»
«تیخسن» «Tychsen» اقداماتی کردند و مخصوصاً در این اواخر چند مستشرق
بزرگ [illegible] «West» «آندرس» «Andreas»
«دارمستتر» «Darmester» [illegible] (Salemann) نوشته که
[illegible] Haug [illegible] در خصوص قواعد
و ترجمه ادبیات پهلوی تألیف نمودند.
بعضی از مستشرقین ادبیات پهلوی را به سه وقت تقسیم کرده‌اند:

۱- خط

خطی که در دوره ساسانیان معمول بوده و کتیبه‌های اندوره بدان نوشته شده خط پهلوی است. پهلوی
[illegible] محققین [illegible] خط [illegible] ساسانی اطلاق میکنند
و زبان اندوره را [illegible] میگویند.
کتیبه‌ای که از اندوره باقی مانده است کتیبه ایست که اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانیان به تقلید اجداد
هخامنشی خود در تخته سنگی در نقش رستم (نقش رجب) نگاشته و آن بدو قسم پهلوی [illegible]
پهلوی کلدانی و دیگری را پهلوی ساسانی گویند نوشته شده و با ترجمه یونانی همراه است.
خط پهلوی بسیار مبهم [illegible] لغات آن مخلوط است [illegible] کلمات سامی (کلدانی
آرامی) غالباً با کلمات فارسی آمیخته شده است. در زبان و خط پهلوی [illegible] دیده میشود
که لغات فارسی را بمعانی سامی [illegible] خود [illegible] مینوشتند.
اردشیر در کتیبه خود [illegible] بابکان [illegible]. [illegible] آن عبارت در اندوره شاهنشاه ایران
خوانده میشد. [illegible] پادشاه است.
دلیل [illegible] اندوره [illegible] سال [illegible] آفتاب [illegible] (حروف [illegible]) لغات:
[illegible] آب، [illegible] که [illegible] میخواندند.
(خصوصیات [illegible] اندوره‌ها)
مفتاح قرائت خط پهلوی و کتیبه‌های هخامنشیان کتیبه نقش رجب است که با ترجمه یونانی [illegible]
نقش شده است و کتیبه دیگر از شاپور اول [illegible] هنوز [illegible]
نشده این کتیبه بزرگ از ۱۱۵ [illegible] فریدریخ مولر
Friedrich Müller ترجمه کتیبه [illegible] را [illegible] میکند.

۱ — ترجمه و تفسیر اوستا [illegible] ۱۴۱۰۰۰ کلمه است . [illegible]
[illegible]

۲ — کتب دینی پهلوی راجع به مطالب [illegible] ۵۵ جلد [illegible] ۴۴۶۰۰۰ کلمه است . کتب عمده این طبقه عبارتند از کتاب دینکرت یعنی اعمال دین و کتاب داتستان دینیک « یعنی عقاید دینی » [illegible] کتاب شکند گمانیک ویچار . [illegible] کتاب : دینای مینوی خرد . [illegible] و کتاب ارده ویراف نامک . [illegible]
[illegible] راجع بعاد .

۳ — کتب پهلوی در مطالب غیر مذهبی [illegible] ۱۱ جلد [illegible] ۴۱۰۰۰ کلمه است از جمله کارنامه اردشیر بابکان [illegible] فرهنگ پهلوی [illegible]
[illegible] .

۲ لغت

لغت [illegible] فارسی [illegible] پهلوی [illegible] و فارسی [illegible] . [illegible] Olshausen [illegible]
[illegible] ([illegible])
[illegible] : دری ، پهلوی ، فارسی ، هروی ، زاولی ، سکزی ،
سغدی ، خوزی ، سریانی ، [illegible] .

[illegible] دری [illegible]
[illegible]
[illegible] .

[illegible] پهلوی [illegible] اصفهان ، ری ، همدان ، [illegible] آذربایجان
[illegible] .
[illegible] :
[illegible]
[illegible] .

۳ — موسیقی

[illegible]
[illegible]
[illegible] .

[illegible] ([illegible]
[illegible]
[illegible] .
[illegible]
[illegible] .
[illegible]

طلب کرد که با کارگران عرب سخن شیرین شود یکی از کارگران که عبدالله شیخ نام داشت بدو گفت ایرانیان بعد از این چیزی نیکو داشته
دی طلب ... آن طلب شده باری گفت که در آن وقت این طرح را پی کرد و ایران ساخت کرد و بعد از آن شعر گرد بر این ... و
ملک را پی گرفت و در میان عرب انتشار داد . (جرجی زیدان تاریخ تمدن الاسلامی)

۴ — شعر

گویا در حقیقت شعر در کشور ما چیزی گفته شده فقط رابطه موسیقی را با شعر بیان کنم . در کتاب ... و شکر نیکو اهم
گویند قدما شعری گفت می‌گویند شعری خواند شعر انگیز و بها می‌گویند : الشعرا و در فارسی شعری سرود
یعنی سرودن در اصل سعی اوازه خواندن است از اینرو خنیاگران بکار میبرند که از قدیم شعر را با آوازه خوش و موسیقی همراه ساخته است .
و میگویند شعر در معنی عربی نبوده بلکه عبری بوده که لفظ عبری آن شیر است و شیر در عبری معنی سرود است
بعد معرب شده و مصدر آن در زبان عبری شور است (جرجی زیدان)
پس معلوم میشود که شعر اصلا معنی سرود بوده است .
یکی از ادبای فرانسه میگوید شعر دختر آسمان است و سرود نخستین صیحه ایست که از حنجره او خارج شده

« *Le poésie est la fille de ciel, et l'hymne a été son premier cri.* »

قدیم ترین اشعار ایران جاماسب نامه است تا وقت که تا کار سرودها ی اوستا است .
اندروی ... ای ... معلوم میشود که شعر ... اندازه مربوط به شعر است . پس در چون شعر ... در عصر ساسانیان
مجمع شکسته است که ... ایران به حق اندازه شعر ... باشد .
داستان تصنیف‌ها از قبیل خسروانی ، اورامن ، لاشکوی ، خلوی که از آنها ما سایه ... اند که است بوده شعرا
در ایران بوده است
خسروانی الحانی است از تصنیفات باربد که در آن مدح خسرو ... و بسیار مسجع بوده است ... در باب
او به صفحه ۲۰ جلد اول بنگرید و در مدح خسرو پرویز خسروانی که انشاء باربد در صورت آورده است
بنگرید ... از وزن شعر قافیه در اوقات نظیر آن صورت بدان سبب توضیح بیان آن کرده شد .

شمس الدین محمد بن قیس در کتاب المعجم در صفحه ۱۷۰ میگوید و ... از بعض اشعار است که باربد جهرمی که استاد بربط بود
به این لحن داشته و خوش در مجلس خسرو برویز که از او خسروانی با الحان بربط ساخته ... خسروانی بر نثر ساخته است و ... از
کلام منظوم در آن ... ننوشته . ایکن ... بر پایه که او ... است ...)

اورامن — نزد ما از خواندنی که خاصه فارسیان است و شعرای بزبان پهلوی است . لحن اورامن بیت پهلوی
زخمه رود و سماع خسروانی ... ذکر خسروانی . ... از این که اشعار از اسالیب است ... در وی چند ... هرگز
... و ... که ... نیز تسبیح ... و در بحر مسدس ... مقطع و در ... بحر مقطع .
لاشکوی ... نوع کاف دیگر داد نام مرغ خوش آوازی است با ... که از ... آن ...
کرده اند . منوچهری ... که نام لاشکوی از ... یاد کرده ...

۵ - خطابه

ایرانیان چون بالطبع قوم فصیحی بوده و هر یک از سلاطین در موقع جلوس خطبه فصیحی میخواندند . خاصه اردشیر که از همه معروفتر است . و خطابه ... که در فارسی ... ایران در ... بزرگی ایرانیان از ... اقبال
اسکندر ... قرائت کرده معروف و ... مورخان ... هم فردوسی و مروج الذهب مسعودی است .
و ... که ... خطابه ... که ... اصلا ... با ایرانیان .

۶ — علوم

چنانکه در سابق ذکر شد از شیرازی ... که از ... بر علوم ... و کتب ... و از زبان
یونانی ... و منطق و غیره را ... ترجمه کردند . این علوم و ریاضیات و نجوم از ... از ایرانیان ...
... اطلاعات ... اصطلاحات ... آن که فارسی ... ماخوذ است . ... ترتیب ... و نظم ... ایران ...
و ... علوم نجوم در میان ... ایرانیان ... اشتهار داشتند

۷ — حکمت

اینجا ... که ... بر ... و ... افلاطون ... ایران کرد .

۸ — امثال و سیر و تواریخ

محققین و مستشرقین ادبیات دوره فارسی پهلوی زبان ساسانی را به سه قسمت منقسم کرده‌اند: ۱ ترجمه‌های اوستا ۲ کتب مذهبی و کتب غیر مذهبی

کتب غیر مذهبی که کمی از آنها باقی مانده است همه و بیشتر کتب امثال و اخبار و تاریخ است

کلیله و دمنه اگرچه قسمتی از آن از آثار هند بوده است ولی یک جزء آن تألیف ایرانیان است

ساسانیان در هر یک از صنعت علمی و ادبی خود چنانچه در طب و در ریاضیات هندیها و در منطق و فلسفه یونانیها [illegible] در اخبار و سیر و آداب و تاریخ و [illegible] نیز با برانها جنبه‌ای داشتند و ایرانیان را در [illegible] سبقت گرفته‌اند . جرجی زیدان تمدن اسلامی ۱۶۲ ج ۳

اصل کتاب الف لیله که در قرون وسطی در تمام دنیا شهرت یافت فارسی بوده و آن عبارت از هزار افسان بود که شرحش عرب پس از قرن چهارم هجری از پهلوی به عربی ترجمه کردند به تغییر آن و در آن [illegible] اسلامی [illegible] .

انوشیروان به اطلاعاتی بود که جمع آوری تواریخ شهریاران ایران و عادات و اخلاق ایشان امر کرد تا هر چه در اطراف مملکت از این قبیل روایات پیدا کنند [illegible] باز در جایی نوشتند . قطعات بسیار از کتابهای زیادی [illegible] شاهی بر وقایع همه در [illegible] گرد آوری شد و اوضاع شهریاران ایران از زمان کیان تا آخر سلطنت [illegible] دانشور دهقان را که از بزرگان مداین بود فرمود که کتابی ترتیب دهد دانشور [illegible] سلطنت خسرو پرویز [illegible] و [illegible] این کتاب باستان نامه نام داشته است و [illegible] باستان نامه معروف است . تاریخ ادبیات [illegible]

بعض از محققین کتابی را که دانشور دهقان [illegible] تألیف کرد خداینامه یا خدای نامک گفته‌اند و این کتاب را ابن مقفع در اواسط قرن دوم هجری از پهلوی به عربی ترجمه کرده و [illegible] اول [illegible] .

غیر از خداینامه ابن مقفع چند کتاب دیگر نیز از پهلوی به عربی ترجمه کرده است که هر کتاب از آنها [illegible] تاریخی است . یکی کتاب تاج است در سیرت انوشیروان و دیگری کتاب سیر الملوک . [illegible] از کتاب [illegible] که ابن قتیبه [illegible] در کتاب عیون الاخبار نقل کرده باقی است

جرجی زیدان تاریخ تمدن اسلامی ۱۶۳ جلد ۲

دیگر از کتب معتبره که در دوره ساسانیان تألیف شده «کارنامه» اردشیر بابکان است که متن نسخه پهلوی آن را در ۱۸۹۶ در بمبئی طبع کرده‌اند و بعضی مستشرق (نولدکه) ترجمه آلمانی آن را با مقدمه‌ای در سال ۱۸۷۸ به زیور طبع آراسته است .

دوره بعد از اسلام

در اینجا مقدمتاً مجبوریم که چند مطلب را ذکر کنیم .

انقراض سلسله ساسانی و استیلای عرب

حکمرانی سلسله ساسانی به چهارصد و بیست و پنج سال (۴۲۵) بالغ میشود این سلسله در سال ۲۲۶ میلادی به همت اردشیر بابکان تأسیس یافت و در سال ۶۵۲ میلادی منقرض گردید .

چون انقراض سلسله ساسانی یکی از وقایع مهمه تاریخی است بهتر آنست که اوضاع اخیره دوره ساسانی را که سبب انقراض آن سلسله گردید بیان نمائیم .

اخلاق ایرانیان در اواخر دوره ساسانیان

چون عهد سلاطین ساسانی تا اواخر عاقل و عادل و عالم بودند و رعیت پرور بودند ایرانیان پس از [illegible] تصدیقات که از اسکندر و اشکانیان دیده بودند در سایه امنیت و رفاهیت آسوده گشته و در سایه دوره [illegible] رفته رفته تن پرور و تنبل و [illegible] گردیده و [illegible] اخلاقی که دیده و از اصل [illegible] منحرف گشتند [illegible] و این [illegible] و [illegible] نتیجه این [illegible] اخلاقی بود [illegible] اگرچه [illegible] انوشیروان اوضاع مملکت را [illegible] اما در اواخر [illegible] سلطنت ساسانیان را منقرض نمایم

با وجود اینکه کوششهای انوشیروان [illegible] ایرانیان از خواب غفلت بیدار [illegible] تا [illegible] اوضاع [illegible] ایشان را از خواب غفلت بیدار ساخت .

اقدامات انوشیروان اگرچه در ترقی خود بسیار مؤثر بود ولی چون بعد از چهل سال از حکومتش پسر او
هرمز در گذشت عیاشی وزرای ایران را برانگیخت و دیگران قدرت خلفا را به پیروی سیره انوشیروان
متقدم ساختند و تمدن بزرگ اسلامی از نیرو و تکیه یافت

عقیده مردم در دوره اخر ساسانی

اردشیر بابکان در احیای دین زرتشت هرچه توانست بجا آورد در جمع آوری و تفسیر زرتشتی بود (زند)
شاپور پسر او نیز همین عقیده را تعقیب کرد
کوشش اردشیر و شاپور در میان ایشان سبب احیای دین زرتشت گردید
در زمان تئودوز Theodose امپراطور روم به علت اختلاف در مسئله
در خصوص طبیعت شخص مسیح و یکی و دوتا بودن آن و پاره امور جزئیه بین عیسویان پیدا شده بود
نزاع مذهبی در دولت روم با نهایت سختی درگرفت.
جماعتی از عیسویان از زحمت تضییقات امپراطور روم و پاپ روم به ایران مهاجرت کردند و ساسانیان
هم از آنها اکرام کردند و علما نفر سبعه که در عصر انوشیروان جبراً به ایران پناهنده شدند از جمله این عیسویان
بودند که ژوستینین امپراطور ایشان را از آتن خارج کرده بود.
انتشار عیسویان در ایران و تبلیغات آنها در بین ایرانیان باعث رواج دین مسیح مخصوصاً شعبه
Nestorianisme (معتقد اتباع نسطور و پیرو نسطوری) گردید و در این شعبه
قطع نظر از رواج دین مسیح در میان ایرانیان باعث تاثیر دین مسیح در آئین زرتشت گردید.
دین مسیح در آئین زرتشتی دو قسم تاثیر کرد و دو مذهب تازه مانی و مزدک را تولید نمود. مانی در عصر شاپور
اول مردم را به دین خود دعوت کرد این مرد دین عیسوی را با دین زرتشت مخلوط کرده از میان آنها دینی
درست کرد. مهمترین عقیده مانی این بود که انسان مادام که در دنیا پا به هستی گذاشته در این عالم خود باید
زندگانی کند و [illegible] سعادت و نیاز من به جهان فنای [illegible]

باید مردم از لذائذ مادی گسسته تا بتوانند از این بدبختی جلوگیری شود. پیروان این مذهب عقیده داشتند که [illegible]
بهرام اول قتل شاپور پسر مانی را [illegible] و پیروان او به تدریج زیاد شده و بعد از این مدت در تمام
نقاط جهان داشت.
مزدک در دوره قباد ظهور کرده و مردم را به اشتراک دعوت کرد و قسمت اول انوشیروان به علت قتل او و اتباعش فایده کرد
ولی پیروان او نیز تعقیب عقیده بزرگ خودشان را نکردند. دیگر اینکه این مذهب ~~[illegible]~~ مختصری است که فرقه دیگر از سادات
دین مسیح گرفته است.
علاوه بر اینها این آئینها در اواخر دوره ساسانیان بیشتر اثر را در وجود معتقدات مذهبی قرار دادند
و یکی بیگانه مردم از دوره شکسته ترقی انقراض سلسله ساسانیان رسیده است و علاوه بر این ترقی هرج شده این دین را به [illegible] کرد.

انقلابات و جنگهای اخر دوره ساسانی

انوشیروان در دوره سلطنت خود با اقوام مختلفه از قبیل رومیها، هیاطله، ترکها جنگید [illegible] در جمله فتح و ظفر
مقام و ترقی ایران به علت قوت و ثروت انوشیروان قوی تر گردید. و بعد از مرگ او هرمز چهارم [illegible]
هرمز چهارم پسر او به علت باکفایتی و ظلم در مقابل حکم روم و هیاطله کرد [illegible] بزرگ و دیگر شکست یافت
چون در زمان خسرو پرویز و در دوره شکستن قشون ایران و اتحاد خسرو از روم ظاهر بزرگ نظام ایران وارد کرد
بزرگترین حادث زمینی که خسرو پرویز با روم بزرگی کرده، ممالک آسیای صغیر تا حدود قسطنطنیه دیگر پیاده و صحرای لیبی [illegible]
ایران حادث روحیه نظام ایران ترقی کرد. با حمله [illegible] از دو دولت عرب در سال [illegible] به قشون ایران رسید
در تاریخ اسلامی به (یوم ذوقار) معروف است. در این جنگ عربها بر ایرانیان غالب شده و این جنگ ضعف ایران را نمود.
پس از وفات انوشیروان در ۵۷۸ م. دولت ایران به سرعت رو به هرج و مرج گذاشته و در اندک مدتی برای انقراض مهیا گردید.
هرمز به علت باکفایتی بهرام چوبینه را از خود رنجانید و در زمان خسرو بهرام طغیان کرده خسرو از امپراطور روم موریس
Maurice استمداد کرد و در نتیجه بهرام مغلوب خسرو سلطنت رسید. در سال ۶۰۲ دوست او
موریس در قسطنطنیه به قتل رسید خسرو به بهانه انتقام او تا کشید [illegible] و صحرای لیبی متصرف گردید امپراطور هرقل [illegible]
مجبور شد و در سال ۶۲۲ به قشون ایران شکست داد تا داخله ایران راند و خسرو در نتیجه این شکست به [illegible]

در سال ۶۲۸ م بخت برگشته خسرو پرویز بقتل رسید . شیرویه پسرش پادشاه شد . شیرویه در مدت ۸ ماه
سلطنت خود تمام شاهزادگان را کشت . کثرت ظلم حالت رعایای ایرانیان را چنان خسته کرد که دیگر در مقابل اعراب قدرت
مقاومت نداشتند

بعد از شیرویه در مدت ۴ سال ۹ نفر که چند نفر از آنها دو دختر خسرو پرویز بودند نیز به تخت سلطنت جلوس کرده و با کمال
جوانی نکرده و بعضی از آنها کشته شدند . بالاخره ایرانیها شاهزاده جوانی که از چنگال شیرویه فرار کرده بود پیدا کرده و سلطنت
ایران را به او سپردند .

فتح ایران و استیلای عرب

در بحبوحه اختلال و فساد و اختلافات ایرانیان قبائل بر حسب دستور خلیفه عرب خلیفه ابوبکر بسرداری ابوعبیده و خالد بن ولید
بسمت فرات سرازیر شدند . خالد در صحرای ... حیره را که پایتخت پادشاهان عرب تحت حمایت ایران بود
متصرف شد و آورد .

چون پیشرفت ابوعبیده در شام دچار مشکلات شد خالد به آنجا خوانده شد و فتح ایران به تعویق افتاد .
خلیفه دوم عمر بن خطاب که فتوحات خود در شام و مصر سعد وقاص را با سپاهی گران بسمت فرات گسیل داشت . قشون
ایرانیها در زیر سرداری رستم فرخزاد آماده جنگ شدند ابتدا در واقعه قس الناطف ایرانیها ظفر یافتند و بار دیگر
ترتیب ... قشون ایران در ... مطابق ... ترتیب دادند

در سال ۶۳۶ میلادی بعد از واقعه قس الناطف جنگ قادسیه (جنگ بزرگ نیز معروف است) شروع گردید
ایرانیها سه روز مقاومت کرده و سردار قشون رستم کشته شد و لشکر شکست خورده . بالاخره عربها در کنار فرات نشستند
یزدگرد با شاهزادگان سلطنتی تیسفون را ترک کرده در حلوان ۴ هزار نفر ... بار دیگر در جلولا اعلام کرده بر ضد
ایرانیها آغاز جنگ نمودند .
یزدگرد بار دیگر سپاهی جمع کرد و یک جنگ قطعی نمودند که ایرانیها شکست خوردند و فتح الفتوح
در سال ۶۴۲ م . سلطنت ساسانیان را منقرض کرد . بعد از آن عربها فتوحات خود را ادامه
داده از راه بابل ری قزوین خوزستان و ... را متصرف آوردند و چندی بعد ...
قسمت شرقی ایران یعنی خراسان را در سال ۲۲ هجری فتح کرده و ... دروازه هرات و ...
را فتح کردند . یزدگرد در ترکستان فرار کرده بود ... آسیابانی ... ترک ... کرد
که در سال ۶۵۲ بدست یک ایرانی بقتل رسید .

تمدن و آثار ایرانی و حمله عرب

حمله عرب بر ایران معارف و تمدن ایران را ضرر بسیار وارد آورد

عرب در موقع تصرف بر ممالک دیگر بدین عقیده بود که هر چیزی غیر از اسلام و معارف و تمدن در میان آنها معمول بود از بین برداشته محو و نابود سازند و بر این حسب اتفاق میکردند بدین جهت زبان و آثار قدیم ایران از بین رفته محو و منقرض گردید .

چون عربها غیر از قرآن بچیزی اعتقاد نداشتند مردم را مجبور به خواندن کتاب خود میکردند لذا رجوع به کتب دیگر را ممنوع نمودند .

عربها پس از تصرف ایران ایرانیان را بقبول دین مبین اسلام و ادای جزیه مجبور کردند بعضی قبول و بعضی جزیه دادند [illegible] هم بجزایر خلیج فارس و بعضی بهندوستان مهاجرت کردند .

ایرانیها در اوایل حال اگرچه دین اسلام را از روی رغبت قبول نکردند ولی بعد از آنکه حسن سلوک اعراب و عدل و انصاف اسلام را دیدند بالطبع و الرغبه دین اسلام را پذیرفتند .

زبان عرب و ایرانی

زبان قدیم ایرانیان با انقراض دولت ساسانی از بین رفته و عربها جانشین آن گردیدند تا چندین قرن زبان عربی با زبان [illegible] ایرانیان مخلوط گردیده و کم کم قوت گرفت که تمام [illegible] .

عرب در هر جا کتاب و نوشته بزبان ایرانی میدیدند میسوختند و به آب میانداختند . خط پهلوی نیز بتدریج از میان رفت فقط تا اواسط دوره بنی امیه ایرانیها دیوان مالیه عرب را بخط خود می نوشتند و ایرانیها با استقلال [illegible] در زمان حجاج یک نفر ایرانی [illegible] . چون عبدالملک مروان در سال ۶۵ هـ بخلافت رسید حکم کرد که تمام دواوین مملکت اسلامی را بلغت عرب نوشته و خط پهلوی را از دواوین [illegible] این اقدام عبدالملک [illegible] زبان عربی [illegible] زبان فارسی [illegible] بزرگان [illegible] از کار [illegible] .

کوشش عرب در محو تمدن و آثار ایرانی

[illegible] در خصوص کتب [illegible] ابن خلدون [illegible] شعر [illegible] در قرآن [illegible] [illegible] قرآن [illegible] [illegible] .

عرب که وحشی بود بر ایران مسلط شد قرنی نگذشت [illegible] و ایرانیها دارای تمدن و اخلاق [illegible] و از امتزاج این دو قوم بالطبع یک تباینی حاصل گردید عربها بواسطه غرور که ایران با آن عظمت را فتح کرده بودند ایرانیان را بچشم حقارت می‌نگریستند و ایرانیها چون همواره اعراب را بالطبع [illegible] میدانستند زیر بار اطاعت آنها نرفته اگرچه در دوره قدرت [illegible] مطیع [illegible] معهذا هر وقت فرصتی بدست آمد بر ضد عرب شورش میکردند [illegible] ([illegible])

موالی

خلفای راشدین به تبعیت حضرت رسول رفتار کرده [illegible] ولی بنی امیه [illegible] عرب را [illegible] ایرانیها [illegible] بنی امیه [illegible] ایرانیها [illegible] .

ایرانیها [illegible] .

بنی عباس و ایرانیها

بنی امیه [illegible] ایرانیها [illegible] خلافت [illegible] بنی عباس [illegible] در سال ۱۳۲ خلافت از بنی امیه به بنی عباس منتقل شد [illegible] .

[illegible] ایرانیها [illegible] خلافت [illegible] .

[illegible] .

عرب [illegible] ایرانیها [illegible] .

[illegible] ایرانیها [illegible] .

[illegible] بنی عباس ایرانیها [illegible] .

شعوبیه

[illegible] شعوبیه .

[illegible] .

[illegible] عرب [illegible] .

[illegible] .

ناصر خسرو هم گفته این بیت: بدین گونه فرو مانده تا دور چشم   به دو نیمه شد عرب بر عجم   خسیس است شد قدر و بیداد [illegible]
فرید دنیا قال است جسته ستم   و ما فردوسی و دقیقی و ابوریحان از خود شعوبیه بغداد (مسعودی هم از ایشان [illegible])

تأثیر اسلام و عرب در ایرانیان

عرب و چون که با ایران سلوک کردند ادب و رسوم و شرف فصاحت را با ایران آوردند و زبان عرب به ایرانیان تحمیل کردند
در قرن سوم پس از آنکه ایرانیان در صدد احیای زبان خود برآمدند به واسطه اختلاط ایرانی و عرب [illegible] الفاظ زیاد عربی
در زبان فارسی باقی ماند و به نظر در عادات ایشان نیز تأثیرات زیادی صورت داد.

تأثیر ایرانیان در عرب و اسلام

اسلام آوردن ایرانیان و داخل شدن به کارهای دولتی خلفا و نقل و ترجمه آداب و علوم ایرانی به عربی که ادب و معارف
ایرانیان در میان عرب انتشار یافت و در اسلام و عرب تأثیر کرد.

علاوه از اینها الفاظ و عقاید ایشان نیز داخل در علوم اسلامیه کرده چنانکه ابن راوندی و غیر ایرانیان که در دین زرتشت بودند
به دین رفته بعد و تا ظهور اسلام در ایشان مانده بعضی در مورد تفسیر و معنی مشکلات قرآن [illegible] رای و [illegible] عقاید قدیمه خود را
نیز داخل کردند.

در زمان بنی امیه مرج سلیمی در فقه و دین بوده لا در دوره عباسی ایرانیان به واسطه آزادی فکر و [illegible] خود قیاس عقل را در استخراج
احکام فقه از قرآن استعمال و بر اساس [illegible] که به تقلید سلف داشته مخالفت نمودند این جماعت که به اهل قیاس معروفند [illegible]
و حنفیه نیز به این ترتیب مقام [illegible] با بنیاد [illegible] تمسک کردند

ظهور مذاهب و تصوف و پیدایش مذهب [illegible] نیز از بعض تأثیرات ایرانیان بوده

بنی عباس

فرقه‌های مختلفه که در این عصر [عباسی] ظهور رسیدند عبارتند از (مزدکیه) اصحاب مزدک [illegible]
(سنباذیه) اصحاب سنباذ [illegible]
(مسلمیه) اتباع ابومسلم خراسانی که به نبوت او قائل بودند (راوندیه) [illegible]
(خرّم دینان) اصحاب بابک خرمی که در عصر مأمون ظهور کرده [illegible]
(مقنعیه) اصحاب ابن مقنع سازنده ماه نخشب. و اصحاب استاد سیس [illegible]
در میان عباسیان.

١ [illegible]

٢ [illegible]

[illegible]

٣ — [illegible]

٤ — [illegible]

٥ — [illegible]

٦ [illegible]

٧ — [illegible]

٨ — [illegible]

٩ — [illegible]

١٠ — [illegible]

١١ [illegible]

[illegible]

۱ طبعش مانند صحیفه ساده‌ای است که هر چیز که بدان بگذرد در آن منطبع می‌شود و عیناً آن را نقش می‌کند. مقلد دیگران

۲ شاعری است که روح شعر را از شاعری نیز برده، و غیر از صنعت چیزی در شعرش نیست. سلاست الفاظ و متانت اسلوب و بلند و بی‌نظیر دارد و دقت معانی در الفاظ او پیدا است. دارای ترکیب خاص و رقیقی است. در شعر سرودن چندان که باید رقت و ذوق ندارد.

۳ — مضمونهای زیبای او در کلمات صاف دارد. عشق او به لفظ زیادتر از معنی است.

۴ — شاعری است که در ترکیب الفاظ با استادان بزرگ همسر است ولیکن از شعرا به اندازه در انتخاب لفظ دقت نمی‌کند.

۵ — شعرش بیش از هر چیز از حیث اصطلاحات ادبی با کلمه و ردیف و قافیه و ... تقلید از دیگران می‌کند و ... در قالب تکرار می‌ریزد.

۶ شاعری مطبوع است منصرف در فنون شعر و در نیکی لفظ استاد و دارای اسلوب دلکش است. اساس شیرین در اشعار او است.

۷ — شاعری است لطیف الطبع واضح المنهج شایق اللفظ در لفظش رقت و عذوبت ... که مضامین شیرین در مضامین قبض ... آزاد داده است.

۸ — شاعری است رقیق الطبع رزین غزل رشیق الترکیب سادهٔ دلنشین در مکتوب ... دارد و ... در بیدرت ذوق ... بیشتر است.

۹ — شاعر صنعتی است برطرز قدما تغیر برای دو در ... قدما ... است. با ... عصبی المزاج ... است.

۱۰ — در امر ... دور از آفاق کلام ... الفاظ و ... است. ... الفاظ جزئیات ... سطوت ... در کلام ... کند ... آن ... شود.

۱۱ شاعر ... است ... جید الکلمه لطیف التعبیر عصری المعنی مستعذب اللفظ ... و اگر ... دارد ... می‌کند.

۱۲ ادیبی است ذکی النفس ... در سر ... در ... حفظ ... در ... ذوق ... می‌کند.

۱۳ شاعر ادیبی است انیس الدیباجه واضح الاسلوب رفیع البنا ... المعنی

۱۴ در اشعار ... روح ... است فصیح الالفاظ و جید الترکیب است

۱۵ ... لطیف و دقیق برده و اشعار ... الفاظ ... به عدد ... است و در ... دیگران ... لفظ را بر معنی ... است.

۱۶ حضری المعنی بدوی اللفظ ... را ... در نظم ... است که ...

بسیی

رت زود خنده و سبقت زود تیز   کردن زود بسیلی و پهلو زد بیلت   لغت   اسدی   ص ۱۱

احمد جامی

دریغ [illegible] که مرا مرگ و زندگانی تلخ ~~که هجر تلخ است و [illegible] و جان [illegible]~~
که هجر [illegible] تلخ است و جان [illegible] است

[illegible]

شاعر

شاعر [illegible] (از جود و ذوق الهام است) [illegible] که از [illegible] خنده‌ای [illegible] لطف [illegible]
افرمیاشد) [illegible] خنده [illegible] بیدا [illegible]
[illegible] خنده [illegible] (از [illegible]) [illegible] لطف است [illegible] فوق آن [illegible]
[illegible] که [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] که [illegible] دیگری [illegible] خدای [illegible]
~~[illegible]~~ [illegible] (از [illegible]) [illegible]
~~[illegible]~~ که [illegible] صدای [illegible] که [illegible]
[illegible] فرود [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] صدای [illegible] که [illegible] فرود [illegible])

[illegible] (از [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] که [illegible] است از [illegible]
[illegible] که [illegible] فرود [illegible].

~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ [illegible] که [illegible]
[illegible] کلمات را [illegible].

ترجمه فارسی مدادالادب تعلیم ص ۹ جلد اول

ابوطاهر خاتونی

سیاه مجله ۹۵

استاد بزرگا کمال که ... در فن تو ... | گیتی تو آیین که کار ... ایزد داده ... گیتی ما
با ... خوری بود ... بیگانه طبع خوش ... | در ... ابدیم ... به خاریم ... بخشیم
کس که چرا ... | زان ... که چون ... بیشی

ابیات اصلی
ترجمه ... ... | ... | ... | تاج ... دار ...
... | ... | قصیده ... | گرگفته ... دارا

معروفی

سیاه ۱۱۱ گر

ای ... مسکین من اسیر تو شد | پیش هزاران هزار گوهر شد | ... چنبر ... | بندش ... برباید ...
حکم قضا بود ... قضا ... | محکم ... | هر چه ... گوید ... | عشق ... شد

(بحر منسرح مفتعلن فاعلات مستفعلن)

سیه چشم معشوق ... ابروان | ... | المعجم ص ۱۶۱ | ... رایج بردن ... در ...
از ... شنیده ... | ... که در جهان ... | ... الادب جلد ۲ صفحه ۹ .

آواز تو خوشتر ... | ... | ... | ... المعجم ص ۲۲۶
بار خدا ... | ... | المعجم ص ۲۷۶ ... | در ... گفته
آواز تو خوشتر ... | ... | ... | ... ۱۰ ...

۱۱۳ سیاه گر

ابوالحسن اورمزدی

گفتم ... هرگز ... | بیده گفتم ... این بیده گویا | ... | ... عشق تو ...
مفعول فاعلات مفاعیل فعلن | مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن | (منسرح مثمن مطوی مکشوف مقطوع)

بانبده ... | کس ... | ای ... | ... ص ۱۳۱ سیاه گر
سرا ... | ای ... | (قریب اخرب مکفوف محذوف) | مفعول ... مفاعیلن ... مفاعیل
در المعجم نسخه خطی شعر اول را به ابوالحسن ... و ... شعر دیگر را ...

چند ... | چند ... | فرهنگ اسدی ...
روز ... | ... ۱۲ ...

دقیقی

~~ص ۱۳ المعجم~~

رودکی

سبب ... ص ۱۲۲

مضارع مسدس مشبع — مفعول فاع لات مفاعیلان

بدانا خوریم باده که مستانیم — وز دست نیکوان می بستانیم — دیوانگان بسیار نخوانند — دیوانگان نیم که مستانیم

تقارب مثمن مقبوض اثلم : فعول فعلن = — المعجم ۱۵۰

کمر بندی است تاری سپیدداری چرا نیاری — سپیده روشن چو ابر بهمنی — بزد گلشن چرا نیاری

(در بحر ... میم قافیت را با میم جزء کلمه قافیت کرده است چون در رباعی که ... آورده است :
واجب نبود بکس بر افضال و کرم — واجب باشد هر آینه شکر نعم — تقصیر نکرد خواجه در ناواجب
من در واجب چگونه تقصیر کنم) المعجم صفحه ۲۰۳

— در بحر قریب مفاعیلن مفاعیلن فاع لاتن . گوید

می آرد شرف مردمی پدید — آزاده نژاد از درم خرید — می آزاده پدید آرد از بد اصل — فراوان هنرست اندرین نبید
هر آنگه که خوری می خوش آنگهست — خاصه چو گل و یاسمن دمید — بسا حصن بلندا که می گشاد — بسا کره نوزین که بشکنید
بسا دون بخیلا که می بخورد — کریمی به جهان در پراکنید

بحر هزج اخرب مقبوض مکفوف مجبوب — میم زاید را با میم اصلی قافیه کرده

واجب نبود بکس بر افضال و کرم — واجب باشد هر آینه شکر نعم — تقصیر نکرد خواجه در ناواجب
من در واجب چگونه تقصیر کنم — المعجم ص ۲۰۳

جز با سر زلفت لب [illegible] — هر که چون [illegible] داند [illegible] — ف ا [illegible]
روزه به پایان رسید آمد نوعید — هر روز بر [illegible] باد [illegible] — (زمان [illegible]) — ۳ =
آن میی خوش ادا ادا ده — ای ساقی آن قدح باده — ۴
بیش تیغ [illegible] صف دشمن — هست چون [illegible] — ۵ — گر [illegible]

گل صدبرگ و مشک و عنبر سیب — یاسمن سپید و مورد بزیب — این همه یکسره تمام شده است — المعجم ص ۲۲۸
نزد تو ای بت ملوک فریب — شب عاشق تو لیلة القدر است — چون تو بیرون کنی ز جیب جیب

اسدی ۶ — هر که فرخ [illegible] ستاره ای باشم — ستایم نباشد [illegible] جوابت — تا بی بر عذاب [illegible] — اسدی ۸
تا کی [illegible] داری [illegible] — مرا [illegible] — که [illegible] بر بری — ۸
۹ [illegible] فراز فراز [illegible] — فرزند [illegible] نقیب

ملکا جشن مهرگان آمد — جشن شاهان و خسروان آمد — خز بجای ملحم و خرگاه — بدل باغ و بوستان آمد — المعجم ص ۲۷ [illegible]
مورد بجای سوسن آمد باز — می بجای ارغوان آمد — تو جوانمرد و دولت تو جوان — می بجخت تو جوان آمد

نه [illegible] — می [illegible] — المعجم ص [illegible]

[illegible] — انگشت [illegible] — ۱۰ اسدی — کشت و رز

[illegible] — این [illegible] — اگر [illegible] — ۱۱ اسدی
[illegible] — [illegible] — [illegible] — ۱۲
[illegible] — [illegible] — ورت [illegible] ۱۳ — [illegible]

۱۴ [illegible] — چون ستاره [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] — [illegible] ۱۶
۱۷ [illegible] — [illegible] — [illegible]
۲۲ [illegible] — چون [illegible] — [illegible] ۲۳
۲۴ [illegible] — [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] — [illegible] ۲۸
[illegible] — [illegible] — [illegible] ۳۰
[illegible] — [illegible] — [illegible] ۳۲
۳۲ [illegible] — [illegible] — [illegible] ۳۳
[illegible] — [illegible] — [illegible])
۳۶ [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

۳۸ ، ۳۹ ، ۴۲ ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۴۹

شب بشتاب بگو بفرموده گرمی نشست با این ساقی کمینان آتش بی بند بنشسته فتنه بهر هم برو بره بنشیند ٧

٩ = شاه دیگر روز باغ ارتش نخستها بهار برگستر دو بوب ... تو ترا چرید به خرید ... همچنان چون فرخچه چرید ... فرخچه سیر

١٠ = آمده آمد مرد بازان چو برین گنده پرانداخ پروازش تو برف ... انجمن کشتی کز ارد و کمیس چون ... ١٤

١٧ آمده مردان مرو نگرا بسته گرده پیچ جان انگور ... گنج اندر ... زیرا او ... ٢٠

٢٣ چو گرم آلیده بود گشتاخ نی گاره الیده به ده ... چون کف ابر ده ... بانگ و تیغ مردان ... ٢٣

انگشتوانه بر زمین هم ... انجمن ... روز دهان ... روز دن چون ... ٢٩

گرد دوده برخورد ... خونی را نه ... سرخی غنچه ... سعفر ...

٣٢ مردودی برفت وا ... چون ... خود ... حکک او از خوانش ... ٣٥

٣٢ کنت ... رفت ... گر بزان شهر ... ٣٧

٣٨ آن کرنج ... وه زان ... ابر زن ... ٤٠

... کرد زنر ... آتش ... چون ...

٤٥ ... خورداقان ...

شد بکرما به ده روز استاد کوشت بود فزیب وکلان بسیار کوشت

این بیت ... [illegible]

رودکی

۳۴ امروز باقبال دولت میر خراسان   هم نعمت و هم روی نکو دارم و بنیاد   تیره باز کرد دهی عاشق   غیبت کردن(۱)
۳۵ نگار امکن انهیه زشت یاد(۱)

راستی و درستی

الصّدق سیّد الاخلاق . علّم ابنک الصدق والصّدق یعلّمه کلّ فضیله
مختارات جرجی زیدان مجلد اول ص ۲۹

لا یکذب المرء الا من مهانة او عادة السوء او من قلة الادب . لجیفة الکلب عندی خیر رائحة من کذبة المرء فی جدّ و فی لعب .

صدق بر چهار قسم است : صدق الفکر ، صدق القول ، صدق المعامله ، صدق الوعد .

صدق فکر عبارت است از اینکه شخص مالک حریت فکری باشد هر فکری که از روی حقیقت در عقل او جای گیر شد بواسطه تقلید یا طمع یا غیره تغییر شاهراه عقائد خود نشود .

صدق قول یعنی گفتن چیزی را که اعتقاد شخص بر آن است یعنی بر خلاف عقیده خود حرف نزند و هیچ گونه از حب ریاست طمع یا ترس دروغ نگوید زیرا اگر با وجود دانستن حقیقت بخلاف آن حرکت میکند داخل صدق قول در واقع عبارت از حریت قول است که عنوان تمدن صحیح است .

صدق المعامله — این اساس مالی و تشریعی است [illegible] باندازه زیاد و اهمیت بقدری بزرگ است که معروف است میگویند : صدق المعامله فی الدنیا . چون اساس زندگانی و تمدن مردم بر پایه معامله است هر گاه در معامله خودشان درستکار و راستگو نشوند بدیهی است که استقلال عظیم در تمدن عمومی بر هم میگردد .

صدق الوعد — اگرچه این نیز داخل در صدق معامله است چون خلف وعده در میان تمام عادیات زیاد است مشهور است که ابتدا یکی از قسمهای اربعه قرار داد . (زیرا امروز خلف وعده از معایب نازله از قبیل ترس [illegible] نشده گرفته تا معایب رشته اجتماعی که مدعی جرئت دارد ما هیچ کس از عدم ادای وظیفه خود در تمام [illegible] تا [illegible] یکی از عادات جبلیه محسوب میشود .) مختصر از مختارات ایضاً ص ۳۰

المحرر رحیمی عفی عنه

اول کسی که شعر عربی گفت

اول کسی که شعر عربی گفت یعرب بن قحطان بود و بعضی میگویند جرهم بن قحطان . الاعلام ص ۱۶۷
و بعضی به آدم نسبت داده‌اند ص ۱۶۸ و بعضی به ملک و بعضی به شیطان ص ۱۷۰
اول شعر فارسی بهرام گفت ص ۱۶۹ بعضی به ابو حفص حکیم بن احوص سغدی در سنه
[illegible] هجری . ص ۱۷۰ . باربد [illegible] نغمات خسروانه را [illegible] ص ۱۷۰

ایدون   بس ایغور بحسن بطرف

(در اربعین سروده است که سحرا گرشاسپ)

مجره در فلک ایدون چو شیر دریائی	شکنده نرده گاو فروده در کف پسر	اسدی هروی
گرم شود تخم چو که تابه گردد	آنگه رسد پیش هوای تابه ایدون	ناصر خسرو
راه تو زی خیر و شر هر دو گشاده است	خواهی ایدون گرای و خواهی ایدون	=
زان سپاهی که با تیزی خون همی ریزند	شیرز رنگ گشتی ایدون دگر ایدون کنی	=
روی امر خفته ور دو گنبدان	باز نیاید همی عالم از ایدون	فرخی

بوالفرج

با خنا راغ کند رنج قدم نکان   ما غنا باغ کند ز قربت ملک   المعجم ص ۱۷۸   راح بوفرا

اقتباس

دیا اسیره تجلیها اری سفها   حمل الحلی لمن اعیی عن النظر   ابو العلاء المعری

لو سهتا احد بالوهم ادما ؟   دیگری گفته

که گردن نیارم تر اندر روی آن دلبر   به دو از نماز نگارسم کو از دیدن نشان خیزد   صاحب الدین عبدالرزاق

این دو بیت منتسب به یکی از شعرای شهر ترکستان است و آتش سوزان نیست . (المعجم صفحه ۱۹۲)

در تختهٔ چو دو لطف دست مجوب کند) زال و زال که فر کرده است ؟!

از در چو بینی مرا بداری   بنشر رخ رخشنده دست جدا   چون رنگ شراب لب پالگرده

رنگ رفته از لب و ته پیدا

ردا (ردای)

. حرف در ردا که در جای ردای ایراد شود نقص از شاعر است هر دو را در یک جا جمع کرده اند چنانچه شمس گوید ؟

رسید آنکه رسید آتش بیاراید ایوان را   فرو بندد ساعد برلب ماه کتان را . . . .

بهر یاران که تخت آماده گیر آتیار رخت آمد   سلیمان تنها تخت آمد ز سر قول بلبلان را

در تذکرة الدولة عطار نیز اصلی فرن معول است   چنانچه گوید :   دنیا را مگر از بر لب یار را و افوت را مگر

از بر لب یار را .   تذکرة الدولة صفحه ۷ .

توارد

بهرامی: روزه بپایان رسید و آمد عید / وین نوی زنگاری نیک بود درست مروا — ف ۱ ۲

رودکی گفته: روزه بپایان رسید و آمد عید / هر روز نو بر ایشان بادا مروا — ف ۱ ۲

منوچهری: آمد بیام عاشق مهجور رستهام / حرفی ز اشتیاق معشوق [illegible] — ۱۹۶

فریدکاتب: آمد بیام عاشق مهجور رستهام / حرفی ز اشتیاق معشوق [illegible] — ۱۵ ۱۲۲

حافظ: اگرچه گرد [illegible] / [illegible]

نجیب الدین جرفادقانی: گرچه [illegible] / [illegible]

سعدی: خدا گر ز حکمت ببندد دری / ز رحمت گشاید در دیگری

ابو المظفر [illegible]: شاد بدانم که چو بندد دری / ایزد ما باز گشاید دگر — ۱۵ ۲۴۰ ۴۷

زوائد

[illegible]: چو [illegible] / [illegible]

[illegible]: [illegible] / [illegible]

رودکی: ابا برق و با جستن صاعقه / [illegible]

شاهد: گر تیب با تیر خوردم عشق تو / [illegible]

خاقانی: زان عشق [illegible] / [illegible]

مسعود سعد: برخیز که [illegible] / داد از [illegible]

انتحال

کمال خجندی: [illegible] / که [illegible]

[illegible]: وقت مردن [illegible] / [illegible]

حذوف

حذوف

سید حسنی
چون خواجه ابوالعباس آمد · کو رفت همه یک شهر برابر · لذیذ ابوالعباس

منصور سیاطی
باز گردم ولی ز تو جایگه بر دادم · صبر کنم صبر هر چه با دادم · یای گیرم حذف شده

تغییر الفاظ

قصر

بولبک
ای پیر ده محمد که به محبت ببینی · ز لکنت تو خیز دو وز خنده ان تو · ابو محمد بو محمد شده

ابو شکور
آب انگور و آب نیلوفر · مرا از عبیر و مشک بدل · نیلوفر را نیلوفر کرده

خطای معنوی

عنصر لغه · دیده از خوبست چشم زمانه رفته رفته · در کوشش او شفاف لعل تر آنیا · می باشد قدر جواب به بزه تخفیف

ترکیبات ناسنجیده و تعقید و [illegible] ~~تبسیط~~

نوک

ناو
لب از صبر و بیش می از جام نچشید · بعد که دوست نباب بیابان فراز رسید · بعد از چه خورد کاه داوده [illegible]

سوزنی
تا تو خند انگیزد از کفش مدیحت · پر خبر است و کو بر پیش تو هر دو شانه · نام خود بر پادشاه سعد [illegible]

تبیس و تغییر لفظ

اثیر: لطیفت آبت و خاک ذات شریف ذلک — خاک نیم انجراک به اثیر التهاب

نغیر
حیات اب وخاک را تغییر کرده و بجای آب ...

ازرقی: آب حیات خوردن ان بعدی قمر — هر کس که خورد و خضرت او ماند جاودان

معنی ما ورث سبب برای که نمیخواهم
بگوید وقتی ازرقی انقدر رقیب بود که از هم
نیز و ... ازرقی شنود بطرزی گفته
که عرض ازم مرحوم شده است

اشعار ساده لطیف

بهرام نجاری   یک چشم زدن غافل از آن ماه نباشم   ترسم که نگاهی کند آگاه نباشم

شعر طبیعی

نجیب   سیگی گل و رنگ را گم کن   در دست بزن عشق باده   یا عاشق و معشوق روز عشرت   رخساره به رخساره بنهم

ابوشکور بلخی در خصوص لطف جهان طرب

از خود بدید آید گزند روز و شب   مجروح شدن جهان از من دید   در غم گذشته شد اندوه من   دیدم که قضا تیر چرخ بود

ابراهیم پورداود ترجمه کرده   دانشکده ش ۱ ۸ (۳۲۴)

ترجمه

آنکه دیوان را به بحث نامه خدا   فجه بجه کند لشکر زیر پا.   که در بیات.

اشعار دیگر بنام ه نو نوشته شده

در سینه دلم که شعله حسرت بر بنده م   فریاد که کس راه در پی فغان ندارد   آنگه به نام سخن ثناء ...
شاه انجم بنام ادهم در ایشانه

شوکت هندی

ما را مسکینی بجز بیاد از نشان کردیم   سطر در صفحه زد رفت چو نگرداب   ایلا بنده نشانه
ز بی قیده براه قدیمه نگاه   زین صفحه سطر کشیده در آمد   الهی بنده نشانه

هرودوت از مورخین قدیم یونان است معروف است به (ابو المورخین) درسال چهارصد وهشتاد وچهار ق م

در شهر هالیکارناس (Halicarnasse) [illegible] از توابع [illegible] آسیای [illegible]

[illegible] واقع است) تولد شده [illegible] یونان [illegible] سیاحت کرده [illegible]

[illegible] (بازیهای اولمپ) برای

[illegible] قبل [illegible]

[illegible] قودلیوم [illegible]

درسال ۴۰۶ قبل مسیح [illegible] وفات یافته است.

اکزنوفون (Xenophon) از مورخین قدیم یونان در بین (۴۳۰–۴۲۵)

[illegible] (آتیکه) تولد شده [illegible] آتیک

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] درسال ۳۵۵ [illegible]

[illegible] تاریخ یونان [illegible] «هرودوت» [illegible]

[illegible] (Agesilas) آژه زیلاس [illegible]

کتاب [illegible] ترجمه [illegible]

[illegible] «[illegible]» [illegible]

[illegible] «[illegible]» «[illegible]» «[illegible]»

[illegible] «[illegible]» «[illegible]» «[illegible]»

[illegible] «[illegible]» «[illegible]» [illegible]

[illegible] سنه ۱۰۱۷

کتزیاس یا خود اکتزیاس (Ctesias) از مورخین واطبای یونانی قدیم است درسال

درتاریخ ۴۱۰ قبل مسیح به ایران آمده هفده سال در ایران بود طبیب خاص ارتاکزرکس [illegible]

(Artaxerxes Mnemon) بود [illegible] تاریخ [illegible] ایران [illegible] از این تاریخ

[illegible] در تاریخ [illegible] درسال ۳۹۰ تألیف شده [illegible]

[illegible] درسال ۴۰۵ [illegible] کتزیاس [illegible] ایران درسال ۴۱۶

[illegible] کتاب [illegible] تاریخ [illegible]

ایران [illegible] ۴۰۰ [illegible] ۴۱۶ [illegible] شده.

آرین یا خود آریا

ایرانی نژادی که از نژاد آرین میگویند

در نزد جغرافیین قدیم این اسم (آریانا) به هرات و قسمت شرقی خراسان و سیستان و بلوچستان و تمامی افغانستان
و بلوچستان نیز اطلاق میکردند. [illegible] مظنون است که عبارت از اطراف بلخ و هرات و [illegible] و از طرف [illegible]
[illegible] که در احوال و داستانهای قدیم [illegible] این اسم [illegible] در آن طرفها ساکن [illegible] و از آنجا به هند و ایران و
اروپا هجرت نموده اند. این قوم در [illegible] مردم در کوهها و جنگلها زیست کرده [illegible] عمران [illegible]
[illegible]
[illegible] هجرت کردند. [illegible]
[illegible]
[illegible] که امروز در قطعه‌ی غرب اروپاست [illegible]
[illegible]

[illegible] ایران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
از اقوام آریا که با ایران [illegible] از طرف [illegible]
(Plasges) [illegible]
[illegible] به طرف غرب اروپا رفته [illegible] از طرف شرق [illegible]
[illegible] بطرف غرب [illegible]
(Goths) [illegible] (Teutons) [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اقوام [illegible] ایران [illegible] غرب [illegible]

[illegible]
[illegible] (سغدی) [illegible] (Bactrians) (باختری) و اسم قدیم [illegible]
[illegible] آرین یا [illegible]
[illegible] زبان فرانسه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] (Gaule) [illegible]
[illegible]
[illegible] اقوام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ایران [illegible]
۱ ایرانیان ۲ آزادیان ۳ افغانیان ۴ [illegible] ۵ کردی ۶ [illegible] ۷ [illegible] ۸ [illegible] ۹ [illegible] ۱۰ [illegible]
[illegible]
[illegible]

زردهی اهالی کرمان و سیستان است طوایف بزرگ در زمان نیز از آنها هستند . بلوچی که [illegible] در مقابل [illegible] و ایشان
ده قبیله بوده‌اند و در میان خود [illegible] لقب [illegible] [illegible] و [illegible] بزرگ [illegible] است .
اکنون این طوایف [illegible] [illegible] و از آنها [illegible] [illegible] گرگان
چند تن از ایشان بزرگ و معتبر است شاید بلوچ [illegible] . این طوایف کرد است [illegible] نیز از ایشان شد .
جغتای [illegible] و اقوام [illegible] ([illegible]) [illegible]
از ایشان ده فرقه [illegible] قبیله [illegible] [illegible] انتخاب [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] .
[illegible] [illegible] طوایف [illegible] [illegible]
سرداران و [illegible] از قبیله [illegible] انتخاب شوند [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] (هند) [illegible] [illegible] [illegible]
نوبهار [illegible] ۱۶ صفر ۱۳۴۸) [illegible] . راجع به [illegible]
+ از نهایت [illegible] ایران [illegible] در دوره [illegible] تاریخی [illegible] در خط و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
(۵۰۰ ، ۲۰۰۰ – [illegible]) ایران روی آورده‌اند [illegible] ایران [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] ۱۰۰۰ و ۷۰۰ قبل [illegible]

مآخذ عمده تاریخ ایران چهار چیز است ۱ — آثار عتیقه و پارچه‌ها و سکه‌ها و کتیبه‌ها و حفریات و نقوش عمارات قدیمه [illegible]
۲ — افسانه و حکایاتی که بوسیله قصه سرایان [illegible] باقی مانده
۳ — تاریخ یونانیان و کلدانیان که در زمان قدیم نوشته شده است که معروفترین آنها هرودوت
یونانی و [illegible] (بروسوس)[1] کلدانی و اکزنوفون (Xenophon) و کتزیاس (Ctesias)

[1] Berosus بروسوس

راجع بتاریخ قدیم ایران افسانه سرایان پاره چیزهائی نوشته‌اند که [illegible] از دایره حقیقت خارج است [illegible]
ایران را به پنج طبقه قسمت کرده‌اند: مه‌آبادیان ۱، جیان ۲، شائیان ۳، یاسانیان ۴، کلشاهیان ۵.

طبقه اول مه‌آبادیان

[illegible] این طایفه در ایران [illegible] سلطنت [illegible] اول آنها مه‌آباد [illegible] بوده [illegible]
در ایران سلطنت نموده [illegible] مه‌آباد [illegible] کتاب [illegible]
هندوستان [illegible] مدت سلطنت این طبقه را [illegible] سال [illegible] (یک [illegible]
[illegible]
[illegible] واد
[illegible] واد را یک زادی [illegible])

طبقه دوم جیان

[illegible]
[illegible]
[illegible] اسپاد سال [illegible] (صد هزار سال [illegible]
یک سلام است و صد سلام یک شماد و صد شمار یک اسپاد.) [illegible] الاد [illegible]

طبقه سیم شائیان

[illegible] این طبقه [illegible] کلیوبن جی الاد [illegible]
یک شماد [illegible] است. [illegible] شائی مهبول است [illegible]

طبقه چهارم یاسانیان

چون [illegible] هرج و مرج [illegible]
[illegible] سلام بوده [illegible] یاسان اجام [illegible].

طبقه پنجم کلشاهیان

این طبقه [illegible] که از کیومرث شروع کرده [illegible]
[illegible].

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تاریخ قدیم ایران [illegible] یونان نوشته‌اند.

در [illegible] سلسله ایران را [illegible] سلسله مربوط [illegible]
یونان

۱ سلسله [illegible]

[illegible]
[illegible] (Alba[illegible]) [illegible].

۲ سلسله پیشدادیان

[illegible] جمشید [illegible]
[illegible]
[illegible]

۳ سلسله [illegible]

[illegible] (Ly[illegible]) [illegible]

بعد از آن رامسس ثانی (Ramses) بایران شرقی تسلط یافت و بعقیده بعضی نینوس (Ninus) و سمیرامیس Semiramis بوده‌اند که برایران تسلط یافته‌اند و زمان استیلای آنان هزار سال کشیده و بعد کم کم در دوره فریدون منقرض شدند .

۴ سلسله آبتین

مدت سلطنت آنان تقریباً هشتصد و شصت سال بوده بعد از فریدون جانشینان وی فرزندانش روی کار آمده و اقوام آشوری و غیره از آب بایران هجوم کردند و از شاهزادگان فرزندان منوچهر و آرش است . انتقام از آنها گرفته آنها را بیرون نمودند .

۵ سلسله ایام قدرت و عصر پهلوانان

بعد از تسلط آشوریان و افراسیاب بر ایران زمان قدرت و اقتدار ملوک ایران و ترقیات پهلوانان کیان و فتوحات بزرگ از جمله بوده شاهزادگان زابلی و کیان و خاندان هخامنشی (Achémenid) اکمنید در طرف اهواز و فارس و کنار دریا و شهرهای اصفهان دایر بوده تقریباً سیصد سال بوده

۶ سلسله کیان در ماد

اولین سلطان معروف آن آرباس ( ) که مادی‌ها در زمان [illegible] و فریدون [illegible] ... با بلزیس ( ) کلدانی اتفاق کرده بر علیه حکومت آشور برخاستند ساردانا پال ( ) پادشاه مقتدر آشور که او را آسوربانیپال نیز گویند و تمدن آنها که مظهر دولت آنها بود از او نشئت گرفت و در ستیزه‌های خونین که بر آشوریان افتاد در سال ۷۶۰ قبل از میلاد ساردانا پال در جنگ خونینی در شهر نینوا محصور شد و به هلاکت رسید و سال خود داری نا پدید در دوره پسرانش به دست پسران آب از شهر [illegible] و تمامی اهالی شهر را خراب نمود ساردانا پال هم که سلطنت خود را از دست داد هر کدام از رجال و ثروت خود را جمع کرده هرکس با زن و فرزندان خود به [illegible] سوخته و خاکستر شدند .

طبقه اول آشوریان منقرض شد و سلطنت به کلی به دست بلزیس و آرباس افتاد و استقلال مملکت را بدست آوردند بعد از آنکه آرباس قدرت یافته بود تقریباً صد و [illegible] و کلیه ممالک اطراف را در تصرف داشت تا بیست و [illegible] سال بعد سی سال قدرت بر دند تا اعقاب منقرض شده و سلطنت به سلسله دیگری افتاد .

سلطنت دیوکس یا طوس سپهبد

در تاریخ مردی بود دیوکس (Dejoces) نام که به عقل و دانائی معروف بود و این مرد از قرنها قبل ملت را در شهرها با آنکه همه برابر سلطنت بودند شاهزاده میخواستند قبایل به شخص شده او را بپادشاهی برگزیدند و دیوکس تحت اطاعت کرده و بنا گذاشت که از قبایل ایران ملت و قبایل سپاهیان بسیار و در حوالی و اطراف شهر اکباتان را که امروز همدان گویند پایتخت قرار داد و باروهای متعدد بنا کرد که هفت بارو تا کمربند از اطراف داشت و وزیر در سلطنت آنچه کرده و در سایه تدابیر او و فرمان او ملت را به طور نیکی اداره کرد .

و هر یک از باروهای قلعه را رنگی از هفت رنگ داده و جای سلطنت خود را در میان شهر بالای تپه بنا کرد و هر یک از آن باروها را رنگی مناسب حال و ستاره داده که حصار اول سفید ۲ سیاه ۳ سرخ ۴ زنگاری ۵ زرد ۶ سیمین ۷ که تمام سلطنت او بود زراندود ساخته و از هر کدام ترتیبات در آن نمود .

و در زمان حکمرانی او اهالی مملکت به آسایش زندگی کردند و در دوره قدرت او نقشه که تقسیم ممالک بود و تمام بنیه شهرها اطراف آباد کرده است . بالجمله پنجاه و سه سال با کمال قدرت و عظمت سلطنت کرد . و در سال ۶۵۸ ششصد و پنجاه و هشت قبل از میلاد وفات کرد .

سلطنت فراورت یا فریبرز

پس از دیوکس پسرش فراورت (Phraorte) که فریبرز باشد به تخت نشست و مملکت مدی را از یک طرف تا جیحون و از طرف دیگر تا بین‌النهرین مزوپوتامی (Mesopotamie) (بین النهرین) وسعت داد و ۲۱ سال سلطنت کرد و در این وقت تمام اهالی را بخود متحد کرد و برای آنها در بغداد و بین‌النهرین با او متفق شده و در زیر حمایت او بودند و برگزیده آن آبادی افزوده و در کوهستان زر دشت را که از قدیم بود با آن آورده و با لشکری عظیم از قبایل متفقه ملک آشوریان هجوم کرد که در آن وقت نام سلطان نینوا که از نژاد سلمانازیس نیز لقب گرفته بود و پادشاه نینوا آسوردیلیلی (Assouredilili) بود که او را تحت اقتدار خود گرفته و در دوره سال از سلطنت آسوردیلیلی دست به جنگ زد جوش و غیرت او را تحریک نمود .

این جنگ شروع شد و در نتیجه سپاه آسوردیلیلی فراورت کشته شد و لشکرش منهزم گردید و فرمانده بود که بعد از وی ایران منصرف آشوریان برود و ایرانیان هم که دوباره قدرت بزرگی یافتند هوخشتر (Cyaxare)

که کیاکسار و کی اخسار هم نوشته‌اند بر تخت نشاند تا قدرت برود جلوس که در سال (۶۲۵
۵۸۵) اتفاق افتاد. نص [illegible] که اخیر را فرهاد نوشته‌اند.

پادشاهی کی ادش یا سیاکزار

کی آرش را یونانی کزار یا اوواخ شاترا (Uvakhsatra) مجوز نقش تخت حکم [illegible]
ایران از بزرگ و کوچک در لشکرکشی به رسم سپاه پوشیده شد تا انتقام پدرش را از آشوریان کشیده باید این لشکر
مرام کند و از این جهت آن لشکر را سپاه نظام [illegible] اند.
کی آرش در موقع سلطنت اقوام اسکیت از طرف آسیای شرقی بایران هجوم می‌آوردند که
آرش تا مدتی با نیرو و تدبیر دائم بر وجهه داشته لشکر را بر روی اسلوب صحیح مرتب کرد.
ترک‌ها بیست سال در ایران نفوذ و غارت در ماد کردند و سرانجام دفع کرده و خراسان و قفقاز را
نیز متصرف شدند. کی آرش دفع آنها را نمود و با تحت فرمان خود در آورده و ایشان را از زرداد
[illegible] در این جهت بدین که در اطراف جمع شده به بیابانها کرده و بعد که پایتخت زمان آلیات
(Alyatte) بود و پایتخت پادشاهی لیدی شهر سارد بود که آرش جنگ‌ها کرد با نابوپلاسار
(Nabopalassar) حکمران بابل اتفاق نموده با هم بر سر آشوریان بر حمله
در موقع محاصره [illegible] نینوا بود که هجوم اقوام اسکیت را از طرف شمال شرقی ایران شنیده ناچار از محاصره دست
کشیده به ایران برگشت پس از دفع آنها باز به نینوا حمله کرد با اتفاق نابوپلاسار
پادشاه نینوا را که بر آشور دلیلی بود در شهر تسخیر نمود و حکم [illegible] تا اب دجله را نیز تسخیر
بر آشور در عین [illegible] خود را هلاک ساخت که آرش شهر را متصرف شده و حکم کرد که این شهر عظیم را آتش زده
و [illegible] آن شهر بزرگ را از بیخ برانداز.
سیاکزار پس از انجام امر نینوا با آلیات پادشاه لیدی به جنگ پرداخت و ترکان را که به او پناه آورده بودند بجنگ داد
و در تعاقب انها اتفاق افتاد که با دو لشکر جنگ نمودند. و این محاربه پنج سال طول کشید تا با لاخره در اثنای جنگ
کسوف روی داد که سبب وحشت طرفین گردید. سیاکزار این سه [illegible] بیاد کرده و [illegible]

طرفین صلح را درصلاح دیدند و به شاه لیدی آرینوس دختر خود را بزوجیت داد و دختر سیاکزار را به آلیات که در پی او بود و مملکت آلیات را به [illegible] آرش از آن [illegible] برای
شاه جوان و شاهزاده ترویج کرده. معروف است که شخص تیر می‌انداخت و این جنگ را در جای آرام کوه [illegible]
دیگر کرده و تبرک را [illegible]: شب آمد که ابر برشد سیاه جهان گشت همچون روی زنگی سیاه چو دریای قارست
گفتی جهان همه روشنی گشته پنهان کی خیمه زد بر سر از دود قار سپید شد جهان چشمها گشت تار.
که آرش در سنه ۵۸۴ وفات کرده است.

پادشاهی آزی‌هاک یا آستیاژ

پس از فوت کی آرش پسرش آستیاژ (Astyage) یا آستیاغ معروف به آژدهاک
به تخت سلطنت نشست. شاه مذکور نیز به قانونی پدر خود اهمیتی نداد و به عیش و طرب و تنبلی صرف کرده و مشغول
سلطنت را اداره نماید تا آنکه بالاخره سلطنت بدست سلسله هخامنشی افتاد. در ۵۵۰

سخن اندر اندیشه دلفروز | نهان بود سالیان دراز
که بر نو نهادان ایشان [illegible] | کنم چو [illegible] که [illegible]

ز رزم کی ... نیستی | ز تاریخ مردان ایران زمین
[illegible] | [illegible]

که رزم دران ... | بر آهنگ [illegible] که دیگر کسی
نقشبند طور [illegible] | ز تحقیق طرح [illegible]

... | چو فرخنده [illegible] بهار
[illegible] | چه [illegible]

که با دست [illegible] | ازان چند چون [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] | قدم [illegible]
[illegible] | [illegible]

کز ان [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] | ز [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] | فریدون [illegible]
[illegible] | [illegible]

ز رود [illegible] | ز [illegible]
از ان [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
از ان [illegible] | [illegible]

ز فردوسی [illegible] | [illegible]
ز [illegible] | [illegible]

ز [illegible] | [illegible]
ز [illegible] | [illegible]

ز مسعود [illegible] | [illegible]
ز خیام و [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

با نام [illegible] | کنم ختم [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
چه خوش گفت [illegible] | ز [illegible]

کز ان [illegible] | [illegible]
دگر [illegible] | [illegible]

کز ان [illegible] | [illegible]
چو دریا [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

کنم [illegible]
[illegible]
[illegible]

مد

مدتها که نژاد آریا در ایران ساکن شدند در خصوص ایشان پرفسور [illegible] چنین می‌نویسد :

مدیها که قدیم ترین آریاهای [illegible] می‌باشند [illegible] ایران [illegible] ایران [illegible] مدیها ایرانی بودند [illegible] در اراضی [illegible] پای تخت ایشان ... Ecbatan (Persepolis [illegible] همدان حالیه بود . حدود مدی قدیم [illegible] در صورت قطع نظر از [illegible] Atropatene ([illegible]) جنوبی طرف [illegible] (Susiana) خوزستان . و از طرف شرق [illegible] (Zagrus) طرف [illegible] خط اصفهان و طهران حالیه [illegible] [illegible] [illegible] خوزستان [illegible] [illegible] می‌باشند . [illegible] [illegible] ازین [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

ایران

ایران شیر نژاد فعلی است خموش — دیر یا زود شود از دم سیول پر جوش

سیل کز رنگ رهی خورد شد — چون ریخت بدریا فتد از جوش و خروش

ایران بشهادت تاریخ در عصرهای تاریک دنیای باستان درخشان[illegible] ستاره‌ای است که [illegible] خود را ابر ظلم آن [illegible]

[illegible] دنیا [illegible] یک پایه فرد از [illegible]

ایران گوهری است که هم بیدق جلادت کاوی در دامنه‌ی اوراق [illegible] در سطح کره [illegible] افراشته بوده. رودهای

بزرگ دنیا مانند سیحون و جیحون، نیل و [illegible] دجله و فرات [illegible] کشتی

تسلط یافته. روزی که در دو پای تمدن در زوایای ظلمت جهل و دنیا غرق بود ایران از روی دوستی

تخم نیکی را در آب حکمت را بر روی جهانیان باز میکرد. دیگر [illegible] را نام [illegible] زحمت [illegible] یافت

کتیبه‌های بیستون و نقش رجب [illegible] که از سلاطین [illegible] ایران باید [illegible]

دست تطاول ایام با همه [illegible] قدرت و شوکت ایرانیان را [illegible] دنیای قدیم و جدید

تسلیم می نماید.

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

دکتر کازارتلی Casartelli در ~~[illegible]~~ که یکی از محققین ایرانیان میگوید:

ششصد سال قبل از عیسی و ششصد سال بعد از آن ایرانیان در تاریخ دنیا یک قطعه منظم و مشعشعی

را تشکیل میدهند و در قرون [illegible] بزرگ کردند. ایرانی که در صفحه تاریخ چنین رول

مهمی بازی کرده است [illegible] قدرت فکریه و ثبات اخلاقیه فوق العاده ممتاز باشد.

مورخ حکیم ارنست رنان Ernest Renan (۱) نیز از [illegible] بتفصیل [illegible] را

در تدقیقات علوم عرب [illegible] میگوید: (اگر [illegible] علوم اسلامیه [illegible]

بوده مدنیت ساسانیان [illegible] علوم و فنون اسلام ناشی است که از تجربه تمدن ساسانیان دیده)

(۱) مستشرق معروف فرانسه در سال ۱۸۹۲ وفات کرده

[illegible]

مورخ شهیر انگلیسی راولینسن (Rawlinson) راجع بخصایص اخلاقی

و طبایع ایرانیان قدیم میگوید: پادشاهان ایران اگر مستبد و خونریز باشند جوهر ذات خود را

کاملا اظهار [illegible]. ~~[illegible]~~ [illegible] که با ظلم یک حرکت مخالف عادت [illegible] ([illegible])

و ملت ایران [illegible] مخالف [illegible] سرزده که [illegible]

ایران با [illegible] روح اصیل باشد. ~~[illegible]~~

ایرانیان جدید بظلم در ذوق اخلاق مادیه آسیا مرجح [illegible] میباشد.)

~~[illegible]~~ ایرانیان قدیم تعلیم و تربیت ~~[illegible]~~ [illegible] راجع [illegible] ~~[illegible]~~ قدیم از ظلم و تعدی

بیکدیگر متنفر بوده، در حقوق [illegible] جدیت [illegible] تا آنجا که [illegible]

[illegible]. گر اینکه در [illegible] عیب [illegible] فوق ابر ظلم بوده است

تاریخ ساسانی [illegible] و هر کس از عادات [illegible] منحرف شده [illegible] قوم [illegible] میکرد و مورد

اثر [illegible] عدالت و [illegible] مینمود.

سلاطین ایران در نشر معارف جد وافی داشته‌اند [illegible] از [illegible] دیده‌ها

خودداری نمیکردند. [illegible] ایرانیان دارای مراتب ~~[illegible]~~ شده چنان مراتبی

عالم و [illegible] که در [illegible] حوادث [illegible] اکثر [illegible]

[illegible] ساخته [illegible] دست [illegible] مستقیم [illegible] عادات [illegible]

[illegible] ایرانیان را [illegible] که [illegible] در نظم [illegible]

[illegible] عادل [illegible] در [illegible] مقام ایرانیان [illegible]

[illegible] ایرانیان [illegible]

[illegible] بدن [illegible]

~~[illegible]~~ [illegible] الانسانیة [illegible]

ایران در اعصار مختلفه [illegible] آن ادوار [illegible]

[illegible] دنیا [illegible] ترقیات [illegible]

راجع بایالت فارس [illegible] ج ۲ عدد ۵-۶

زبان

زبان فارسی پیش از اسلام بچند قسم منقسم بوده که در [illegible] نگاشته شود

اول (مدیک Médique) این زبان مختص قوم ماد بوده که پایتخت آنها اکباتان بوده که امروز همدان در جای آن واقع است

راجع به کیفیت این زبان امروز آثار موجوده در دست نیست که بتوان در این باب اطلاع کاملی پیدا کرد . اما اکثر [illegible] مستشرق دارمستتر Darmesteter [illegible] مقدمه کتاب [illegible] شاید است .

[illegible] Oppert زبان مدیک [illegible] اشتراک با این زبان فارسی قدیم داشته

و اگر [illegible]

از بعض [illegible] فرق [illegible] که زبان فارسی [illegible] زبان مدیک منسوب است .

[illegible] در کتب [illegible] زبان [illegible]

[illegible] که این زبان را [illegible] بوده اند .

[illegible] : زبان دری [illegible] Nöldeke [illegible]

[illegible]

[illegible] Darmesteter [illegible] که زبان [illegible] زبان دری [illegible] است .

[illegible]

ادبیات

[illegible] بوده [illegible]

[illegible] زمخشری و فخر رازی [illegible]

[illegible] رودکی و فردوسی و عنصری و خیام و سعدی

و حافظ [illegible] . [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] Huart در کتاب [illegible] Littérature Arabe

می نویسد : در قرن [illegible] ایران [illegible] ادبیات عرب اجرای نفوذ عظیمی میکنند [illegible]

میکند . در شعر و علوم و فقه و حقوق [illegible] نفوذ محسوس است [illegible]

[illegible] و [illegible] ادبیات [illegible]

در دست [illegible] است .

اگر [illegible] زبان فارسی

[illegible]

[illegible] ادبیات [illegible]

[illegible] Lehmann [illegible]

ایرانیها [illegible] : ایرانی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۲ (آوستیک Avestic ~~Avestique~~) که ~~زند~~ نیز

این زبان را بدون مناسبت زبان ~~بکتری~~ (زند) یا زبان (قدیم باکتریانی) —

~~باکتریانی~~ میگویند کتاب اوستا با این زبان نوشته شده از جمله (Bactriane

با این زبان نوشته شده تنها یک قسمت از اوستاست . اقسام معروف به گاتا (Gatha)

که قدیمترین سایر اقسام اوستاست ~~و بعضی قدیمتر از سایر اقسام آن نوشته شده~~ چنین سلام ملفوظ

که بعضی قدیمتر از سایر اقسام اوستا بوجود آمده و برای نوشتن زبان آوستیک خطی استعمال شده که منشعب

از پهلوی بوده ولیکن بدان منظم تر بوده است . اوستا بزمانهای قبل از ساسانیان مستقل نبوده است

و در عهد ایشان مستشرق اوپرت Oppert بکلمه (آپاستام) که در فرهنگهای پهلوی

~~و بعد نیز دیگر~~ مصادف شده بنظر اوستا تلقی کرده و حکم میکند که بشر ند داره

ساسانیان موجود بوده است .

دارالفنون درس حصه

کلمه اوستا چون به پهلوی میگذرد (اوستیاک) در سریانی (آپاستاق) و چون بعرب نقل میشود تلفظ

(ابستاق) میگردد از مستشرقین (آندره‌آس Andreas) تصدیق میکند

که این کلمه از (اوپاستا) که در زبان فرس قدیم بمعنی کتاب که متن اصلی است و با شد (مستند) مشتق است .

در ۲۱۵ دانشکده
بعقاید لغو

۳ (زند Zend) ترکیب زند اوستا که امروز معمول شده از اشتباهات است

(اوستا) عبارت از متن کتاب ~~مقدس بنیانی~~ مذهب زردشتی عبارت است و (زند)

عبارت از شرح و ترجمه است که بزبان پهلوی نوشته شده . پس زند عبارت است از تفسیر و شرح و تعبیر

میکنند کتاب اوستا را که اسم عبارت از پهلوی است ~~اگر تحقیق~~ اگر تحقیق تعریف زند است که اوستا با

نوشته شده است باید کلمه زند را در استعمال قطع حذف کرد . دارالفنون صفحه ۵

(زند) اسم کتاب زردشت بوده و بزبانیکه این کتاب بدان نوشته شده بزبان اسم زند را اطلاق میکنند

این زبان امروز قطع متروک مانده و بجز در صحایف کتاب مزبور در اثر عینیا موجود نیست .

در دوره اولیه ساسانیان این زبان را فراموش نموده و چون کتاب اوستا را که دستور مذهب و آئین خود شان

بود به پهلوی ترجمه کردند . زبان زند بزبان سانسکریت خیلی نزدیک و شبیه بوده حتی مستشرقین محقق

بدون نسبت این شباهت باستخراج و ترجمه متن زند ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ قواعد صرف و کتاب لغت آن موفق شده اند . فارسی الکلام صفحه ۲۲۲ جلد ۲

~~عصر سمیتیکی (کلده و آثور و عیلام)~~ یا ... (زیر زمانهای تاریخ قدیم ایران

در دوره قدیم النظام ...) ۱ عصر ایرانی خالص که در اندوره زبان ایرانی گویش یافته

در حسب احتیاج دایره لغات آن توسعه یافته

۲ عصر سمیتیکی (۱) یا (آرامی) که از تسلط آثوریها یا (عرب) قرن دوم قبل از مسیح شروع شده

به سال ۵۵۰ ق - م تا هخامنشیان خاتمه یافته در این دوره الفاظ آثوری

و سمیتیکی و بعضی فرهنگ اقوام (سامی) در کتاب اوستا و زبان ایرانیها داخل شده این زبان را

بمناسبت اینکه کتاب اوستا بدان زبان نوشته شده زبان زند میگویند

۳ (فرس قدیم) : زبان زند که آنرا باکتریانی قدیم نیز گویند زبانی است که اوستا بدان نوشته شده اسم زند را از روی بیان برای

(۱) Semitiques قوم سامیه اساساً عبارت از آثوریها و کلدانیها و سریانیها و عبرانیها و فنیقیها

و عربها و (آرامی) از ام ... زبان سریانی و کلدانی از (آرامی) زبان عرب جدا

بر از ... ۵

این زبان وضع کرده‌اند، با آنکه چندان لفظ ساختگی نیست، باقی مانده و مصطلح شده. مرکز زبان
زند بطور تحقیق شرق ایران باکتریان است یعنی این زبان در محلی که قدیمترین تمدنهای ایرانی
در آنجا بوجود آمده معمول بوده است و کسانیکه میخواهند مرکز این زبان را [illegible] کنند در اردی)
بیانشان باطل قدمی برداشته و بیهوده راهی پیموده‌اند. دانشکده شماره (۲) صفحه ۶۶

در فروغ مزدیسنی صفحه ۲۲۷ ترجمه فیش [زیلیف] انی بسانت Anni Besant
مینویسد که: (در این شکی نیست که تعلیمات زردشت بزبان اوستا بوده و قدیمترین آنها گاتها است
و این گاتها یا سرودها بوضع موزون نوشته شده‌اند و این گاتها در قدیم با کمال تقدیس نگهداری
میشده‌اند ولی در میان زردشتیهای امروز وضع سرائی آن بجای خود نمانده. بعد از آنکه معلوم شد
زبان اوستا چیست لفظ دیگری معمول شد که زند است و حتی ما میدانیم که بعضی آنرا زبان دیگر و برخی
شرح و تفسیر اوستا میدانند. بعضی از دانشمندان اروپائی علم زند چنین تصدیق دارند که غیر از
ترجمه پهلوی جدید و شرح و تفسیر تحقیقات عمیق نمیباشد، پارسیان امروز نیز در این عقیده میباشند
که لفظ زند مصطلح برای ترجمه مرقوم فوق استعمال شد و در زمان ساسانیان صورت وقوع یافت.
اما بعضی دیگر از اروپائیان مطلب فوق را رد کرده میگویند که زند عبارت از شرح و تفسیری است که بزبان
اوستا نوشته شده و در بر او هیچ شکی نمیشود نیز ما میگوئیم زبان سانسکریت معمول بوده است دکتر هاگ
میگوید اگر بترجمه‌های شرح پهلوی لفظ اوستا و زند آمده است ما یقین میدانیم که آن لفظ زند که [illegible]
استعمال کرده‌اند شرح و تفسیر اوستا بوده و چون در وقت ترجمه پهلوی آن لفظ را در میان
آورده‌اند خود دلیل موجه میشد که زند پیش از آنها بوده و دلالت آن لفظ وجود و حقیقت نداشت استعمال
کنند و بدین دلیل با ثبات دیگر از این نیز میتوان تصدیق کرد که زند عبارت از ترجمه است که در زبان
ساسانیان نوشته شده چون اوستا را تقدیس نموده‌اند، ولی [illegible] در همان عصر اوستا که شرح
و تفسیر از اوستا هم داشته‌اند مقصود آنکه شرح و تفسیر هم از صورت تقدیس خارج شد بهمان زبان

اوستا نوشته و آن شرح و تفسیر را زند نامیده‌اند و آن شرح و تفسیر کتب علمای مذاهب و اتباع زردشت بوده
صورت یافته. چون هم در زمان زبان اوستا مفهوم نبود و کسی چیزی نمیدانست بعدها نوشته‌اند
خیال تصور کرده‌اند که آن شرح و تفسیر مطلبش شرح از حیطه اوستا است زیرا هم ضمیمه اوستا
کرده و در صدد شرح و ترجمه دیگر برآمده‌اند. این زند جدید که ترجمه بعد باشد تقریبا در بین صحیح
دو یا سه عصر ساسانیان صورت وقوع پذیرفته یعنی بزبان پهلوی که زبان معمول وقت اول آن عصر
باشد ترجمه شده و بعد آن ترجمه پهلوی را زند نامیده‌اند.

۴ فرس قدیم) —— این زبان زبان رسمی ایران یعنی فارس است که از قدیم الایام
استعمال کرده‌اند حکمرانان کیان از قبیل دارا و داراب و سایر سلاطین شان بآن تکلم
میکردند. این زبان را امروز در خطوط میخی که از آثار قدیمه باقی مانده دیده و می‌شناسیم غیر از این
وثیقهٔ دیگری در دست نداریم. دارالفنون درس (۵)

چنین دانسته باید در قسم رابع تعلیم شان فارسی میگوید (صفحه ۱) زبان فارسی سه دوره مختلف
گذرانده است. اولین آنها دوره کیان است که ۵۵۰ سال قبل از مسیح شروع کرده تا ۳۳۰
قبل از میلاد امتداد کشیده‌اند. آثاری که از این دوره بشکل چند کتیبه بجا مانده است که شاهنشاهان
و فرمانروایان سلاطین آن زمان را حاوی است. و اینها بر قطعه سنگها هم بوده از حیث حروف و طرز نگارش
با هم یکی گردند و عدد کلمات مرکبه مختلفه جدا از هم بتحریر رسیده‌اند. به خط میخی که این زبان را که آنرا
زفرسی قدیم هم میگویند.

میرزا عباس خان در دانشکده نمره ۲ صفحه ۷ می‌نویسد:

زفرسی قدیم) فرس قدیم زبان هخامنشی است زبان پهلوی و زبان فارسی جدید از آن مشتق گردیده‌اند.
فرس قدیم را ما از کتیبه‌های میخی که از دوره هخامنشی مانده می‌توانیم تعلیم بگیریم. مدتی است که علمای آثار
و مستشرقین کتیبه‌های خط میخی را قرائت کرده‌اند خط فرس قدیم ساده‌تر از دیگر خط‌هاست و الفبای آن
دارای ۴۲ حرف بوده‌اند

کتیبه‌های دوره هخامنشی که بیشتر از عهد داریوش کبیر است غالباً با ترجمه بخط میخی همراه است
و آن ترجمه بزبان مستعمل در ایران بوده که اولی زبان آشوری است و دومی زبان [illegible] است
که حقیقت آن اول کشف شده این زبان را اول دفعه گروتفند (Grotefend
و بعد بورنوف (Burnouf) (فرانسوی) و (راولین سن Rawlin-
son) انگلیسی و (اوپرت (Oppert) فرانسوی
قرائت کرده‌اند.

زبان پهلوی

پهلوی ارباب لغت فارسی میگویند که پهلو با فتح لام منسوب است به شهر و شهر صفهانات تخارستان و بعضی
گویند در اصفهان وری و همدان و نهاوند و آذربایجان ~~[illegible]~~ داشته‌اند و برخی معنی ترکیب
و نجیب گرفته‌اند ~~[illegible]~~ چون پهلوان بدین زبان حرف میزده لذا آنرا پهلوی گفته‌اند.
و بعضی ~~[illegible]~~ چنانچه فردوسی میگوید: جوان بود از گوهر پهلوان
خردمند و بیدار و روشن روان. زبان پهلوی را فارسی وسطی نیز گویند زیرا
که فارسی امروزی از پهلوی مشتق است و پهلوی از فارسی قدیم

به عقیده اولشوزن Olshausen پهلوی عبارت است از پارتی
(طایفه اشکانیان) که از حذف [illegible] و لغت پهلو [illegible] پارت است
و دو [illegible] است چنانچه کلمه [illegible] پهلوی امروز [illegible] شده‌اند
لغت پارت هم در زبان پهلوی پارتاوا بوده تدریجاً پارتاو سپس ~~[illegible]~~ (پارهاو) بعد
(پهلاو) با قلب [illegible] (پهلو) یا (پهلو) درآمده است.

زبان پهلوی ~~[illegible]~~ از سال (۲۲۶ میلادی)
رواج یافته [illegible] از ابتدای سلطنت ساسانیان و مشتمل بر [illegible] تا سال ۶۵۲ انقراض
سلطنت ساسانیان [illegible] ~~[illegible]~~ از شروع اسلام
در ایران زبان پهلوی [illegible] متروک شده است

خط پهلوی در زمان [illegible] معمول بوده و بعد از آن متروک شده است (۶۵۲ — ۸۶)

آثاری که از این [illegible] عبارت است از [illegible] و غیره و سکه‌ها [illegible] که خط پهلوی [illegible] برای یادگار
بوده‌اند و [illegible] که از [illegible] ساسانیان [illegible] کشته است که در [illegible]
در فارس [illegible] (نقش رجب) [illegible] با خط پهلوی [illegible]
پهلوی [illegible] و دیگری را پهلوی ساسانی [illegible] و همراه است با ترجمه یونانی

(در عهد ساسانیان بدبختانه از اشعار که حقیقه در زبان عصر نوشته شود لیکن حرمی دوده است

الیه‌ها ... عبارت از کتیبه‌ها که سلاطین ساسانیان در روی سنگها کنده‌اند

دیگر کتاب کارنامک است معروف به (کارنامه اردشیر بابکان) [illegible]

دیگر کتاب [illegible] معروف به (یادگار زریران) [illegible] . کارنامه ۱۱

بجمله زبان پهلوی ~~است~~ زبان رسمی و ... سلاطین ساسانیان بوده است

خط پهلوی ... ~~[illegible]~~ که دو دو ...

... [illegible]

و در ... قرائت پهلوی شلد (...) (...) (دبیران) (شمع)

... (شاه) (ت شاه) (کرت) (آقاب) [illegible]

... عربی ... فارسی [illegible] .

زبان دوره ساسانیان ... خوانده ... ادرا

هزوارش Huzvarish ~~Huzvar~~ یکی به

~~[illegible]~~ وقت فارسی ... است .

یکی از ... زبان پهلوی مستشرق کریس تن سن Christensens

... در ... ۵ ... است ...

(... ساسانیان ...) ... زبان پهلوی

... Andreas آندریاس [illegible]

که ... Götingen گتینگن و ایران ... [illegible]

... کتیبه ... [illegible] راجع است

... [illegible] ... ابیات ... در نظم پهلوی ...

کی چیذاغی اَلَنْدُری   چیذی کی دَستی نیوی است

هان پاذی پَذاین دَدَکی   اَبُو بِهاآذی وُ تیری

اَوُ هان چیذاغی اِبُوآستی   بَس کی تیهی اُوهان چیذاغ

آدُگَنْدی ~~[illegible]~~ اُوی دَستی نیو

یعنی مردی که او ایمن با طرف ... کرده در دشتی ... با درین دره ... تیر ... ایمن با اندخت ... مردی که تیر ... ایمن با اندخت دشتی ... .

~~[illegible]~~ از مستشرقین انگلیسی ووثت Wurst ادبیات پهلوی را ... قسمت کرده ترجمه ... ۱۴۱۰۰۰ کلمه ... ۴۴۶۰۰ ... ۴۱۰۰۰ ... ۲۲۸۰۰۰ ... ادبیات ...

... بیرامی خان ... صفحه ۱۲۴ ...

... [illegible] ... پهلوی ... اسم ...

... که ... [illegible] ... آنچنانکه ...

= ... زبان ... [illegible]

زبان دری

آنچه به عقیدهٔ فرهنگ نویسان فارسی از بیانات مذکور بر می‌آید دری [illegible] و بستان و دیگر شهرستان
بآن زبان تکلم میکردند بعضی فصیح تعبیر کرده‌اند و این لغت را بعضی پهلوی تفسیر کنند که بعضی لغات
[illegible] را گویند . صاحب فرهنگ جهانگیری در لغت دری چنین نوشته است [illegible] بر وزن پری لغت
بوده مانند کبک دری و زبان دری را از آن دری گویند که در دره و کوهستان و دره‌ها بدان
تکلم میکرده‌اند چنانچه فردوسی گفته [illegible] زبان دارد [illegible] شکسته‌اند ع
[illegible] برون رفت [illegible] گردید [illegible] دانشوری [illegible]
و بعضی گفته‌اند مردم اطراف از در و درگاه چون بدرگاه می‌آمدند زبان ایشان مختلف بود
هر کسی می‌گفت از جانب [illegible] که زبانها وضع کنند که بدره
زبان که بدان تکلم نمایند و جمیع مردم ممالک از آن بیان سرزنند و آن نقش است که در آن
نقصان نباشد چون [illegible] که [illegible] استعمال میکنند و در هیچ
و [illegible] بدان تکلم کرده‌اند و با تکلم دری و پهلوی [illegible] و در اشعار شعرا [illegible]
مذکور حکیم عنصری [illegible] در مدح سلطان محمود گفته [illegible] و حافظ [illegible]
شده زبان دری حق آنست که دری منسوب بدره و دره است چنانچه کبک دری [illegible] را
گویند که در میان دره و کوه پرورش می‌یابند [illegible] فردوسی [illegible] زبان دری
زبان اهل کوهستان است مانند [illegible] منسوب است [illegible]
[illegible] و دری [illegible] تکلم میکرده‌اند [illegible] مانند
[illegible] دری [illegible] زبان [illegible] تکلم [illegible]
[illegible] حافظ گفته [illegible] سعدی [illegible]
دری [illegible] » و [illegible] فرهنگ [illegible]
که [illegible] صاحب فرهنگ [illegible] خود کرده
[illegible] عنصری سلطان محمود [illegible] از [illegible]
گفته [illegible] زبان دری [illegible] لفظ [illegible]
[illegible] غالب [illegible] گذشته [illegible] زبان دری [illegible] زبان فارسی امروزه را

[illegible] کرده‌اند چنانچه انوری [illegible] : [illegible] چون زبان [illegible] بالفاظ دری
[illegible] : سخن [illegible] غزلهای دری [illegible]
حافظ [illegible] گفته است : [illegible] فصاحت [illegible] [illegible] دری [illegible] .
[illegible] مؤلف کتاب [illegible] در [illegible] لغت دری [illegible] از [illegible]
[illegible] تعریف [illegible] تعریف [illegible] در [illegible]
[illegible] که در [illegible] تعریف است که در [illegible]
[illegible] : [illegible] لغت [illegible] در آن [illegible] و [illegible] دری
[illegible] الفاظ [illegible] و [illegible] بود .)
[illegible] کتاب [illegible] کتاب [illegible] و [illegible]
و [illegible] در آن جمع [illegible] دری [illegible] .) [illegible]
[illegible] از زبان دری و [illegible] قرن [illegible] زبان و [illegible] کرده‌اند [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] دیگری

دری کرنی

که از ~~[illegible]~~ اخراج کلمات عربی با لشکر [illegible]

مقصود از دری کرنی زبانی است که پس از فتوحات اسلامیه ~~[illegible]~~

در حقیقت این زبان را باید زبان عیاری است ابتدا این زبان از طرف [illegible] [illegible]

کرده و حسب زحمت تمام فلاط ایران برپا گردیده است زیرا تحقیقات علمی نشان میدهد که ایرانیان در کلام

تاریخ ترکیبی است چنین [illegible] که در ابتدای [illegible] شروع آن با رهبری وساده بوده است به [illegible]

زمینه صنایع و [illegible] داده اند کلمات لشکر عرب [illegible] از بین رفت خودداری [illegible] ~~[illegible]~~ داد این [illegible]

بصورت بامانی برگزیده است چنانچه اشاره رود که [illegible] ایران [illegible] ~~[illegible]~~

داستگیر امروز ~~مصطلح~~ است [illegible] ندارد [illegible] آن با بقراست از [illegible] عصر حاضر [illegible] در [illegible]

که در فرق ذکر شد ~~[illegible]~~ [illegible] مشکلات است که در این ~~[illegible]~~ عنصرها معنی شده است (۲) چون در زمینه در [illegible]

زبان کرنی تحقیق [illegible] این است که در اینجا از [illegible] صرف نظر نمایم

دخیل بودن ~~[illegible]~~ در زبان [illegible] ایام ثبات برای خود [illegible] وجود دری کرنی [illegible]

از ادوات ثبات محروم مانده است از [illegible] زبان [illegible] دیگر دری ~~[illegible]~~ [illegible]

~~[illegible]~~ [illegible] و [illegible] و غیره .

(۲) [illegible] از زبان [illegible] ۲ . دستگیره که [illegible] راه کن

[illegible] که [illegible] ابر اگر [illegible] است [illegible] که از [illegible] [illegible] شده است [illegible] راه

که [illegible] است حالا که [illegible] است [illegible] .

(۲) دیروز [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] [illegible]

(۱) [illegible] صفحه ۲۴

(۲) [illegible] [illegible]

ادبیات

از خدا خواهیم توفیق ادب — با ادب محروم ماند از لطف رب

ادب سرمایهٔ سعادت است و در طلب کسب آن کوشید . مردی که از حلیه ادب عاری است هیکلی است بی عقل و جسدی است بی روح . ادب گرانمایه‌ترین جواهر است از جهت طبیعت و نفیس‌ترین آنها از جهت قیمت . بجوئید آنرا که سبب فزونی عقل و بنیاد است و دهد عفو و کمالات رهبر مروت است و در تنهائی قوت ~~نفس~~ در غربت مصاحب و مجلس یگانه رفیق و در وحدت انیس‌ترین کنار و جمال محافل است و زینت مجالس .

حکیمی فرزند خود پند داد که ای فرزند قرب سلطان و فرزندان و مال و عزت جاه را مغرور مباش که لطف سلطان را اعتمادی نیست و مال ویرانه است و جاه کهنه نگردد آنچه از تمامی آنها سزاوار است عزت ادب است که پاینده باقی و پایدار است .

از کلمات حکیم دانشمند بزرجمهر است : چهل سنت اکبر است و علم حیات شریف . هر که ادبش بیشتر است ~~ـ~~ او قدرش بیشتر است اگرچه وضیع باشد . و از اندازهٔ خود هرگز تجاوز مکن هرچند عزیز گرامی آید . اگر ادبش اندک است مقام ریاست را او بزرگ دارد ~~ــــ~~ اگرچه فقیر گردد مرجع مردم است .

ابن عباس رضی الله عنه را کسی خوب گفت و در روی تعریض جای بلار داد و از وی در وقت آنکه رجال قریش را که از آنجا در روی ... کسی از این عباس چون گفت تا آن زمان ... از جهت شریعتی که برنفس خود خواهد کرده که لذت طلب می‌گردید . ادب چنین است و ضیع را بر شریف مقدم بسیار کرد و تنها را از سوداء به شرف شد و خادم را بر فراز تخت آورد . شاعر گوید :

کم من خسیس وضیع القدر لیس له — فی العزبیت ولا ینمی الی نسب

قد صار بالادب المحمود ذا رتب — عالٍ و ذا حسبٍ محضٍ و ذا نسب

یعنی السادات ... — حتی لیس و دواوین ... ذا الادب

و گفته اند هر که فرزند خود را در کودکی ادب آموخت در بزرگی مایه سرور شد . صالح بن عبد القدوس گوید :

و ان من ادبته فی الصبا — کالعود یسقی الماء فی غرسه

حتی تراه مورقاً ناضراً — بعد الذی ابصرت من یبسه

و الشیخ لا یترک اخلاقه — حتی یواری فی ثری رمسه

اذا ارعوی عاد الی جهله — کذی الضنی عاد الی نکسه

ما تبلغ الاعداء من جاهل — ما یبلغ الجاهل من نفسه

و گفته اند حیا در طفل در کودکی بهتر از ترس است زیرا حیا دلالت بر عقل میکند و ترس بر جبن . امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده :

حرض بنیک علی الآداب فی الصغر — کیما تقر بهم عیناک فی الکبر

و انما مثل الآداب تجمعها — فی عنفوان الصبا کالنقش فی الحجر

هی الکنوز التی تنمو ذخائرها — ولا یخاف علیها حادث الغیر

ان الادیب اذا زلت به قدم — یهوی علی فرش الدیباج و السرر

اینکه گفته شد نمونه از منافع ادب و توصیف آن بود . حالا باید دانست که ادب در لغت بمعنی فرهنگ و دانش و شگفت و گفته شده اند و اندازه نگاه داشتن هر چیز است و در اصطلاح ادبای قدیم باختلاف ذکر شده است . بعضی گفته اند که ادب عبارت از معرفت آنچیزیست که بوسیله آن از جمیع انواع خطا بتوان احتراز کرد ~~ــــ~~ چه از حیث لفظ و چه از حیث کتابت . چون فایده محاورات و مکالمات در دانسته و علوم برای طالبین لهذا انگلیزی شد و دیگر با الفاظ و کتابت و احوال آنها علمی نیز ضبط احوال آنها را تحقیق دانسته و از احوال آنها استخراج کرده اند علوم را که بعلوم ادبیه نامیده اند زیرا که ادب اولی بلغات و ادب نفس بوسیله آن علوم تحصیل میشود و بوسیله آن آنچه در عبارت است سهوی نمیگردد .

و بعضی دیگر برآنند که ادب هر ریاضت محموده است که انسان را فضیلتی آراید و صفت نیکو در وی پدید آورد .

یکی از خلفای بنی امیه فرزند آن ~~خدا~~ خود نصیحت گفت: بر تست که تحصیل ادب را اگر به سلطنت رسیدی بر آید

اگر از اوساط مردم باشی به مرتبه ... رسی

و گفته‌اند: ... به اهل آن چیز آنچه ۲ سال تمام کشید.

ظرافت مرد در پایه ادبست نه در پایه ثروت به ~~بزرجمهر گفته~~ بزرجمهر گفته است: هیچ میراثی بهتر از ادب در تا به فرزند خود نگذاشت زیرا ادب در اهل کسب مال است و در جهل سبب اتلاف آن.

و بازار کساد ادبست آنکه ادب نزد اروپاییان هم دارند و اگر واجد ادبست خاصیت به ادب تنها نه خود را آراسته بلکه اثری بر همه آفاق زند

هر چند ~~مطلب~~ قدری از موضوع دور افتادیم چون دانش ظرافت و منافع ادب تا اندازه لازم بود و از ذکر این مطلب فرق ناگزیر بودیم اینک برگردیم با معنی موضوع ادبیات جمع ادبیه ادب گمان نکنند معنی خود یک و این دو یک مختلف و یک هم است اندازه هر چیز است و باید گفته عبارات از هر قاری دیگر گردانی و حسن ملاحظه با مردم ~~اصطلاح~~ و در معنی اصطلاحی لغویات و لغتانی چند آن بیان او را با این افکار و اختلاف در آن داخل شود. برخی گفته‌اند که: ادب هر ریاضت محموده است که انسان را بفضیلتی بیاراید و صفت نیکو در وی پدید بیاورد. (سید رالعلم)

و برخی بر آنند که: ادب عبارتست از معرفت چیزهایی که به وسیله آن احتراز از جمیع انواع خطا توان کرد. و بعضی چنین گفته‌اند که: ادب علمی است که به وسیله آن اطلاع از ظاهر معانی شود بدلالت الفاظ و کلمات. و موضوع آن لفظ و خط است از جهت دلالت کردن آنها بر معانی و منفعتش عبارتست از اظهار مقاصد که در نفس انسانست و رسانیدن آن به نفس دیگر از نوع انسان اعم از آنکه حاضر یا غایب باشد. و آن (ادب) زینت لسان و بیان است و به وسیله آن انسان از سایر حیوانات متمایز شود.

و برخی علم ادب را چنانکه بعضی کرده‌اند ~~تقسیم~~ به: قریب و بعید. قریب معرفت احوال نظم و نثر و از بعید تهذیب عقل و تزکیه قلب. و از زمان قدیم تقسیم کرده‌اند طبیعی و کسبی. طبیعی را گفتی برگزیده‌اند آنست که ~~طبیعی~~ فطری انسان باشد از اخلاق حسنه و صفات محموده مانند حلم و کرم. و کسبی آنست که انسان به اهل علم تحصیل کند. و از قدیم ادب کسبی را به نظم و نثر تعریف کرده‌اند: ادب کسبی معرفت صناعی که به ~~...~~ اسالیب کلام بلیغ در هر یک از حالات خود به اهل آن شناخته شود (علم الادب ص ۵)

در تقسیم ~~...~~ اقسام ادب کسبی اختلاف دارند. ابن انباری گفته است که هشت قسم است و علامه جرجانی به دوازده قسم منقسم کرده و گفته است: علم ادب بر دو قسم است اصول و فروع. اما اصول آنکه بحث در آن از مفردات است از حیث جوهر و مواد و هیئت آن علم لغت است و اگر از صور و هیئت آن است علم صرف. و اگر از جهت انتساب بعضی از آن به بعضی دیگر است در اصالت و فرعیت علم اشتقاق نامیده شود و اگر ~~...~~ در مرکبات است چون آن یا مرکبات مطلق خواهد بود یا مرکبات موزون اما مرکبات مطلق ~~...~~ اگر فکر در آن از حیث ترکیبه و کیفیت تأدیه معانی اصلی است (علم نحو) و اگر افاده معانی ثانوی است با صحت معنی (علم معانی) و اگر کیفیت افاده مراد را است در مراتب وضوح علم بیان است و بدیع در ذیل علم معانی و بیان است. اما مرکبات موزونه اگر موضوع وزن کلام است علم عروض اگر کلام اواخر کلام است علم قافیه خوانده شود.

اما فروع اگر موضوع نویسندگی است ~~...~~ (علم خط) اگر مخصوص به نظم است (علم قرض الشعر) و اگر به نثر است (علم انشاء) و اگر مخصوص نیست (علم محاضرات) که تاریخ نیز جزو آنست.

ان ہنر

غنج ~~iny~~ inyrigue

ابن خلدون   در مقدمه ابن خلدون صفحه ۲۰۶ سکه [illegible] در جلد [illegible] عجم است

عقد الفرید   امثال بزرجمهر جلد ۲ صفحه ۶۲

سال اول
- شاهکارهای پارسی وحید دستگردی شماره ۱۱ کاوه ص ۷
- یک نامه از جهان [illegible] = ۱۱ = ص ۴
- چهار دوره زبان فارسی (بعد از اسلام) = ۸ = ص ۵
- شعر پهلوی [illegible] ۴ - ۵ = ص ۲۴

ابو الریحان   کاوه سال اول [illegible] ص ۷

دقیقی   شماره کاوه اول [illegible] ۴ - ۵ ص ۱۵

بنابرین تقسیم علوم ادبیه یکی عبارت است از دوازده علم ۸ اصلی و چهار فرعی بدین قرار:

۱- لغت، ۲- صرف، ۳- اشتقاق، ۴- نحو، ۵- معانی، ۶-

بیان، ۷- عروض، ۸- قافیه، ۹- خط، ۱۰- قرض الشعر، ۱۱-

انشاء، ۱۲- تاریخ (محاضرات) که از شعرای عرب این دوازده قسم را حسن نظم درآورده:

نحو و صرف عروض بعده لغة ثم اشتقاق و قرض الشعر انشاء کذا المعانی بیان الخط قافیة

تاریخ هذا لعلم العرب احصاء

مسامحتاً اصول علم ادب یا ~~[illegible]~~ که ~~[illegible]~~ عبارت از مجموع قواعدی است که ~~[illegible]~~ شعر

به بیان طرق حسن تألیف و اتقان آن، و فنون خطابه ~~[illegible]~~ قسم را در بر دارد

عامه و خاصه عامه یعنی هر قسم از اقسام تألیفات ادبیه از منظوم و منثور یعنی فصاحت لفظ و بدیع معنی

خاصه وضع شده ~~[illegible]~~ به هر تألیف (تنها به عنوان) ~~[illegible]~~ یعنی رسایل و امثال و غیره

تا اینجا آنچه گفته شد قسمتی از آن راجع بود به تعریف ادبیات در اصطلاح قدما

ادبیات در اصطلاح تجددین

عقاید متقدمین را در تعریف ادبیات ذکر کردیم و اینک شروع میشود به تعریف ادبیات در اصطلاح تجددین. اروپائیان
ادبیات را میگویند علم ادب عبارت از دوری [illegible] کلامی که انسان [illegible]
انسان با آن تعبیر افکار خود قرار میدهد به اصطلاح قلم یا زبان . (دائره المعارف فرید وجدی)
بعضی میگویند ادبیات یا آثار ادبیه عبارت است از تمامی مصطلحات فکریه که به عبارت الفاظ حاصل شود .
یا عبارت است از تالیفات فکری عادی گزیده ترین آثار مشهورترین ادبا و نویسندگان باشد .
اگر با یک نظر وسیع و عمومی با ادبیات نگریسته شود تعریف ادبیات مقتضی است که شامل تمامی مصطلحات فکریه
گردد . زیرا [illegible] تنها فن کتاب است که هر نوع مصطلحات فکریه به اصطلاح آن
محفوظ میشود . [illegible] فن کتاب نیز احدی از ادبیات محسوب بوده و هر چیزیکه مشتمل کتاب باشد
داخل در جزو ادبیات میگردد . [illegible] در صورت نظر با مدلول عمومی ادبیات هر چیز که محسوب اعم
از قصص و روایت [illegible] تاریخ و فنی حتی یک تذکره مرور [illegible] رقم الاعلان [illegible] بالجمله هر نوع مصطلحات
فکریه قلمی ادبیات [illegible] محسوب خواهد شد . (دائره المعارف ترکی)

ادبیات معنی وسیع خود که شامل تمامی آثار قلمیه باشد قابل قبول عموم نیست [illegible] کتب کلمات مخالف
ادب نیز داخل در جزو ادبیات است

ادبیات در اصطلاح تجددین

عقاید متقدمین را در تعریف مرضیع ادبیات ذکر شد اینک مبادرت میشود به تعریف ادبیات اصطلاح
تجددین یا اروپائیان [illegible] اینها نیز غایه کلی ادبیات را
عبارت میدانند [illegible] در عبارت فن
نظم و نثر میدانند [illegible] ادبیات عبارت از آن آثار قلمیه یا بیانات شفاهی اعم از نظم
و نثر که دارای یک حقیقی بوده و [illegible] خواننده را متأثر دارد و یک فرشته [illegible]
اکثر را میدانند که نثریات خود را بتواند در فهم بیانات [illegible] در قرب دیگران جای گیر کند [illegible]

بعضی میگویند ادبیات عبارت از تمامی مصطلحات فکری که در لباس الفاظ حاصل شود .
به تعبیر دیگر ادبیات عبارت از مجموع آثار کلامی یا کلمات [illegible] دیگر ادبیات شامل است
بر تمام آنچه که زائیده فکر و بیان انسان است .
واگر با یک نظر وسیع و عمومی با ادبیات نگریسته شود تعریف ادبیات لازم است که شامل تمامی مصطلحات
فکری شود . [illegible] هر قسم مصطلحات را جمع [illegible] در حیطه ضبط [illegible] و بدون آن
[illegible] فن کتاب [illegible] ادبیات بوده و هر چیز مشتمل باشد داخل در جزو ادبیات [illegible]
خواهد بود در صورت [illegible] هر چیز محسوب اعم از قصص و روایات [illegible] و فنی
حتی یک تذکره مرور [illegible] رقم الاعلان یک نطق عادی نیز در جزو آثار ادبیه [illegible]
خواهد گرفت و حال آنکه ادبیات زائیده یک [illegible] و خیال عالی است [illegible]
در [illegible] تعریف ادبیات چنین میگویند : ادبیات [illegible] اصول واشیاء است که از
گزیده ترین آثار مشهورترین نویسندگان اخذ و انتخاب شده باشد . [illegible] تقسیم ادبیات
لذا اینگونه تعریف ادبیات [illegible] وسیع خود از طرف عموم قابل قبول نبوده [illegible] زیرا که از
روح حقیقت عاری دارد [illegible] خیال [illegible] در جزو ادبیات [illegible]
[illegible] اندازه مخالف [illegible] اولی است لذا ادبیات را [illegible]
[illegible] چنین تعریف کرده که ادبیات عبارت از [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] نبوده و دارای [illegible] باشد .

در ادبیات حقیقت و خیال — دکمه غره جلد ۸ ص ۸۱۳

شعر

شعر در لغت بمعنی دانش و فهم است و در اصطلاح عبارتست از کلام موزون و مقفی. ابن خلدون شعر را
بدینگونه تعریف میکند در ~~[illegible]~~ الشعر
هو الکلام المبنی علی الاستعارة والاوصاف المفصل باجزاء متفقة فی الوزن والروی مستقل کل
جزء منها فی غرضه ومقصده عما قبله وبعده الجاری علی اسالیب العرب المخصوصة به) ابن خلدون
قطع نظر از اینکه وزن و قافیه را از شرایط شعر میداند شعر مستقل بودن هر بیت را نیز شرط میکند. جرجی
زیدان در تاریخ آداب اللغة العربیة میگوید: شعر عبارت از فن جمیل است که توسط آن ادبا [illegible]
[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
[illegible] است — ~~[illegible]~~ [illegible] ورسم
[illegible] و [illegible] — [illegible] تعبیر میکنند [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] است.

شعر

شعر در لغت بمعنی ~~[illegible]~~ [illegible] است و [illegible] عربی نبوده و از لفظ شیر
عبری [illegible] است [illegible] و [illegible] آن [illegible] است [illegible]
~~[illegible]~~ [illegible] است [illegible] است [illegible]
و در اصطلاح عبارتست از کلامی که [illegible] وزن و قافیه [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
ترتیب [illegible] راجع [illegible] و [illegible] و [illegible] است. و بعضی
[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] آن [illegible] شد. [illegible]
[illegible] وزن و قافیه [illegible]
و [illegible] راجع بنظم است [illegible] نظم را غیر از شعر و شعر را
غیر از نظم [illegible] منظوم [illegible] منظوم [illegible]
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ [illegible] عبارت [illegible]
و [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
~~[illegible]~~ [illegible]
شعر منظوم [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ [illegible] است که نظم [illegible] شعر است [illegible] شعر [illegible] منظوم [illegible]
[illegible] طبیعی [illegible] شعر است [illegible]
[illegible] است. [illegible] دیگر شعر ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
[illegible] است ~~[illegible]~~ [illegible]
~~[illegible]~~ اگر [illegible] و [illegible] اشتغال [illegible] و اگر در [illegible]
[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
[illegible] اگر [illegible]

[illegible] شعر [illegible]
واضح [illegible]
~~[illegible]~~ [illegible]

و اگر [illegible]
قصیده [illegible]
[illegible]
اعراب [illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
است که [illegible]
[illegible]

[illegible]

عواطف را تحریک آورد و نیز بیانات ساز با شعر شاعر خود متأثر کرده دیگر کند یا زده

و دوم نگردد — می‌خواهد از اول نگرفته است که شعر او را در قسمت شعر گرفته است بلکه در نگردد

نیست مقصود از آن — ایراد کند که از قبیل شعر ... — و علاوه بر اینها

(۱)

... به خود شاعر نیز متأثر باشد دیگر شعر شاعر غیر متأثر از جای دیگر آورد یا در این

یک برتری یک اثر بدهد که بیان را بنماید و خوش بیاورد ... شنیده و از آن متأثر نمی‌شود

... اما اندازه تأثر شعر به اندازه تأثر شاعر است ... حافظ تأثر دارد و اثر در دل همین سخن را

بیان شرق هم حاجت که حال آنچه نمی‌توان شاعر از شعری که در دیگری هم

ادبی در خصوص شاعر و شعر چنین گفته‌اند: شاعران کسانی که در خفا می‌گویند

در دل بیان لذت خاطر جو باشد با کمک مقصد را بیاره در عین لذت برداره

که با همین طبیعت کرده کند و با وجود ضعف آنها که در دل دارد ... کرده بیان را در میان می‌آورد

ضعف خود گرفته یک نقطه سعادت ... و هم چون خود را از خودی بیخود است ... عالم جامع

در فرط تأثر با زبان یادی که نگذارد ... به مانند زبان ...

که در این پرده با تأثر بخشی باشد آن ... که شاعر آن تأثر را بیان ... داد

و شعر را به بیان ... چه گفته نیست که شعر تصویر حال طبیعت است که خیال آن را تصویر کند

و به لطف الفاظ شعر آن را به جهد بیاورد. ... حقیقت ... ترشح ... است

... و با لطف و ... به ترکیب این ... تحقیق ... علمی قرار داد

از این کند بر ... شد و ... این شعر خواهم را ... به دقت بخوانیم:

هر یکی از آن نقش خود بر آب زدیم که خراب کم نقش خود بر شدن ... لطیف که

از ترکیب این کلمات بر دل با یاد ... لطف ... پیدا آورد شده است.

(۱) قبل از فوت خود ایشان ... به ... خوش ... دل ...

انتقاد از ادبیات ایران

جمعی نسبت به ادبیات ایران بدبین هستند و وقت خود را [illegible] زحمت نمیدهند که ببینند چه چیز است خارج از دایره
ادبیات فرض کرده نسبت به آن حاجت بتفحص ندیده اند و یکی از علل انحطاط اخلاق ایران را به [illegible]
همین طرز و سبک ادبیات میدانند. دلیلشان این است که میگویند ~~شعرای ایران [illegible]~~
بهترین شعرای ایران بهترین آثار خود را [illegible] کرده اند که با طبع مردمان بد اخلاقی است
شده و شکسته امیری یا وزیری را تعریف میکنند به اندازه از جاده حقیقت منحرف شده راه اغراق می پیمایند
می نمایند که نفس ممدوح در [illegible] ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ [illegible] خود را فوق مراتب بشریت تصور کنند و کمال [illegible]
خودرائی بدون اجازه او [illegible] نفس ممدوح است. مدح الدین خادم ایشان است و با [illegible]
و زمان در کف فرمان ممدوح واقع شده [illegible] از شراب و هم [illegible] تمامی مراد های
عالم و خواص [illegible] را به [illegible] میدهند [illegible] ~~[illegible]~~ را که [illegible]
بنی راع را مثل چوبان را [illegible] خسرو را ملکی [illegible] وداد و [illegible] را [illegible]
با کمال در موضوع عشق [illegible] که ممدوح بد اخلاقیرا در عروق جوانان مملکت تزریق کرده و [illegible]
افکار را به پرتگاه [illegible] سوق میدهند. ~~[illegible]~~ این است که
ادبیات ایران ~~[illegible]~~ [illegible] [illegible] در اخلاق [illegible] شده و در وجود
با [illegible] خیالات [illegible] کنند یا [illegible] که هر [illegible] جامعه [illegible]
ضربه مهلک است

انتقاد از ادبیات

ادبیات ایران با آن همه مزایائی که دارد در نظر بعضی [illegible] نقایص است [illegible] اگر
مردم [illegible] قبل [illegible] ادبیات ایران را [illegible] دانسته و خارج از دایره ادبیات میدانند
و [illegible] میگویند که عامل موثر بر انحطاط اخلاق ایرانیان همان ادبیات ایران است. دلیلشان این است
که میگویند بهترین شعرای معروف ایران که [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] بوده [illegible]
غالبا در مدح [illegible] تعریف [illegible] کرده اند مدح — [illegible] و تعارف.

که [illegible] [illegible] مردمرا دعوت بخلاف از حقیقت کرده اند [illegible] مدح [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بزرگان [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] شعر انوری:
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]. [illegible] [illegible] شراب [illegible]
[illegible] و [illegible] شرط بدان دانسته اند. ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] تزریق کرده اند و [illegible] مردم را [illegible] [illegible] و [illegible] کرده اند
و [illegible] دست [illegible] [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] کرده ~~[illegible]~~
رجحات [illegible] ایرانیان [illegible] [illegible] کرده اند.

[illegible] که از نقطه نظر ادبیات ایراد گرفته میگویند ادبیات ایران [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ~~[illegible]~~ در [illegible] [illegible] بودن [illegible] است [illegible] [illegible] تقلید [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] تنزل ادبیات ایران را [illegible] [illegible]. [illegible] [illegible] در موضوع
ادبیات ایران [illegible] میگوید: «ادبیات ایران [illegible] عبارت از [illegible] است». [illegible]
موضوع در [illegible] بوده است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و برای [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] را تقلید [illegible]. [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صرف [illegible] آن [illegible].

شافع و مصرات این ابیات معلوم میشود: شعرای دوره اول به جای بیان تفکرات عظیم معارف بشر
تنها خیالات خودشان را بصنعت ظاهر بیان ورزیده و شاهکارهای حقیقی از خود یادگار نگذاشته‌اند. و لی
مبدأ این سبک فرق العاده ~~تفکرات بر جسته~~ ابراز تفکرات نمود زیرا بدون تصنع اهل زبان
حضار صحبت ملکی نمی‌شد و تصنع هم در آثار ایرانیان اثر کرد و این است که در نتیجه [illegible]
در ابیات حکم ~~[illegible]~~ ترادید نزد صنعت بوده و اینها الی هر جا رسید تغییرات غیر قابل تسلیم
باندازه زیاد شد که سبب نفرت و اکراه گردید. (۱)

اگر هم ~~[illegible]~~ موضوع تنقید ادبیات ایران بر موضوع
خیلی مهم بوده و محتاج شرح و بسط مخصوص است ولی [illegible] تا حدی باید راه اختصار
پیش گرفته نظریات خود را فقط با برادات طرفین اجمالاً [illegible] ذکر کرد.

~~[illegible]~~ قسم اول که ادبیات ایران را [illegible] از نقطه نظر اخلاقی قابل توجه نمیدانند قدری
طرف افراط را الزام کرده‌اند زیرا ادبیات مستقیماً با اخلاق مربوط نیست. ادبیات خیر و نیکی‌ها
و اخلاق حمیده [illegible] یک شاعر معتقد را [illegible] انگیزند که [illegible] تقدیرات خود را هم منظور به تقدیر
نماید [illegible] موضوع خیالات ~~[illegible]~~ مربوط یک امر [illegible] شروع [illegible] برای
[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
[illegible] تقدیر کرده‌اند که [illegible] را [illegible]
[illegible] در آن [illegible] و دیگری [illegible] را [illegible] هم [illegible]
[illegible] صنعت در [illegible] قدرت [illegible] خواهد کرد
نه موضوع اخلاقی آن. ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ [illegible] موضوع [illegible]
[illegible] تقدیر [illegible] قدرت [illegible] موضوع [illegible] الزام را
[illegible] در [illegible] تقدیرات [illegible] ادب خواهد بود.

پس نباید ادبیات ایران از جهت اینکه راجع به تهذیب اخلاق کمتر شده از جمله ادبیات [illegible]
و باید ادبیات را از نقطه نظر شعر شناسی مطالعه کرد نه از جهت اخلاق. با اینکه [illegible] از شعرای
ایران راجع به اخلاق [illegible] و قطعات عالی سروده‌اند [illegible] شعرای [illegible] در غزلیات
و قطعات [illegible] آثار [illegible] کرده‌اند. (۱) ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ ولی [illegible] اغراق که در مدح [illegible] کرده‌اند این قسمت را چون [illegible]
[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
[illegible] این قسمت [illegible] دارای [illegible] ادبی [illegible]. برای [illegible] تقلید [illegible]
تصور [illegible] که [illegible] این است که شعرای ایران [illegible] اخلاق [illegible]
[illegible] که ادبیات را [illegible] از نقطه نظر [illegible]
باشد. [illegible] که [illegible] اگر موضوع ادبیات ایران [illegible] تهذیب اخلاق [illegible]
تاریخ [illegible] را [illegible].

اما قسم دیگر که ادبیات ایران را [illegible] دانسته و [illegible] اول را [illegible]
و [illegible] ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ [illegible] تقلید است [illegible] در [illegible] طبیعی بوده
[illegible] است [illegible] تقلید [illegible] تقلید [illegible]
[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] صورت [illegible]
[illegible] تصنع [illegible] اگر [illegible]
~~[illegible] تقلید [illegible] ادبیات [illegible]~~
~~[illegible] ادبیات [illegible]~~
[illegible] خواهم کرد.

(۱)
[illegible] قرار [illegible]
~~[illegible]~~
[illegible] محیط باید
[illegible]
[illegible]
[illegible]
~~[illegible]~~
[illegible] محیط [illegible] ادبیات را
~~[illegible]~~
[illegible] تاریخ ادبیات
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ خواهم کرد

تاریخ ادبیات

در تاریخ ادبیات غرض از ادبیات بیان ادبا مختلف رجوع است و هر کس بنوعی معنی کرده اند بعضی
تنها به تاریخ علم و ادب منحصر دانسته و برخی سایر علوم را بر آن افزوده اند جماعتی منظورشان از تاریخ ~~ادبیات~~
ادبیات شرح حال ادبا و شعرا و سیر آنها را منظور کرده اند و برخی زیده ای در کتاب نفیس خود تاریخ الآداب
اللغة العربیة علم ادب را تقریبا شامل تمامی انها میداند و ~~گاه~~ [illegible] تاریخ ~~ادبیات و تاریخ ادب لغت~~
~~و ادب لغت تاریخ ادب لغت تاریخ علوم یا تاریخ آثار منقول ابنا آن و نتایج قرایح آن است~~ .
که هر قومی دارای یک تاریخ عمومی است که شامل است بر تاریخ سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و علمی و ادبی
تاریخ سیاسی از لشکرکشی و دعوا و فتوحات و شکست های آن با ذکر رجال و علل بحث میکند تاریخ اجتماعی
از ترتیب زندگانی و اخلاق و عادات آن ملت بحث مینماید تاریخ اقتصادی از تاریخ مالیه و ثروت
و احوال زراعی و صنعتی آن بحث میراند . و به همین ترتیب است سایر اقسام تاریخ و تاریخ ادبی یا علمی
تاریخ ملت را از حیث علم و ادب به تحت نظر آورده و تدقیق مینماید و حال شعرا
و ادبا و علما و حکما و ~~[illegible]~~ آنچه تدوین کرده ~~[illegible]~~ شده از اثرات قرایح
و نتایج افکار و عقول آنها در کتب ملت ایجاد و در ارتقاء علم و سایر فنون [illegible]
تاریخ عمومی اگر شامل تاریخ ادبیات نگردد عبارت خواهد بود از تاریخ حرب و فتح و خونریزی
و غلبه و [illegible] ~~[illegible]~~ در صورتیکه ممکن است فهم حقیقت ~~[illegible]~~ یا اساس
تمدن و بنیان ~~[illegible]~~ [illegible] بر روابط مطلع شدن از تاریخ ادبیات آن ملت پس تاریخ ادبیات
[illegible] تاریخ ضروری است برای تاریخ عمومی ~~[illegible]~~ به هر کدام اسباب و حوادث را با علل واقعی
و حقیقی آن بیان میکند اگر تاریخ یک ملت را تا [illegible] اهم [illegible] احوال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی
~~[illegible]~~ و ادوار آن را برهم بزند واتفاق علل اصلی در باب ترقی و انحطاط [illegible] تاریخ
ادبی آن ملت است و [illegible] شده است به آن دو انحطاط مرتفع شود .

ادبای گذشته تقریباً تاریخ ادبیات را ترجمه حال و سانحه یا تمامی شعرا و ادبا پنداشتند
و از همین نقطه نظر بوده است تألیف تذکره الشعراهای موجوده که اگر دقت ارزوری
تدقیق به تحت مطالعه آورده شود غیر از یک ترجمه حالی انهم ناقص و بی ترتیب هرچه
دیگر را حاوی [illegible] نیستند و چون [illegible]
این است [illegible] در کیفیت احوال و فراوانی ادبی آثار آن تذکره [illegible] و [illegible] احوال عادی
آنها یک [illegible] دعاوی [illegible] در میان سجع و جناس گم شده
این است که تمیز دادن ماهی اتکاء و غیر اتکاء از روی آن شرح حالها امری مشکل و مسلم غیر ممکن است
تا چه رسد بکشف حقایق دقیقی که حاوی شعرا در بردارند و تذکرهها یکه تنها دارای
ترتیبات فرقه هجری [illegible] دارای یک قسمت فنی و علمی نبوده جز از یک مجموعه توصیف تا
[illegible] منتخبه که گذشتن بصدارت قناعت کرده اند.
تاریخ ادبیات [illegible] تاریخ نگاری نیز غیر از تاریخ تمدن است [illegible]
حسیه و فکریه [illegible] اگر [illegible] انجام [illegible] بطور
تحقیق انقلابات حسیه و فکریه و تکامل مدت دماغیه و روحیه یک ملت را که در مراحل حیات بعدیده
گذرانده به فهم و اسباب ارتقاء و انحطاط آن ملت را [illegible] کند [illegible] با هم
لازم است که ادبیات آنها را از ابتداء و انتها با دقت کامل مطالعه نمائیم برای بدست
آوردن یک فکر صنعتی و ادبی تجربیات صنعتکارانه لازم است نه نظرهای سطحی.
با هر آثار [illegible] صنعتی از نسخه مختلفه [illegible] ساله مختلفه را [illegible]
[illegible] و خطوط مشترکه آنها را کشف و تحلیل نمائیم و کدام تنها در دایره
وضعیات [illegible] حوادث [illegible] ادبیات [illegible]
[illegible] نقد کردن [illegible] تذکره نویسان گذشته است که [illegible] روح [illegible] آثار
و اشعار [illegible] گذرانده [illegible] مدت زندگانی [illegible] ادبا [illegible] شاعر [illegible]
[illegible] اند [illegible]
[illegible]

در میان مجموع مصادرات ادبی یک دوره بالمجموع افکار و عقاید و احساسات آن دوره
یک نسبت تامی موجود است. [illegible]
[illegible]
[illegible] ادبیات هر دوره را با احوال آن دوره علم ارتباط
خاص [illegible] و هرگونه تأثیر خالی نمی ماند. هیچ اثر ادبی را سراغ نداریم که [illegible]
یک زمان معین و یک محیط معین نباشد. هر اثر ادبی اغلب اوقات خود را از محیط اخذ و اقتباس
میکند [illegible] محیط را [illegible] تأثیر واضح [illegible]
احساسات زمان گذشته را هیچ چیز [illegible] از ادبیات [illegible]
و هر شاعر در مجموع قصاید و غزلیات و قطعات خود کیف زمانی را که در آن زندگانی [illegible]
با بهترین وجهی بما ارائه میدهد [illegible]
[illegible] کات [illegible] و آثار [illegible] و طرز
ترتیب آنها یک مدت دقیقه بارز زمانی است که در آن گذرانده اند
[illegible] تاریخ ادبیات یک [illegible] حیات اجتماعی و صفحات تکاملی آن است
[illegible] هستی و فکری یک [illegible] دوره ترقی و توقف و انحطاط [illegible]
آن [illegible] در مجموع ادبیات آن دوره خوانده شود. [illegible] ادبیات
زاده محیط و دوره خود [illegible] که گفته اند: «ادبیات [illegible]
که در هر دوره بتقدیر [illegible] دوره را ظاهر میسازد» مسلم است که هر انقلاب سیاسی و هر تبدیل
و تحول اجتماعی افکار جدیده را [illegible] که شعرا نیز از آن افکار [illegible]
جدیده [illegible] شعرای هر دوره
نیست با [illegible] در دوره [illegible] کرده اند [illegible] که [illegible] و جدال [illegible]
اشعار [illegible] است [illegible] شعرا طرز زندگی [illegible] یک روح
[illegible] از اشعار آنها [illegible] صفحه [illegible] قسم اعظم اشعار
در هر [illegible] گفته شده.

در زمان قاجاریه یک دوره غفلت و انحطاط [illegible] را [illegible] معارف می‌بینیم . و با بعد از آنهم

آنجا که کتاب [illegible] و محتاج همکاری شرح و بیان نیست [illegible] آثار بعد از مشروطیت است هم بیدار شدند ایرانیان

که قبل از مشروطیت راجع به وطن و ترقی مملکت و خیانت دولت [illegible] و بیدار [illegible] برای وطن

شعر می‌سرودند ولی از این انقلاب [illegible] یک سلسله افکار جدیده در مغزها جای گرفته و شعرا نیز با طبع

تغییر [illegible] ملی و وطنیات [illegible] از آنجائیکه این انقلاب [illegible] که دوره ضعف

ایرانیان بود [illegible] این است که اشعار [illegible] [illegible]

ایرانیان است . [illegible] اصلاح ادبیات اصلاح محیط لازم است [illegible] محیط [illegible] اصلاح

نشده ادبیات هم اصلاح نمی‌شود و از آنجائیکه ادبیات ایران [illegible] با محیط اخلاقی و سیاسی

و [illegible] باید محیط [illegible] ادبیات را

پس لازم است تاریخ ادبیات [illegible] شروع کنیم [illegible] یعنی نوشتن تاریخ ادبیات از ادوار قدیمه تا عصر حاضر .

تاریخ ادبیات ایران را ما به دو قسمت مهم تقسیم می‌کنیم دوره قبل از اسلام و دوره بعد از اسلام

دوره قبل از اسلام [illegible]

به دو قسمت تقسیم می‌شود دوره قدیم اول از اقدم ازمنه تاریخی تا سال ۳۳۱ ق م

~~[illegible]~~ ثانیاً دوره اختلاط ادبی از ۳۳۱ ق م تا ۲۲۶ میلادی

ثالثاً دوره قدیم دوم از سال ۲۲۶ م تا سال ۶۵۰ م

دوره قدیم اول از قدیم‌ترین ازمنه تاریخی تا ۳۳۱ ق م یعنی تا سال [illegible]

[illegible] تاریخ ادبیات ایران در این دوره [illegible]

[illegible] که از روی [illegible] عقیده [illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible]

۱ـ شعر [illegible] این است که شعر [illegible]

[illegible] شعر [illegible] کرده شعر [illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] حوادث [illegible]

[illegible]

[illegible] خیر خواه و بدخواه برای [illegible]

[illegible]

[illegible] از این ادعیه [illegible]

~~[illegible]~~

[illegible]

شعر [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] شعر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible]

~~[illegible]~~

[illegible]
دادن این [illegible] به [illegible] آنان در حال تأثر از هیچ محرکات خود بدون
اراده یک ترتیب و ارتباطی پیدا شده در موقع گرفتن تأثرات آنان بعضی [illegible] آرام نشسته
از جای خود هستند با حال عصبی پاهای خود را زدن [illegible] و اگر کسی این حرکات غیر ارادی را
در یک حالت عادی بیند خواهد دید که این خطرات خیلی [illegible] بوده است

در [illegible] صدا و ادای [illegible] بدان [illegible] هیچ یک [illegible]
پیدا [illegible] و بدون [illegible] در آن [illegible] پیدا [illegible]
[illegible] . [illegible]
[illegible] . [illegible]
[illegible] . [illegible]
[illegible] . [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و ادبیات
[illegible] است که [illegible] این [illegible] است
از آن جدا [illegible] است . [illegible] ادبی [illegible]
[illegible] ایران [illegible] اول [illegible]
[illegible] است [illegible]

اگر چه این خبر از طرف [illegible] است [illegible]
[illegible] قدرت [illegible]
که [illegible] است . [illegible]
[illegible] و این [illegible] برای
[illegible] برای [illegible] در ایران

نیز شده بوده است با نام [illegible] از [illegible] ملت در ایران شعر گفته است
[illegible] و هر دو ره [illegible] کرده است که این [illegible]
شعرا [illegible] پیدا [illegible] ایران با وجود داشتن
[illegible] هرگز [illegible]
[illegible] و ایرانیان امروز [illegible]
از [illegible] کرده است [illegible]
[illegible] که تفصیل آن را ذکر کنم.

عروض

ایرانیان چون در ادبیات [illegible] عالم بوده و خودشان [illegible] را [illegible]
قدرت [illegible] این است که [illegible]
[illegible]
[illegible] نجوم و علم [illegible] ایرانیان
رواج [illegible] ایرانیان [illegible]
[illegible]
[illegible] را دارا [illegible] خط [illegible]
برای [illegible] داشته

دوره قرون وسطی

دوره قدیم ... از سال ۲۲۶ تا سال ۶۵۰ م. یعنی از
از ابتدای تأسیس دولت ساسانیان تا غلبه عرب.

اگرچه در این باب هم از پیشینیان ایران ... و قدرت خود با دست آورده و ... تاریخ
... برای خود ... کرده ولی با تبدیل ... ایران ... تا ...
کرده در اخلاق و عادات ... و تمدن ... خود را ...
... اگر ... از ... این دوره بود باز
چنانکه ... حکیم بزرجمهر ... اقوات ... در
هم ... اخلاق ... که روح ایرانیان را ...
روح ... که ... چون ... این دوره
ادبیات ... و تاریخ ...
...

چنانچه ... در دوره ... قدیم ...
... ساسانیان ...
این ...
... چون ...
...
...
...

که در حقیقت ... یک دوران ... ایران ...

دوره انحطاط

هجوم قوم عرب یا انحطاط ایران شروع می‌شود از سال ۱۳۲ ... تا سال
۲۰۶ بعد المیلاد. ...

این دوره که ... از ...
ایرانیان فراهم آورد ... ایران ...
... در زمان ... ایران ... که در ...
به ...
ایرانیان ...
...
... دوره ...
...

... دوره ... ایران ...

زکریای قزوینی که در اواخر قرن هفتم هجری در خصوص [illegible] به سکه‌ای که برای خسرو شد داده‌اند در پیشگاه
شاه میخواندند و قدرت عمومی نیز رواج شعرگفتن در آثار یکسند

از همه سکه و جوانمردی دوره ساسانیان چنانچه هیچکدام دیگر متعلق دورهٔ اسلامی و غیر اینها است
که [illegible] اگر دورهٔ ساسانی شاید دست بر آنها از اینجا در زبان نیست ایشان را
[illegible] قافیه‌ی قدیم فارسی
قبول زیرا ایران در دورهٔ جمشیدی عرب چنانچه تواریخ دیده اثر ادبیه شعر را کاملاً خاتم شده‌اند که به ما نرسیده
[illegible] در نظیر دست اسلامی ادبیات نیز [illegible] چنانچه کتابهای ایشان
ازین رفته و معدود از کتب معلوم است که گفت [illegible] و سایر منشآت آن عصر که
حیثیت فنون ادبی در نظر از کتب دست یافته شاعر نبوده‌اند . و مؤید این مطلب است که قول تاریخ سیستان :
(۱) «تا به روزگار یعقوب کسی شعر پارسی نگفته بود و اگر گفته بودند به زبان پهلوی بود و تازی خواندندی»

رجوع شود به صفحه ۱۲ شماره (۲) سال دوم کاوه

(۱) مجله ایرانشهر ۱–۲ ص ۶۹ سال ۲

صاحب لباب الالباب و المعجم چند جا از اشعار دوره خسرو دوم پرویز منتخبه چنین نوشته‌اند که اهالی فرس از شعر بی‌بهره
نبوده هیچ وجه قطع نظر از اینکه خود هیچ نیز غالبا اکثر ترتیب مراعات قوافی [illegible] سطر شود و زنانه ادبیات حفظ
پیدا کنند [illegible] در تاریخ اسلام شعر فارسی قدیم‌ترین نیست و اگر این قصیده صحیح است که بهرام گور در زبان فارسی
شعر گفته است این سطر شعر به بعض [illegible] و جوانمردان دوره پیش [illegible] دو رکعت بهرام شاه بوده که مبدا ایجاد
شعر به نام شده چنانچه محمد عوفی در باب اول باب سکه‌ای اگر اورا (بهرام گور) شعری بوده است [illegible]
دانشمند معروف است و نیز دیگر کتابهای سری پارسی و عربی او مقصود آن در مطالعه او در دوره [illegible] و در آنجا
اشعار نوشته یاد کرده است که از آن جمله این است اول) بعد چهار بیت از آنکه ربا و از برزنیه که بیت آن را
مادر خود ختم سخن می‌نماید [illegible] که ختم شعر بهرام [illegible] فارسی گفته
[illegible] . و بعد از این دو شعر فارسی سروده او : «منم آن شیر ژیان و منم آن ببر یله
نام من بهرام گور و کنیتم بوجبله» که بر یکی از اول کس که نظم گفت او بود و در عهد پرویز
فرا و خسروانی که انشاد به وجه درست است و [illegible] نیست که از وزن شعر و قافیه و مراعات نظایر آن دور است
بدان سبب قرضی بیان آن کرده نیامد .
اگر درست تاریخ در کتب محمد عوفی یا دیگران راجع به زبان خود ادا شود [illegible] سطر شود که [illegible] شعر بوده
ولی نه به صورت اشعار امروزی .

ب

خوانندگان اشاره شد از دوران ساسانیان کتابهای بسیاری مانده است و از آنجمله بود کارنامه اردشیر بابکان و یادگار زریران. غیر از اینها نیز کتابهای دیگری نیز باقی مانده است که بعربی ترجمه شده‌اند:

الف کلیله و دمنه که مترجمین عرب از فارسی ترجمه کرده‌اند و اصل فارسی آن در هزار افسانه (؟) رفته است. ب خداینامه معروف که بامر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی دانشوران تألیف کرده و حاوی تاریخ پادشاهان ایران و ابن مقفع آنرا ترجمه نموده است که این کتاب مانند اصل از دست رفته است. ما اسامی کتب که بعربی ترجمه شده و فعلا از آنها اثری نیست ذیلا نقل میشود با اسامی مترجمین:

۱	کتاب رستم و اسفندیار	جبلة بن سالم
۲	بهرام شوس	= =
۳	خداینامه (فی السیر)	عبدالله بن مقفع
۴	آیین نامه	= =
۵	کلیله و دمنه	= =
۶	مزدک	= =
۷	التاج فی سیرة انوشروان	= =
۸	الادب الکبیر	= =
۹	الادب الصغیر	= =
۱۰	کتاب الیتیمه	= =
۱۱	هزار افسانه	ترجمه‌اش ذکر نشده
۱۲	شهریزاد مع پرویز	= =
۱۳	الکارنامج فی انوشروان	= =
۱۴	دارا و الصنم الذهب	= =
۱۵	بهرام و نرسی	= =
۱۶	هزار دستان	= =
۱۷	الادب والحیله (؟)	= =

۱۸ سیر ملوک الفرس (و این غیر کتاب خداینامه است) که او یک کتاب نیست بلکه چند کتاب است که یکی از آنها را محمد بن جهم البرمکی و دیگری را زادویه بن شاهویه اصفهانی و دیگری را محمد بن بهرام بن مطیار الاصفهانی ترجمه کرده‌اند.

دوره بعد از اسلام

دولت ساسانی که در سال ۲۲۶ میلادی در سایه همت اردشیر بابکان تأسیس شده در ایام
[illegible] سال با کمال اقتدار حکمرانی کرد، این دفعه در مقابل حمله اعراب تاب مقاومت
نیاورده در سال ۶۴۱ میلادی در جنگ نهاوند سقوط کرده و در سال ۶۵۱ بواسطه
قتل یزدگرد سوم آخرین دقایق حیات خود را خاتمه داد. این شکست عظیم که ایرانیان را از عرب رسید
[illegible] بواسطه سستی و فسادی [illegible] بود که در حیات دینی و اخلاقی و لشکری ایرانیان راه پیدا کرده بود و [illegible]
در تذبذب و تزلزل [illegible] از هجوم [illegible] عرب [illegible] از انقراض دولت ساسانی [illegible]
عقیده [illegible] این بود که [illegible] دین زرتشتی و سلطنت ایرانی با فنا رسیده است. [illegible]
ایرانیان [illegible] دولت ساسانیان [illegible] هرکس [illegible]
تاریخ معتقد است که [illegible] موضوع [illegible] است [illegible] که ایرانیان
در آن عصر [illegible] اهمیت خود را از دست [illegible].
[illegible] ایران [illegible] خط و رسوم
[illegible]
[illegible]
[illegible] از اوامر [illegible] تاریخ [illegible]
[illegible] ایرانیان [illegible]
[illegible] حقیقی ایران را [illegible] تاریخی و ادبی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در احوال روحیه ایران [illegible]
عربها [illegible]
[illegible] ایرانیان [illegible] اسلام [illegible]
در آن [illegible] قبول اسلام [illegible]

و او طلب نمود دین اسلام را [illegible] در اندک مدتی اغلب نقاط ایران [illegible] تدریجاً دین
اسلامی شدند. تا زمان [illegible] که در سال ۶۵ هجری [illegible]
عراق به خط پهلوی نوشته می‌شد [illegible] به عربی تبدیل کرد [illegible] که خط پهلوی [illegible] از بین رفت
[illegible] زبان [illegible] ایرانیان [illegible]
[illegible] لغات عربی [illegible]
[illegible] ایرانیان [illegible]
[illegible] زبان خود را ترویج [illegible]
شروع [illegible] به تقسیم ادبیات ایران در دوره بعد از اسلام به [illegible] عصر:

۱ — عصر [illegible] از زمان [illegible] ۱۲ هجری [illegible]
۲ — عصر طاهریان و سامانیان تا زمان غزنویان
۳ — عصر غزنویان و سلجوقیان تا زمان مغول
۴ — عصر مغول تا [illegible] صفویه
۵ — عصر صفویه تا [illegible] قاجاریه
۶ — عصر قاجاریه تا [illegible] دوره مشروطیت
۷ — دوره مشروطیت ایران از زمان قاجاریه

عصر قدرت ادبا

این دوره شروع می‌شود از سال [illegible] هجری [illegible] تا زمان تسلط
صفاریان سال ۲۵۳ [illegible] تاریخ قریب [illegible] سال از ادبیات ایران [illegible]
[illegible] زبان فارسی و ادبیات آن [illegible] برای خود [illegible] کرده [illegible]
[illegible] وقایع که در آن گذشته [illegible]
[illegible] ایرانیان [illegible] قدرت [illegible] که از روی آن حکم [illegible]
تاریخ ادبی ایران در این دوره [illegible]
[illegible] فارسی است [illegible]
[illegible]
[illegible] خواهم کرد

علت اینکه از ایرانیان در این دوره اثری باقی نمانده و اگر چیزی گفته یا نوشته‌اند [illegible] این است
[illegible] اسلام [illegible] ایران [illegible] استقلال این مملکت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]

[illegible] ۱۳[illegible]

[illegible]

[illegible] در این دوره [illegible] اقوام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کرد.

[illegible] در سال [illegible] [illegible]
[illegible] خواهم کرد [illegible]
[illegible] خواهم ساخت (۱)

[illegible] (۲) [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ادبیات
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

(۱) [illegible]

(۲) [illegible]

بر این مناسب بشمر که [?] دیگر که شاید در دیوان مروان حمار منسوب به ابو حفص سغدی
سال ۱۳۲ هجری باشد نوشته که این هم اگر قرینه Clément Huart
معاصر راست یعنی یک انتقام بوده که ایران از عرب‌ها فتح کرده و لا غیر که ... بود.

ایرانیان در این زمان اندک اندک بحال آمده و دولت‌ها بنام سرداران شده رفته رفته بروح ایرانیت در لشکر خلافت عباسی نیکی کردن آغاز نمودند و به عبارت ساده‌تر معروف بر اینکه عادات و رسوم ایرانی دیگر در بغداد هم نمایان شد. قبل این اتفاقات بجز یکی خلفا را مثل مکه به خیمه دیگر شد دارایی و ایران ... که ده ... رنگی خلفا کرده بودند. و در حقیقت خلفای عباسی کنت ایران ... و مجبور شد صدسال را بپرورده ارزانی و هم اکنون شعراء نفعی برای تکیه تو ... رفته رفته از اواخر قرن دوم در میان ایرانیان که از اول دیوان بیرون ...

یک قطعه دیگر در زبان فارسی ... بعد از اسلام شعر پرورده شده و فقط دردست است با فارسی امروزی تباین و تفاوتی ندارد و اگر در رنگ و اصطلاحات و کم اندک تفاوتی ... عصرها با هم دیگر دارند در این هم هنوز هست که در شعر زیرا زبان شعر هیچ تفاوت کرده است و همه زبان گفته اشعار شعرای دوره قدیم با فارسی تر لفظ اشعار رسا معنی است. ... حتی عبارات قصاری که در قرن اول هشتم هشتم در رنگ عرب و داخل شد آنها نیز مطابق با فارسی امروزی است و از شعریات به ان که آنها ... شاید زیرا که در موقع حمله قرن اسلام زبان عربی ایرانیان بهتر بوده و رفت عرب‌ها بهتر ... باشد ... حال ... جنس است زبان عرب با فارسی بسیار کم امتزاج یافته است نه بهتری ... الا در ... [?] زبان اهل خراسان بیشتر از ... همان زبان امروزی است بهتری فالعیش تر ده است و برای زندگی تراکب ذوق و دیدن شعر در قرن اول هجری ... قطعه منظری را اقتباس از تاریخ ده و ۵۰۳ رساله‌ای کاره نیم ... در ... ... در ...:

قطعه اول در زمان ... معاویه و ... عباد ... زیاد بود ... ابن زیاد ... سکوت ... ما در گاه ... بریده شعر ... شاعر ... در ... او ... جهت ... مکرر ... رسید ... ... تا ... از ... بخشیده ... ... و ... سرها ... ... را ... برای ... ...

در خرابات دین در صدد از زادوات ابن آبه و نحت با ... که بزبان ... آن طلب ... ...
هجو او ادای و ... تا ... حکم ... تا ... با ... برد ... بعلاوه دیگر ... که نحت ولیکن ... ابیات ... هم
اجازه ... قرارت ... داد و ... از ... یافته ... از شهر ... تبعید ... و ... آل ... زیاد را ... گرد
تا اکنون ... دیگر کرده و در بصره بزندان افکند بر ارکان ... از ... بیر ... ...
فرمان ... تا او را نبید ... بشرم ... نبید ... اگر ... روان کرد ... و ... دیگر و ... در
باوی ... بیکی ... [?] و دیگر جای بصره گردانیدند که کودکان در ... خونیز ... و ... ...
شکسته ... ... ابن مفرغ ... آب است نبیذ است، عصارات زبیب است
سمیه روسپید است.

قطعه دوم طبری در حوادث سال ۱۰۸ گوید که در همین سال اسد بن عبدالله القسری
به ختلان لشکر کشید و از خاقان ترک شکست خورده با حال شکسته بر بلخ گرفت
اهل خراسان درباره وی ابیات ذیل را گفته کودکان در کوچه‌ها می‌خواندند:

از ختلان آمذی، برو تباه آمذی، بیدل فراز آمذی،

و باز طبری در حوادث سال ۱۱۹ با اندک تفاوت میگوید:

از ختلان آمذیه، برو تباه آمذیه. آبار باز آمذیه، خشک و نزار آمذیه.

این دو قطعه فرق ... واضح ... [struck] که زبان فارسی از زمان قدیم زبان فارسی
امروز است و زبان ... هیچ ... در ... مدتی ... در ... عبارات فارسی هر دو
اگرچه با قواعد شعری ... شعر ... لطافت که ... ندارد ولی ... کلام موزون را
اثبات ... [struck] قطعه ... که در ... از ... عرب در قرن اول هجری
شعر فارسی ... را ... خیلی گفته شده ... که ... مشوه و لی ... تحقیقات
عصر ... از ... باشد.

آل ابو الساج

یوسف بن ابو الساج برادر دیوداد بن یوسف معروف به ابن ابو الساج است و داود سر سلسله آل ابو الساج بوده که در اواخر قرن سوم در آذربایجان حکومت میکرده و در اطاعت خلفا [illegible]

اولین شاعر ایران

در اینکه اول کسیکه پس از غلبه اسلام در زبان فارسی شعر سروده که بوده میان اهل فن اختلاف است بعضی ابو حفص
برخی ابو العباس مروزی و جماعتی رودکی را اولین [illegible] میدانند
اما راجع به ابو حفص صاحب مجمع الفصحا میگوید: در علم [illegible] [illegible] گر [illegible] [illegible]
او [illegible] بوده است.) و شعری که از او نقل شده این است: آهوی کوهی در دشت چگونه دودا
یار ندارد (و بی یار) بی یار چگونه رودا. چون شاعر بودن ابو حفص حکیم بن احوص
سغدی بتصریح صاحب [illegible] المعجم که تذکره را [illegible] در حدود سال ۳۰۰ هجری [illegible] است
[illegible] است او را میتوان شاعر اول گفت و فقط [illegible] یک شعر [illegible] [illegible] نشنیده که [illegible].
و آنانکه رودکی را اولین شاعر ایران میدانند [illegible] [illegible] شاه [illegible] است [illegible] غلط بودن
این عقیده بسیار واضح است [illegible] [illegible] [illegible] است الا اینکه
بگوئیم او اول شاعری است که اشعار [illegible] مدون شده است.
در باره ابو العباس مروزی که خواجه [illegible] [illegible] صاحب مجمع الفصحا [illegible] که در سال
در سال ۱۷۰ بخراسان رفت خواجه ابو العباس مروزی که در زبان فارسی [illegible] شعر گفت
قصیده [illegible] [illegible] آورده [illegible] [illegible] [illegible] ۲۰۰ [illegible]
در [illegible] کتاب تاریخ [illegible] در ۱۷۳ [illegible]. در قصیده [illegible] این است
[illegible]
[illegible] تاریخ که در مجمع الفصحا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در کتاب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible] مجمع الفصحا
[illegible] در [illegible] [illegible] کتاب [illegible] [illegible] است [illegible]
کتاب [illegible] است [illegible] [illegible] الالباب [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] که کلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] این مسئله [illegible] واضح شد [illegible] راجع به اولین شاعری که در [illegible]
[illegible] شود.

~~اولین شعر [illegible]~~

تأثیر شعر عرب در شعر فارسی

[illegible] اندازه واضح شد که شعر فارسی [illegible] [illegible] در قرن اول و دوم هجری [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] است که شعر فارسی [illegible] شعر عرب [illegible] [illegible] شعر است زیرا [illegible]
ایران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] اثرات [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شعرای [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ادبیات عرب [illegible] شعرای [illegible] ایران [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گذشته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] عرب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] عرب [illegible] [illegible] [illegible].

که در مجمع الفصحاء و تذکره‌ها با اندک تغییر عبارت [illegible] تاریخ سرودن قصیده را در سنه [illegible]

به سنه [illegible] ۱۹۳ می‌نویسد

بعضی از مستشرقین این قصیده را صحیح تلقی کرده‌اند مانند [illegible] و [illegible] براون (۱)

Kazimirski

به همین جهت به نظر تردید در آن نگریسته‌اند ولی ایرانیان [illegible] قوی [illegible]

است [illegible] قصیده را [illegible] نوشته‌اند [illegible] که [illegible] عبارت است

از [illegible] بیان [illegible] [illegible] ندارد و [illegible] چهارم

و پنجم [illegible] است [illegible] قوی [illegible] که این قصیده [illegible] است

[illegible] بحری [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible] و [illegible]

[illegible] نیافته است [illegible] از [illegible] است [illegible] و [illegible]

[illegible] این قصیده [illegible] است [illegible] [illegible] اندازه [illegible]

[illegible] کرده بود [illegible] که [illegible] [illegible] در ایران [illegible]

[illegible] بود که ایرانیان از عرب [illegible] و شعر [illegible] باید.

نظر [illegible] این [illegible] از لحاظ نظر [illegible] صحیح [illegible] است

[illegible] است که [illegible] [illegible] ندارد [illegible]

که [illegible] [illegible] است [illegible]

اگر [illegible] [illegible] فرق [illegible] [illegible] و از [illegible] اول [illegible]

ایران نبوده و در [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible]

اولین شاعر فارسی حنظله بادغیسی است اگر [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] باشد

١٢٦

حنظله بادغیسی اولین شاعر ایران

این شاعر [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] آل طاهر [illegible] است [illegible]

[illegible] حکایت احمد بن عبدالله خجستانی را [illegible] که [illegible] [illegible]

[illegible] گفت [illegible] در [illegible] خجستانی [illegible] حنظله بادغیسی [illegible] [illegible] رسیدم)

[illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] ! اگر حنظله بادغیسی آل طاهر [illegible] وجود داشته

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حنظله [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] کرده‌اند ؛

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] .

صاحب مجمع الفصحاء [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] احمد بن عبدالله خجستانی در سال ۲۶۸ کشته شده [illegible] آل طاهر بوده

و بعد [illegible] آل لیث [illegible] [illegible] [illegible]

که وفات وی در حدود ۲۲۰ بوده [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حنظله بادغیسی [illegible]

عصر صفاریان و سامانیان تا زمان غزنویان

(١) این دوره شروع شود از سال ٢٥٣ ~~تا سال ٥٨٣~~ یعنی از زمان جلوس یعقوب لیث صفاری و ختم شود
~~به انقراض دولت سامانیان ٣٨٩ و انقراض~~ با تشکیل دولت غزنوی ٣٦٦ از زمان سلطنت ناصرالدین سبکتکین
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ اولین شاعری که در اواسط قرن سوم شعر سروده محمد بن وصیف است .

~~محمد بن وصیف~~

این شخص که از دبیران یعقوب لیث صفاری (٢٥٣ — ٢٦٥) بوده است ، گذشته از [illegible]
~~[illegible]~~ شاعری بوده که نوشته اند که صاحب تاریخ سیستان ، قصیده‌ای از اول را [illegible]
[illegible] که در [illegible] ساده [illegible] در [illegible] در تحت [illegible] شعر قدیم ایران)
[illegible] است قسمتی را نقل می‌کنیم :

کتاب تاریخ سیستان

علت شهرت نام محمد بن وصیف آن بوده که تا ~~[illegible]~~ اوایل قرن چهاردهم هجری کتاب تاریخ سیستان
که نام برده شد نسخه از آن بدست نیامده بود مرحوم محمد تقی خان [illegible] وزیر [illegible] ناصرالدین شاه
این کتاب را بدست آورده و در روزنامه ایران قدیم از شماره ٤٧٤ به بعد درج کرده . چون نام
مؤلف این کتاب معلوم نشده و نسخه‌ای که از آن اکنون پیدا شده [illegible] آن که [illegible]
دولت [illegible] خبری نیست و این کتاب در قرن پنجم در فاصله بین ٦٧٥ — ٦٨٠ [illegible]
نوشته شده است . در وقت آن [illegible] بوده است با ملک نصیرالدین [illegible] و برادر [illegible]
محمود [illegible] سلطنت نصرة الدین از حکام سیستان .

محمد بن وصیف سگزی

یعقوب بن لیث یکی از سرهنگان صالح بن نضر گشت و کار رتبیل کرد و کشتن عمار خارجی در سال ۲۵۳
قصد تسخیر هرات ... و امیر محمد طاهر را ... یعقوب ... بقصد ... خود مجبور ...
سیستان ... به سیستان مراجعت کرد و در این راه خوارج و ... دیگر را که ... بودند
از ... برداشت ... سیستان بر رود ... وقعه بزرگ ... ابو ... نعمان
تجزی ... (۲۵۵) ... یعقوب را ... خطبه کرد. (... عبارت تاریخ سیستان)
پس شعرا او را شعر گفتندی به تازی: قد اکرم الله اهل المصر والبلد — بملک یعقوب ذی الافضال والعدد
... الله ... ... الامصار والبلد.

چون این شعر برخواندند او عالم نبود درنیافت، محمد بن وصیف حاضر بود و دبیر رسائل او بود و ادب
نیکو دانست و بدان روزگار نامه پارسی نبود، پس یعقوب گفت چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت،
محمد بن وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت، و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت و پیش از او کسی نگفته بود.

که تا پارسیان بودند سخن پیش ایشان به رود باز گفتندی به طریق خسروانی.
و چون عجم برکنده شدند و عرب آمدند شعر میان ایشان به تازی بود و همگنان را علم و معرفت شعر تازی
بود، و اندر عجم کسی برنیامد که او را بزرگی آن بود پیش از یعقوب که اندرو شعر گفتندی مگر حمزه بن عبدالله
الشاری (در نسخه الشارئ بوده) و او عالم بود و تازی دانست، شعرای او تازی گفتند و سپاه او
بیشتر از عرب بودند و تازیان بودند. چون یعقوب زنبیل و عمار خارجی را بکشت و هری بگرفت و
سیستان و کرمان و فارس او را دادند، محمد بن وصیف این شعر گفت:

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام	بنده و چاکر و مولای و سگ‌بند و غلام
ازلی خطی در لوح که ملکی بدهید	به ابی یوسف یعقوب بن اللیث همام
به لم اته آمد زنبیل و لتی خورد به لنگ گرد	لتره شد لشکر زنبیل و هبا گشت کنام

(... ۱/۱/۱/۱/۱ ...)

لمن الملک بخواندی تو امیرا به یقین	با قلیل الفئة کت داد در آن لشکر کام
عمر عمار ترا خواست و زو گشت بری	تیغ تو کرد میانجی به میان ده و دام
عمر او نزد تو آمد که تو چون نوح بزی	در آکار تن او سر او باب طعام

(نام ... دوازده بیت ...)

در سال ... که عمرو بن لیث ... امیر ... بنا شده ... فرستاده ...
محمد وصیف این قصیده را گفته بود ... :

...	کار ...	برده ... ایزد ...	بنده ...
اول مخلوق ...	کار جهان اول و آخر ...	قول خداوند بخوان ...	معتقدی شو ...

باز صاحب تاریخ سیستان در ضمن وقایع سال ۲۹۶ ... ضعف خاندان صفاری ...
این اشعار را از او ذکر می‌کند:

ملکت بر ... شده بی قیاس	عمرو جدا ...	...	...
...	...	... یعقوب ...	... یعقوب ...
عمر ...	...	...	...
هر چه ...	...	...	...
... گردان چون ...	...	ملک ...	...
... یعقوب ...	...	...	...

و ... (... ملک ... پرداخت ...)

و الفقیه صاحب تاریخ سیستان ... نقل می‌کند ... که یکی از ... دیگری محمد بن مخلد ...

بسام کرد از آن خوارج بود که به صلح نزد یعقوب آمده بودند، چون طریق وصیف بدید اندر شعر، شعرها گفتن گرفت و ادیب بود:

هر که نبود او به دل متهم	بر اثر دعوت تو کرد نعم
عمر عمار ... شد بری	کاوری خلاف آورد تا لاجرم
دید بلا بر تن و بر جان خویش	گشت به عالم تن او با الم
مکه حرم کرد عرب را خدای	عهد ترا کرد حرم در عجم
هر که درآمد همه باقی شدند	باز فنا شد که ندید این حرم

محمد بن مخلد هم سگزی بود ... این شعر گفت ...

اندر سوز تیه حیران چند در دشت گردی   از ضعف رنج دیده و خشم چیب   اگر ان به راه منظر نما که براید   شعر که به خانه چراغ میدهد زیب
شگفت ص ۱۵۰

نم سعدل با محبت که هست گشت بردم   ازل فرزندی باشم ابد فرزند فرزندم   شگفت ص ۸۴

ممکن بود که هستی واجب فنا شود   وان ممتنع که هیچ نبود ترا شود   در شک ای عکس نقیض خیال است   ترا که صدر شد

مراد از واجب وجود نفس است و مراد از عکس نقیض خیال، خیال لا است که خیال عدم و عین ملائک است باشد
زیرا که نقیض خیال لا خیال است و عکس نقیض خیال لا است .   شگفت ۸۲

به کاران که هرگز نه رسند (پیش)   کرد ایشان و بر سر او رفتن   ماریکا ۳۸۹

[illegible]

معما

معما باسم عثمان تصحیف نکته گو نکته کنی بر فرق نکته ور باش دانا نکته در مصرع اول هر زر است
زیرا که باب عدد ده است و نکته ده هزار است و نکته در مصرع ثانی هشت است و هر با هشت عثمان هر اگر
رغ را که هر زر است تصحیف نماییم ع می شود و عثمان را بدو بخوانیم عثمان شود مشکلات العلوم ص ۲۲۵

متفرقه

۱ — پیدا شدن قبر حضرت امیر در قریه خواجه خیران سه فرسخی بلخ در زمان سلطان حسین بایقرا ۸۸۵ در روضة الصفا جلد هفتم مندرج است و در حبیب السیر

سعدی طاب ثراه

گرت عشق در آتش نشیند بهوش بر غم کس [illegible] مکوش ، که آب [illegible] وارد شد [illegible] ، [illegible] باب ۲

سعدی

تتمه

در اوایل باب ، باب دوم رابع [illegible] فوائد :

مرا گفته بودم چو رفتم که سر در کار [illegible] ؛ اگر بود هم نفسی [illegible] به ثبات [illegible] . . . . . .

در باب [illegible] [illegible] که در [illegible] [illegible]

جلال‌الدین اکبر شاه در سال ۹۶۳ در چهارده سالگی تخت نشست. بیرام خان را وزیر خود کرد

تاتار خان سیستانی حاکم دهلی — سکندر خان اوزبک حاکم آگره — بهادر خان حاکم دیپالپور

منعم خان آتالیق — محمد حکیم میرزا و اهل اندلس قدیم کرده

در کتب فرهنگی کتب سکندر شاه رفت پسر از جنگ سکندر شاه بیرون که مواکب گرفت و دهها منجنیق را به زنگ کرب جنگاه ده فولاد ترک ذوق

میان میرزا با پسر ندوخت قصد تسخیر کابل از بدخشان حرکت کرد. منعم خان حصاری شد و به جنگ برخاست اکبر شاه

محمد قلی برلاس و خان اعظم شمس الدین محمد خان اتکه و خضر خان را به مدد منعم خان فرستاد

پس از چهار ماه میان میرزا فرار کرد و بنام منعم خان کرد رفت در این اوقات ایجاد وزیر کرد معلی با پسر هندوستان با گره حمله

کرد سکندر خان اوزبک جمعی تاب مقاومت نیاورده به ... فرار کرد و شادی خان پتان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

331

۱۲۲۲

[illegible]